
از منظر امام رضا

قرآن کریم از منظر امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : جوادی آملی ، عبدالله ، 1312 -

عنوان و نام پدیدآور : قرآن کریم از منظر امام رضا علیه السلام / مولف جوادی آملی ؛ مترجم زینب کربلائی .

مشخصات نشر : قم : اسراء ، 1382.

مشخصات ظاهری : 374ص.

شابک : 18000ریال : 964-5984-79-3 ؛ 20000 ریال (چاپ سوم) ؛ 30000ریال (چاپ پنجم) ؛ 45000 ریال (چاپ ششم)

یادداشت : فارسی - عربی .

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: ni naruQ yloH ehT .ilomA idavaJ . (SA) azeR mamI fo syeye eht

یادداشت : چاپ سوم : 1382.

یادداشت : چاپ پنجم: 1386.

یادداشت : چاپ ششم : پاییز 1387 .

یادداشت : کتابنامه : ص . [373] - 374؛ همچنین به صورت زیرنویس .

موضوع : علی بن موسی (ع) ، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- احادیث

موضوع : علی بن موسی (ع) ، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- نظریه درباره قرآن

شناسه افزوده : کربلائی ، زینب ، 1349 - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP48/35 /ج 9ع 82041 1382

رده بندی دیویی : 297/957

شماره کتابشناسی ملی : م 82-2016

سخن ناشر

ثقلین قرآن و عترت به جهت عظمت و والایی مقام و به لحاظ نقش حساس و خطیر آنان همواره مورد توجه و اهتمام امت اسلامی بوده و می باشد . هشدارهای تکاندهنده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در مورد امانت های الهی بعد از جریان رسالت ، یعنی قرآن و عترت و اتحاد و هماهنگی بین آن دو ایجاب می کرد که کسانی که ایمان راستین و معاهده صادقانه با خداوند دارند، همواره به فکر این دو یادگار مهم رسالت باشند و وجود مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله را در دو جلوه قرآن و عترت ببینند و از وحدت این دو به نقش

اساسی آن ها پی ببرند .

در بین چهار گروه متصور تنها یک گروه اهل سعادت و نجاتند و سه گروه باقیمانده به سوء اختیار خود وادی هلاکت را بهشت سعادت پنداشتند و دو اسبه تاختند و به گودال خسر الدنیا و الآخره (1)افتادند؛ گروه اول کسانی که پس از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همه چیز را تمام شده تلقی کرده و اءنقلبتم علی اءعقابکم (2) حیاتی ارتجاعی پیدا کرده و به جهالت جهلا پیوستند . البته سقوط و عذاب این دسته شکننده تر است ؛ زیرا جزء کسانی هستند که خداوند متعال درباره آن ها فرمود : بعد ما تبین الهدی . (3)

گروه دوم افرادی هستند که با شعار باطل و انحرافی حسبنا کتاب الله ، خود را به مظاهر با قرآن همراه کرده و با بی اعتنایی به کفه دیگر میزان الهی یعنی عترت ، به دنبال عدالت و سعادت بودند؛ آنان دانسته یا ندانسته از کتاب هم باز ماندند و نه تنها از حقایق و معارف بلند قرآن باز ماندند؛ بلکه قرآن در آنان را به زمین زده و از باب و لا یزید الظالمین الا خسارا (4) در مرداب عصیان و گرداب خسران سوق داده است .

گروه سوم کسانی هستند که می پندارند بدون توجه و اهتمام به کلام الهی و کتاب پروردگاری ، یعنی قرآن مجید و با بی اعتنایی به حقایق و توصیه های قرآنی می توان دوست دار عترت بود و از آنان بهره های علمی و ولایی داشت ، در حالی که این قرآن است که

اهل بیت علیهم السلام و عترت را معنی می کند و جایگاه رفیع و منیع آنان را معرفی می نماید و اطاعت و تبعیت و محبت به آن ها را فرض و لازم می شمارد و همگان را برای شناخت و ایمان به معارف بلند قرآنی به عترت طاهره علیهم السلام ارجاع می دهد، و در واقع به توسط اراده الهی و کلام ربانی است که عترت علیهم السلام می توانند طریق الی الله و ابواب جنان الهی باشند . بنابراین بدون استناد به قرآن ، حتی تبعیت و محبت هم بی معنی و باطل است و اطاعت نیز مجوزی نخواهد داشت ؛ به عبارت دیگر تنها آهنگ برین اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اءولوا الاءمر منکم (5) است که امت اسلام را به درگاه رفیع و بارگاه منیع آنان رهنمون می شود .

اما گروه چهارم که رهنمون به طریق کمال و جنت و جمال هستند و از خطرات گذشته و مصون ، افرادی هستند که با تمسک به هر دو معنی ، هم قرآن و هم عترت ، به موازات هم و بدون تفاوت هم قرآن حکیم را در جایگاه اصلی و موفقیت حیاتی آن قرار داده و هم عترت عزیز را در ارایه نقش مهم و خطیرشان مؤ ثر و فاتحند .

یکی از بهترین زمینه هایی که می توان به این هماهنگی و وحدت ثقل اکبر، یعنی قرآن و ثقل اکبر، یعنی عترت که این تفاوت هم به لحاظ اظهار و اثبات است و در باطن و ثبوت هر دو امر یک ترازند و با تساوی دو کفه قرآن

و ولایت میزان بودن هر دو آشکار می شود که تحقیق این مطلب نیز در این کتاب آمده ، راه یافت ، این است که قرآن را از زبان عترت و عترت را از زبان قرآن بیابیم ، گر چه هر یک برای معرفی خود منبع مستقلی هستند .

این کتاب ارزشمند در راستای هدف مذکور تاءلیف شده است ؛ همان طوری که مؤ لف حکیم آن در مدخل کتاب بیان فرمودند، در سال 1406 ه ق که حدود 18 سال قبل می باشد، به پیشگاه سلطان دین و دنیا و آخرت ، یعنی حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا المرتضی علیه آلآف التحیه و الثناء تقدیم شده و در روضه رضوی علیه السلام ثبت گردید که امید است آن حضرت به بهترین درجه بر مبنای کرامت خاص خود پذیرا باشد و مؤ لف فرزانه و همه کسانی که در جهت تعریف و تولی آن حضرت در کنگره بین المللی امام رضا علیه السلام گام نهادند، از شفاعت آن حضرت برخوردار شوند .

متن اصلی این کتاب به صورت عربی تدوین شد که با عنوان علی ابن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم ، هم به صورت مستقل و هم به صورت مجموعه مقالات در کنگره محترم مذکور چاپ شده ، لیکن در مرکز نشر اسراء این کتاب با تحقیقات لازم و شایسته در سال 1374 به صورت مستقل چاپ و نشر یافت .

تاکنون به کرات از طرف دوستان و علاقمندان توصیه به ترجمه فارسی آن شده که به لحاظ حساسیت موضوع و به جهت قلم وزین و متنی بودن استاد

اقدام به ترجمه فارسی آن نگردید . پس از مدتی توسط خانم زینب کربلایی ترجمه این کتاب تهیه شده و با موافقت حضرت استاد، به دست تحقیق و تصحیح سپرده شد که پس از تطبیق ترجمه با متن و اعمال موارد لازم ، و همچنین ویرایش و جهات لازم دیگر به این صورت در اختیار علاقمندان قرار می گیرد که در همین جا از خانم کربلایی و همه محققین مؤ سسه تحقیقاتی اسراء که در تصحیح و ویرایش آن کمک شایانی نمودند، تقدیر و سپاس می شود .

این کتاب در یک مقدمه که درباره موضوع کتاب و سر نگارش آن گفت و گو می کند و در یک روضه که در آن از قرآن علمی و قرآن عینی و اشتراک آن ها و امتناع فرق و افتراق آن ها بحث می کند و در چهار جنت فراهم آمده که در جنت اولی از راه معرفت ، شرایط معرفت و موانع معرفت قرآن بحث می کند، و در جنت ثانیه از فرق بین تدبر در قرآن و استنطاق قرآن و مباحث مربوط گفت و گو می کند و در جنت ثالثه به بحث تشویق و ترغیب قرآن به تحقیق و طرد پندار و آرزو می پردازد و در جنت رابعه به طرد قرآن در جهت تحصیل معرفت صحیح و نجات از گمراهی توجه می دهد؛ مثل تشویق به برهان عقلی و همچنین شهود قلبی و اجتناب از قیاس وهمی و تمثل شیطانی .

در پایان لازم است که توجه همه علاقه مندان به قرآن و عترت و چاره جویان وحدت و هماهنگی بین

ثقلین را به این نکته معطوف داریم که گر چه تمام تلاش در جهت مطابقت ترجمه با متن اصلی و عربی آن انجام شده ، لیکن دقائق و لطائف به راحتی قابل انتقال نیست و ظرفیت زبان ها و لغات یکسان نیست و لذا محققین از مراجعه به متن عربی آن مستغنی نخواهند بود .

مرکز نشر اسراء

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

حمد و ستایش خدایی را که خود را در قرآن ستود و قرآن را با ستایش خود آغازید و حمد را پایان سخن اهل بهشت قرار داد . درود خداوند بر کسی که پرچم ستایش الاهی در دستان اوست ، کسی که خداوند او را به مقامی محمود و ستوده برانگیخت و درود بر خاندان او باد، مفسران قرآن که بر خلاف مردم ، هدایت را بر هوای نفس برتری بخشیده اند؛ تا روز قیامت نفرین بر همه دشمنان ایشان باد .

پیش گفتار

بنده ی نیازمندی به مولای بخشنده اش ؛ عبدالله جوادی طبری آملی چنین می گوید : این کتاب خلاصه ای است درباره ی قرآن حکیم در پیشگاه امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تا بدین وسیله مقام منیع حضرت در پرتو نور قرآن کریم آشکار گردد و از طرفی معارف عالی قرآن حکیم با بیان این قرآن ناطق روشن گردد .

چون سرچشمه و مسیر و مقصد آن دو یکی است ؛ همان گونه که آن دو همواره با حق همراهند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند .

این کتاب را برای دومین کنگره ی بین المللی امام رضا علیه السلام نگاشته ام که در

ماه ذی القعده سال 1406 ه ق در جوار ملکوتی آن حضرت در مشهد مقدس برگزار گردید . مرقد ایشان بهشتی است که در آن درختان طوبای معرفت غرس گردیده است ، درختانی با شاخه هایی که لحظه به لحظه به اذن پروردگار خویش ثمر می دهند .

ساختار این کتاب در یک بوستان و چند بهشت سامان یافته است . مباحث مربوط به خود قرآن در بوستان مطرح می شود . شرایط و موانع شناخت قرآن نیز در بهشت ها بیان می شود؛ افزون بر آن که در این بهشت ها، معارف به دست آمده از قرآن نیز طرح می شود، همه ی این معارف ، جز بعضی از موارد خاص ، با توجه به سخنان نورانی حضرت رضا علیه السلام بررسی می گردد .

اکنون با اعتماد بر خداوند سبحان ، در این دریای ژرف به غواصی می پردازم و سراپا تسلیم اویم ؛ امیدوارم در قلب اندیشه گر و زبان سخن گو و دیدگان بینا و گوش شنوا و دست نویسایم ، فیض خداوند جریان یابد و در همه ی این امور، نائب حضرت بقیه الله ارواح من سواه فداه باشم و ثواب این نیابت را به اهل بیت وحی و عصمت علیهم السلام هدیه می کنم ؛ خاندانی که به حسنات اعمال ما از خود سزاوارترند . زیرا به واسطه ی ولایت ایشان نصاب دین ما کامل و نعمت پروردگارمان تمام و اسلام برای ما دین پسندیده ی خداوند می شود .

پس ، این اولیای الهی به ما از خود ما سزاوارترند، چه رسد به

اعمال نیک ما . زیرا نیکوکار برتر از کار نیک است . چون کار نیک اثری از فاعل آن است و همواره وجود مؤ ثر برتر و با فضیلت از وجود اثر است . امام صادق علیه السلام می فرمایند : خیر من الخیر فاعله . (6)

آشنایی با حقیقت قرآن

اساسا قرآن وجودی علمی دارد و وجودی عینی موجود در خارج که هیچ گاه ، در گذشته و آینده ، از یکدیگر جدا نمی شوند . هر دو نور واحدی هستند که از سوی او صادر گردیده اند، به گونه ای که وجود عینی را ارسال ، و همراه با آن ، وجود علمی را فرو فرستاده است . این ارسال و نزول ، تنها با هدف قیام مردم به قسط و عدالت نبوده است ؛ لیقوم الناس بالقسط، بلکه از جهت ذات و صفت و فعل نیز سبب خروج مردم از ظلمت ها به سوی نور است ؛ لیخرجکم من الظلمات الی النور . (7)

از این رو، قرآن را از دو دیدگاه می توان بررسی کرد : قرآن علمی و قرآن عینی خارجی .

یکم . قرآن علمی

قرآن ، کلام خداوند و کتاب اوست و بدون آن که مشهود بندگانش باشد، در آن جلوه کرده است ؛ ریسمانی الاهی است که مردم را به چنگ زدن به آن امر فرموده است .

بنابراین ، یک طرف ریسمان به دست خداوند و طرف دیگر آن به دست مردم است ؛ ریسمانی با مراتب متفاوت که بعضی از مراتب آن بر بعضی دیگر

برتری دارد، به گونه ای که از مرتبه ی عالی به مرتبه ی دانی سیر نزولی داشته ، بر عکس آن نیز از مرتبه ی پایین به مرتبه ی بالاتر سیر صعودی را می پیماید؛ انا جعلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون * و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم . (8)

همچنین از مراتب میانی عالم طبیعت و قالب الفاظ و عالم عقل و تجرد تام به ام الکتاب و فی صحف مکرمه * مرفوعه مطهره * باءیدی سفره * کرام برره (9) یاد شده است .

همراهی حق با قرآن

از آنجا که قرآن از ابتدای ظهور و صدورش تا انتهای نزول و فرودش همراه حق است ، از هیچ جهت ، پیش رو و پشت سر، چپ و راست ، گمراهی و نابودی در آن راه ندارد؛ عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه اءحدا * الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و نم خلفه رصدا * لیعلم اءن قد اءبلغوا رسالات ربهم و اءحاط بما لدیهم و اءحصی کل شی ء عددا . (10)

بنابراین ، قرآن در پدید آمدنش از جهل و خطا معصوم ، و در بقا از گمراهی و بطلان مصون است . زیرا پس از حق ، چیزی جز ضلالت و نابودی نیست . آری ، پیشی گرفتن بر قرآن چون باز پس ماندن از آن ، گمراهی است و انحراف از آن به سوی چپ و راست ، سرگردانی است . زیرا شاهراه همان مسیر میانی است ، نه راه های جانبی و انحرافی ، و آن

راه مستقیمی است که سالک را به مقصد می رساند .

ریان بن صلت به حضرت رضا علیه السلام گفت : درباره ی قرآن چه می فرمایید ؟

حضرت فرمودند : کلام خداوند است ، از آن تجاوز نکنید، و هدایت را در غیر آن نجویید که گمراه می شوید؛ کلام الله تتجاوزوه و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا . (11) قرآن کلام خدا و ظهور فعل اوست و در مرتبه ای پایین تر از گوینده ی آن خداوند سبحان قرآن دارد و نشانه ی اوست . پس تجاوز نکنید از حد وجودی آن ، صحیح نیست . چون هدایتی برای مردم و روشنایی و چراغی از سوی خداوند است . از این رو، تجاوز از آن ، و نیز در خواست هدایت و بصیرت از غیر قرآن جایز نیست .

بدین سبب حضرت رضا علیه السلام در شاءن قرآن می فرمایند : قرآن ریسمان و دستگیره ی محکم الاهی است ؛ قرآن راه برتری است که انسان ها را به سوی بهشت ره می نماید و از آتش دوزخ می رهاند؛ گذشت زمان آن را فرسوده نمی کند و گفتار آدمیان آن را تباه نمی سازد . زیرا ویژه ی زمانی نیست و دلیل روشنی برای همه ی انسان هاست . از پیش رو و پشت سر، خط بطلان بر آن کشیده نمی شود، کتابی است فرود آمده از سوی خداوند حکیم حمید؛ هو حبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقته المثلی المؤ دی الی الجنه و المنجی من النار،

لا یخلق علی الاءزمنه و لا یغث علی الاءلسنه ؛ لاءنه لم یجعل لزمان دون زمان ، بل جعل دلیل البرهان و الحجه علی کل انسان ، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه ، تنزیل من حکیم حمید . (12)

بنابراین ، قرآن کتاب زنده ای است که نمی میرد و کلام حقی است که باطل نمی گردد . زیرا مظهر تام خداوند حی است و مرگ و نیستی در او ندارد، خداوندی که حق است و هرگز بطلان به گرد او نمی چرخد . زیرا خدای متعالی آن را برای زمان و مردمان خاص نازل نفرموده است . از این جهت در هر زمانی جدید است و تا روز قیامت نزد هر قومی تازه و شکوفاست ؛ لاءن الله تعالی لم ینزله لزمان دون زمان و لناس دون ناس ، فهو فی کل زمان جدید، و عند کل قوم غض الی یوم القیامه . (13)

راز جاودانگی قرآن

راز جاودانگی حیات قرآن در این نکته نهفته است که قرآن تجلی مبداء فاعلی خود یعنی ذات حی خداوندی است ، از جهت مبداء قابلی نیز با فطرت انسانی موافق ، هدایت گر و پاک کننده ی آن است ؛ به گونه ای که همواره فطرت سالم ، بدون هیچ تغییر و دگرگونی ، طالب و مشتاق قرآن است . پدیده آورنده ی فطرت می فرماید :

فاءقم وجهلک للدین حنیفا فطره الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم . (14)

همچنین فرستادن پیامبر برای همه ی انسان ها، در

تمامی عصرها، ضرورتی ناگریز است ؛ و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا (15) و رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما (16) و انما اءنت منذر و لکل قوم هاد (17) و و لو اءنا اءهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا اءرسلت الینا رسولا فنتبع ایاتک من قبل اءن نذل و نخزی (18) و لم یکن الذین کفروا من اءهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاءتیهم البینه * رسول من الله یتلوا صحفا مطهره * فیها کتب قیمه . (19)

نیز آیات دیگری که نشانه ی ضرورت نبوت و دوام آن است . زیرا نبوت سنت تغییر ناپذیر الاهی است و هر گونه استکبار و مسخره کردن و کشتن و شکنجه دادن پیامبران سبب نمی شود که خداوند فیضش را نگه دارد و پیامبری نفرستد و مردم را بدون حجت به حال خود رها کند؛ اءفنضرب عنکم الذکر صفحا اءن کنتم قوما مسرفین * و کم اءرسلنا من نبی فی الاءولین * و ما یاءتیهم من نبی الا کانوا به یستهزءون . (20)

از این رو، با وجود آن که مردم ، غالب پیامبران را استهزا و شکنجه می کردند و آنان را می کشتند، باز هم از فرستادن پیامبر بعدی خودداری نمی کرد .

دلیل مصونیت قرآن از تحریف

بر پایه ی نص قطعی ، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن ، پیامبر و کتابی نیست . وجود عنصری آن حضرت مانند دیگر انسان ها از دنیا رخت بر می بندد و خداوند برای هیچ

بشری از ایشان عمر جاودانه قرار نداده است .

آری ، هر انسانی طعم مرگ را می چشد، پس اگر راهیابی بطلان به آخرین کتاب آسمانی روا باشد و محتوای آن دستخوش تغییر گردد و معارفش دچار تحریف شود، باید اساس نبوت منقرض و ریشه ی رسالت بریده شود . چون پس از قرآن کتابی و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری نیست ؛ لیکن پیش از این ثابت کردیم که تحقق نبوت همواره ضروری است .

پس ، تحقیق نبوت از طریق حقانیت قرآن قطعی است . این ، دلیل عقلی بر مصونیت قرآن کریم از تحریف است . می شود این دلیل را از کلام حضرت رضا علیه السلام نیز استنباط کرد : . . . قرآن برای زمان خاص نیست ، بلکه دلیلی روشن و حجتی بر همه ی انسان هاست . کتابی که از پیش رو و پشت سر بطلان در آن راه نمی یابد . . . ؛ لاءنه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و الحجه علی کل انسان ، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه . . . . (21)

پس ، اگر به سبب عدم مقتضی جاودانگی ، زوال قرآن شدنی باشد؛ یعنی مشکلات زندگی انسان را نتواند برطرف کند و نیز پاسخگوی شبهات علمی نبوده ، از هدایت انسان به مقاصد الاهی ناتوان باشد یا به جهت وجود مانع از دوم و پایداری ،

دچار دسیسه و تحریف و تغییر گردد؛ قرآن ریسمانی است و دستگیره ای ناپایدار، و تمسک به آن ناروا و ناممکن .

آری ، چنین قرآنی نوری ندارد تا بر دیگر ادیان بدرخشد و بطلان آن ها را آشکار سازد و بر آن ها چیره گردد؛ هر چند برخلاف میل مشرکان باشد و قهرا بر اثر طوفان های شرک و کفر، نور ضعیفش خاموش ، و در نتیجه نابود می شود؛ هر چند بر خلاف خواسته ی مؤ منان باشد .

در حقیقت ، این قیاسی استثنایی است و تلازم میان آن دو - عدم جاودانگی قرآن و نابودی آن بر اثر ضعف و هجوم افکار شرک آلود - چون استحاله ی مقدم ، نابودی قرآن ، بسیار روشن است . زیرا گوینده ی این آیات نورانی در مواردی از قرآن می فرماید : یریدون اءن یطفئوا نور الله باءفواههم و یاءبی الله الا اءن یتم نوره و لو کره الکافرون (22) و هو الذی اءرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون . (23)

آن نور الاهی که یکی از بارزترین مصادیقش قرآن کریم است ؛ یا اءیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و اءنزلنا الیکم نورا مبینا (24) به جهت مقتضی خلود، نوری است که همگام با جاودانگی خداوند ابدی است . چون فرو فرستنده اش آن را می گستراند و بدان دوام می بخشد، از آن نگهداری کرده ، از فیض وجودش بر آن می رساند .

همچنین به سبب نبود مانعی برای جاودانگی اش . زیرا افکار

شرک و نفاق و کفر و عناد، قدرت خاموش کردن کامل آن را ندارند، نه با شبهه افکنی ، نه با آوردن کتابی مانند . چون آنان از چنین کاری عاجزند؛ قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی اءن یاءتوا بمثل هذا القران لا یاءتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا . (25)

پس ، همه ی شبهه ها و همانند سازی مشرکان و کافران انس و جن را قرآن نابود می کند و به تنهایی بدون هیچ شریکی باقی می ماند . چون علت تامه ی جاودانگی قرآن وجود دارد . پس ، جاودانگی آن بایسته ، و زوال آن محال است و انه لکتاب عزیز * لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید . (26)

از سوی دیگر، قرآن ممکن الوجود و حقیقتش ربط محض است و به قیوم مستقل محض و بی نیاز مطلق ، نیازمند است . در درگاه قیوم مستقل محض و غنی ، هیچ شاءنی از شئون قرآنی ذاتی او نبوده ، بلکه از شئون تبعی خداست .

بنابراین ، دوام قرآن در گرو دوام متکلم آن است که برای مردم در کتابش رخ نموده است و بقای آن در اختیار فرو فرستنده ی آن است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون (27)؛ یعنی حفظ قرآن در عالم طبیعت به دستان آدمیان ، در حقیقت با دست خداوند سبحان است و مردم در حراست از آن استقلال ندارند؛ همان گونه که حفظ آن از تغییرات طبیعی در موطن لوح محفوظ، در

گرو نگهداری خداوندی است که خود حفیظ بالذات است .

راز مطلب در این نهفته است که بر پایه ی حقیقت توحید، وجود و ظهور هر چیزی به هویت خالص و محض و مطلق هستند است ، به گونه ای که از قید اطلاق در مقابل تقیید نیز آزاد است . بدین جهت در پاسخ به سؤ ال پسر صلت که درباره ی قرآن چه می فرمایید، حضرت رضا علیه السلام فرمودند : کلام الله لا تتجاوزوه ؛ یعنی از حد وجودی آن نگذرید . زیرا ماندگاری و پایائی کلام به سبب متکلم آن است و قوام و دوام قرآن نیز به گوینده ی آن است ، ذاتا و به خودی خود باقی و جاوید نیست .

شکوفا تر شدن قرآن در هر عصر و زمان

مطالب پیش گفته بیش از ضرورت جاودانگی قرآن ، چیزی را ثابت نمی کند، همچنین لطیف تر و شکوفا تر و تازه تر شدن قرآن با نشر و بررسی در هر زمان و برای هر نسلی را بیان نمی کند . آری ، پیشرفت علم و نیاز انسان به معارف عمیق سبب می شود، استعداد ویژه برتری برای طرح مسائل نو پدید آید، مسائلی که در زمان های پیش مطرح نبوده است و به مقتضای دوام فضل و احسان مبداء جواد، اگر سؤ ال با زبان حال و آمادگی باشد، باید به آن پاسخ داده شود؛ و اتیکم من کل ما ساءلتموه . (28) پس ناچار قرآن که تنها مرجع همیشگی برای مردم است ، باید بر آورده کننده ی همه ی نیازها و مشکلات بشر باشد و به

هر پرسش جدیدی ، پاسخی نو بدهد .

تشبیه قرآن در بعضی از احادیث به خورشید و ماه بدین جهت است که قرآن چون چشمه ای جوشان و جویباری پر آب است که هر روز آب تازه از آن می جوشد و معارف ناپیدایش آشکار می گردد . پس همه ی موجودات جهان هستی هر لحظه از خداوند چیزی می طلبند و او با فیض همیشگی خود نیاز آن ها را بر طرف می سازد .

جمع میان سئوال مستمر و پاسخ متصل در این آیه ی کریمه آمده است : بسئله من فی السموات و الاءرض کل یوم هو فی شاءن . (29) جامعه ی بشری نیز در محضر قرآن کریم چنین است که با ارائه ی هر پرسش جدیدی ، پاسخ نو می طلبد و در این صورت ، از چشمه سار کوثر قرآن ، مطلب تازه ای می جوشد که پیش از آن مطرح نبوده است .

این امر یک اصل عقلی است که در موارد متعددی ، نقل نیز به کمک آن می شتابد . بخشش بسیار الاهی چیزی جز جود و کرم به خداوند نمی افزاید؛ لا تزیده کثره العطاء الا جودا و کرما . (30) به یقین فضل تو کم نمی شود و خزینه هایت کاستی نمی یابد، بلکه سرشارتر می شود؛ فان فضلک لا یغیض و ان خزائنک لاتنقص بل تفیض . (31)

با هر سخا و عطیه ای ، نه تنها بخشش نابود نمی شود، بلکه بیش تر نیز می گردد .

میان تمام نشدن چیزی به سبب بخشش

و زیاد شدن جود و کرم به واسطه ای هر بخشیدن و فیض رساندن تفاوت بسیار است .

مؤ ید این مطلب معقول ، روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام است . حضرت از پدرشان موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می فرمایند : مردی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید :

چگونه است که هر چه قرآن بیش تر مورد بررسی قرار می گیرد، بر تازگی آن افزوده می شود ؟ حضرت پاسخ دادند : زیرا خداوند قرآن را برای زمان خاصی و مردم بخصوصی نازل نفرموده است . بنابراین ، قرآن در هر زمان جدید، و تا روز قیامت برای هر قوم و گروهی از مردم ، تازه است ؛ اءن رجلا ساءل اءبا عبدالله علیه السلام ما بال القرآن لا یزداد عند النشر و الدراسه ؟ فقال : لاءن الله لم ینزله لزمان دون ناس ، فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیامه . (32)

بر پایه این حدیث ، قرآن در هر زمان تازه است ، نه این که فقط مثل سنگ راکد باشد، بلکه مانند چشمه ی جوشان همواره روان است . پس ، هر روز در منزلت جدیدی است و شاءنی از آن با شاءن دیگرش تزاحم ندارد . زیرا مظهر تام گوینده ی خود است که او نیز خودش است . پس ، از این جهت مثال و نشانه ای کامل بر خداوند متعالی است .

فضیلت زمان ها و مکان های تحقق قرآن

بی تردید فضیلت این کلام بلند مرتبه سبب برتری زمان و

مکانی است که قرآن در آن تحقق یافته است . از این رو در شب مبارکی فرود آمده است ، خیر من اءلف شهر (33) و در کنار مکانی اءول بیت وضع للناس (34)؛ در شرافت این خانه همین بس که به خدای پیراسته از هر زمان و مکان نسبت دارد؛ طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود . (35)

همچنین فضیلت قرآن سبب می شود، قلبی که او بر آن فرود آمده است ، بهترین قلب ها باشد . زیرا قلبی صادق و امین است ، در دیده هایش دروغ نمی گوید و در داده ها و امانت هایش خیانت نمی ورزد؛ ما کذب الفؤ اد ما راءی (36) این امر، دروغ نگفتن و خیانت نکردن در امانت ، فقط درباره ی معراج نیست ، همان گونه که بیش تر پیامبران با همین زبان با مردم سخن می گفتند؛ انی لکم رسول اءمین * فاتقوا الله و اءطیعون . (37) بنابراین ، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن چه جبرئیل بر قلب ایشان نازل کرد، ابدا دروغ نمی گفت ، چنان که تو هم خیانت نیز در ساحت قدسش راه ندارد .

پس ، هر چه بر قلب مقدسش نازل می شد، از خزانه ی غیب الاهی بود که خداوند او را آگاه ساخته بود و آن بزرگوار - درود و سلام خدا بر او و آلش باد - بر هیچ چیز از اخبار غیب بخل نمی ورزید . تا پیام های وحیانی را بپوشاند، چنان که همه ی سخنان دینی او از سرچشمه

ی وحی است .

پس آن حضرت - درود خدا بر او و آل او باد - از اموری که ماءموریت ابلاغ آن را دارد، چیزی را نمی پوشاند، همان گونه که آن چه را به او وحی نشده بود، بر زبان نمی آورد . در نتیجه قرآن وحی محض است و هیچ شکی بر گرد آن نمی چرخد .

پس در آن با قلبش مشاهده کرده ، به زبان آورده است ، مجادله روا نیست ؛ اءفتمارونه علی ما یری . (38) چون آن چه را انسان غایب نمی بیند، فرد شاهد می نگرد و آن چه را دیگران نمی شنوند، رسول آن را می شنود، پس در آن چه پیامبر آشکارا دیده ، آن را به مردم خبر داده است ، مراء و جدل از جانب کسی که چیزی ندیده و نشنیده ، جایز نیست .

این مطلب از سخن حضرت رضا علیه السلام استفاده می شود : جدل درباره ی کتاب خداوند کفر است ؛ المراء فی کتاب الله کفر . (39) زیرا پس از آن که هدایت و صلاحیت حق نسبت به گمراهی مقابل آن باطل آشکار گشت ، جدال در خصوص آن کفر و الحاد است . چون بعد از حق جز ضلالت چیزی نیست . از این جهت حضرت رضا علیه السلام فرمودند : هدایت را از غیر قرآن طلب نکنید که گمراه خواهید شد؛ و لاتطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا . (40)

یاد سپاری : قرآن مجمع علوم فراوان

با نگاهی به قرآن در می یابیم که علوم فراوانی در آن نهفته است که

این جا مجال بحث از آن ها نیست . چون هدف این نوشته ، بررسی روایات رضوی است که هزاران سلام و درود بر گوینده اش باد . افزون بر آن که پیش از این ، با توانمندی اندک و ناچیز خود، رساله ی دیگری در خصوص این علوم قرآنی نوشته ایم . (41) بدین جهت ، مسیر بحث را از قرآن علمی به قرآن عینی می بریم .

دوم : قرآن عینی

هر چیزی وجودی اعتباری دارد و وجودی حقیقی ؛ وجود اعتباری مانند وجود لفظی و کتبی است که با اختلاف زبان ها و اقوام دگرگون می شود؛ اما وجود حقیقی چون وجود خارجی است که وجود طبیعی و مثالی و عقلی را در بر می گیرد و در زبان ها و رنگ ها و اقوام مختلف یکسان است .

هر یک از دو وجود اعتباری و حقیقی ، نیز انواع هر یک از آن دو، احکام و آثار خاص خود را دارند . قرآن نیز وجودی لفظی دارد که با زبان خوانده می شود و وجودی کتبی دارد که در مصحف ها نگاشته شده است ، برای هر یک از این دو نوع وجود نیز حکم فقهی و غیر فقهی ویژه ای هست .

همچنین قرآن وجود خارجی ویژه ای دارد که گستره اش از خیمه گاه عالم طبیعت تا جولانگاه عالم عقل است ؛ هر یک از این وجودها، در جایگاه خود تحقق می یابد و حکم خاص خود را دارد .

مراد از وجود خارجی ، آن وجود حقیقی است که

آثاری بر آن بار می شود، جایگاه آن وجود خارجی نفس انسانی ، مانند علوم و اوصاف نفسانی یا مکان دیگری می تواند باشد . پس ناگزیر باید وجود خارجی دارند، با این تفاوت که علم امر خارجی است که در نفس انسان یافت می شود و در ضمن نوعی وجودی ذهنی است که در مقابل وجود خارجی هیچ اثر عینی و خارجی ندارد، ولی درخت امر خارجی است که در بیرون از نفس انسان پایدار می گردد .

انسان کامل ، قرآن ناطق تجسم یافته

از آنجا که مجموع محتوای قرآن عقاید و اخلاق و اعمال است و همه ی این امور مربوط به انسان است ، به گونه ای که اگر انسان نباشد، نه عقیده ای هست و نه اخلاقیاتی ، و نه عمل به قرآن پدید می آید، پس جایگاه وجود خارجی مضامین قرآن ، نفس انسانی است که با وجود وحدت ، همه ی قوای اندیشنده و انگیزاننده را در بر می گیرد؛ یعنی یک نفس است که قوای گوناگونی دارد .

پس ، اگر کسی ظاهر و باطن قرآن را بداند و به تفسیر و تاءویل آن آشنا باشد و متشابه و محکم آن و نیز شیوه ی ارجاع متشابهات به محکمات را بشناسد و به خواسته ها، واجبات و مستحبات و مباحات آن عمل کند و همه ی حکمت ها و احکام آن را باور داشته باشد و آن ها را از سوی خداوند بداند، چنین کسی قرآن ناطق است ؛ یعنی قرآن تکوینی که در خارج تجسم یافته است ، مانند عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

زیرا علوم و معارف قرآن در نفوس شریف ایشان جا دارد . چون ایمان با سراسر وجودشان آمیخته است .

پس ، انسان کامل و امام معصوم علیه السلام قرآن مجسم است ، چنان که صراط مستقیم و ترازوی عدالت است . گفتنی است که اسناد همه ی این خصوصیات به معصوم علیه السلام حقیقت است و مجاز گویی در کار نیست .

شاهد این مدعا روایتی است از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از امام حسین علیه السلام که می فرماید : در زمان حیات حضرت علی علیه السلام در بعضی از سال ها روز جمعه و روز غدیر با هم یکی شد . امیر المؤ منین علیه السلام در چنین روزی به منبر رفتند و حمد و ثنای خداوند گفتند، چنان حمدی که مانند آن را کسی نگفته بود و ثنایی که کسی غیر از ایشان به آن رو نکرده بود .

بعضی از گفته های ایشان که حفظ شده ، چنین است : ستایش از آن خدایی است که بدون نیازمندی به ستایش کنندگانش ، حمد خود را راهی از راه های اعتراف به لاهوتیت خود و صمدانیت و ربوبیت خود قرار داد . . . امروز روز سخن شفاف است برای افراد خاص ، روز شیث است و روز ادریس و روز یوشع ، روز آسایش مورد اعتماد، روز اظهار مصون از مکنون و روز امتحان و آزمایش ضمایر است . . . ؛ اتفق فی بعض سنی اءمیر المؤ منین - صلوات الله علیه

- الجمعه و الغدیر فصعد المنبر، فحمدالله و اءثنی علیه حمدا لم یسمع بمثله و اءثنی علیه ثناء لم یتوجه الیه غیره ، فکان مما حفظ من ذلک قوله : الحمد لله الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقا من طرق الاعتراف بلاهوتیته و صمدانیته و ربانیته . . . هذا یوم النصوص علی اءهل الخصوص ، هذا یوم شیث ، هذا یوم ادریس ، هذا یوم یوشع ، هذا یوم الاءمن الماءمون ، هذا یوم اظهار المصون من المکنون ، هذا یوم ابلاء السرائر . . . .

آیا می دانید استکبار چیست ؟ استکبار پیروی نکردن از کسی است که به طاعت او امر شده ، سر باز زدن از کسی است که به پیروی از او دعوت شده اید . اگر کسی در قرآن بیندیشد، موارد بسیاری از استکبار را در آن می یابد . ای مؤ منان ، بدانید که خدای والا فرموده است : ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کاءنهم بنیان مرصوص . (42)

آیا می دانید سبیل الله چیست و چه کسی سبیل و صراط و طریق خداوند است ؟ من صراط الله هستم ؛ کسی که با طاعت خداوند در آن راه نپیماید، در آتش دوزخ سرازیر گردد، من سبیل خدایم که خداوند برای پیروی پس از پیامبرش مرا نصب کرد، من قسمت کننده ی بهشت و دوزخم ، من حجت خداوند بزرگ بر بدکاران و نیکوکارانم ، من نور الاءنوار هستم .

پس ، از خواب غفلت بیدار شوید

و پیش از آن که مرگ فرا رسد، به عمل کردن بشتابید؛ اءفتدرون الاستکبار ما هو ؟ هو ترک الطاعه لمن اءمروا بطاعته ، و الترفع علی من ندبوا الی متابعته ، و القران ینطق من هذا عن کثیر ان تدبره متدبر، و اعلموا - اءیها المؤ منون - ان الله عز و جل قال : ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کاءنهم بنیان مرصوص (43)، اءتدرون ما سبیل الله و من سبیله و من صراط الله و من طریقه ؟ اءنا صراط الله الذی من لم یسلکه بطاعه الله فیه هوی به الی النار، و اءنا سبیله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیه ، اءنا قسیم الجنه و النار، و اءنا حجه الله عز و جل علی الفجار و الاءبرار، و اءنا نور الاءنوار فانتبهوا من رقده الغفله و بادروا بالعمل قبل حلول الاءجل . (44)

آری ، حضرت علی علیه السلام جان نفیس خویش را صراط و سبیل خدا می نامد؛ یعنی صراط علمی همان دین خداست و صراط عینی حقیقی همان امام معصوم علیه السلام است ، همچنین است عناوین دیگر مانند ترازوی عدل و قسط که در سایر روایات آمده است .

دیدگاه حکیمان و فیلسوفان درباره ی حقیقت انسان

فیلسوفان انسان را نوع اخیر و حکیمان او را نوع متوسط می دانند . زیرا در حرکت جوهری ، حرکت و مسافت و متحرک در خارج یکی است ، گر چه از جهت تحلیل ذهنی ، هر یک از دیگری جداست و انسان نیز نزد عموم فلاسفه نوع اخیر است ، لیکن از نظر حکمت متعالیه انسان نوع متوسطی است که در زیر مجموعه

ی آن ، انواع حقیقی بسیاری یافت می شود .

بنابراین ، نفس چون ماده ای برای کمالات وجودی انسان است . سپس ، این کمالات در نفس رسوخ کرده ، ملکه می شود، به گونه ای که نفس توسط آن کمالات ، صورت خاصی می گیرد و حقیقتا خود آن می گردد؛ هر چند پیش از این ، کمالات به شکل قوه و استعداد در آن وجود داشته است .

انسان به تمام ذات و وجودش به سمت خداوند در حرکت است و سرانجام به دیدار او بار می یابد؛ یا اءیها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه . (45) اگر بر صراط مستقیم سیر کند و اصلا خودش صراط مستقیم شود، جمال رحمت پروردگارش را می بیند؛ وجوه یومئذ ناضره * الی ربها ناظره . (46) اگر از صراط مستقیم دور گردد و به کژی گراید، خودش راه ضلالت و گمراهی می شود و هیزم آتش می گردد و جلال قهر و خشم پروردگارش را می نگرد؛ خداوند سبحان سخن آنان را بیان می کند که از مکانی دور فریاد می زنند : ربنا اءبصرنا و سمعنا؛ (47) یعنی خدایا دیدیم و شنیدیم ، در حالی که آنان نابینا به محشر می آیند؛ و نحشره یوم القیمه اءعمی . (48) چون از مشاهده ی جمال و رحمت الاهی ناتوان و نابینایند، هر چند جلال و قهر او را می بینند جای تدبر است .

میزان حقایق

امام ترازوی عدلی است که عقاید و اخلاق و اعمال مردم را با آن می سنجند .

از آنجا که قرآن صراط مستقیمی است که سالک در آن طی مسیر می کند، پس هنگامی که آن را شایسته بخواند و همه ی آیاتش را بشناسد و آن ها را باور و به آن ها عمل کند و از حق آن چیزی نکاهد، چنین سالکی خود صراط مستقیم و ترازوی عدل و قسط می گردد، که عقاید و اخلاق و اعمال مردم را با ترازوی عقیده ی صحیح و خلق نیکو و اعمال شایسته ی او می سنجند .

بنابراین ، او نمونه ی کاملی از قرآن و معارف آن می گردد . او قرآن عینی است در برابر قرآن علمی و از او جدایی ناپذیر، همان گونه که قرآن علمی هرگز از او جدا نیست .

همراهی قرآن و عترت

معیت قرآن و عترت که بر آن اتفاق نظر هست ، حقیقتی است که طبق مراتب وجود خارجی درجاتی دارد . پس وجود طبیعی آن با کثرت و تعدد همراه است . قرآن وجودی دارد و عترت نیز وجود دیگری همچنین است در عالم مثال ؛ با این تفاوت که در عالم مثال تزاحم مادی و تطارد عینی نیست و مرتبه ی سوم وجود آن دو در عالم عقل و تجرد محض است که با وحدت همراه است قرآن و عترت بیش از یک وجود ندارد، هر چند بر پایه ی تجزیه و تحلیل مفهومی یا ماهوی تغایر همچنان هست در ذهن دو وجود جداگانه برای آن ها می توان تصور کرد .

شاید در سخن حضرت صادق علیه السلام نشانی از همین مطلب باشد که در پاسخ پرسش

مفضل بن عمر درباره ی صراط فرمود : صراط راهی است به سوی شناخت خداوند بزرگ ، و آن دوتاست : راهی در دنیا و راهی در آخرت ؛ صراط دنیا همان امامی است که طاعت او واجب است ، هر کس در دنیا او را بشناسد و از هدایت او سود برد، از راهی گذشته است که گذرگاه جهنم در آخرت است و کسی در دنیا او را نشناسد، گام هایش در صراط آخرت می لغزد و در دوزخ جا می گیرد؛ هو الطریق الی معرفه الله عز و جل ، و هما صراطان فی الدنیا و صراط فی الآخره ، و اءما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعه ، من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخره ، و من یعرفه فی الدنیا زلت قدمه عن الصراط فی الآخره ، فتردی فی نار جهنم . (49)

بر پایه ی مباحث پیش گفته قرآن ، کلام مصون الاهی است و شیطان از هر گونه دست درازی ، زیاد یا کم کردن ، تحریف و برگرداندن آن ناتوان است ؛ پس هر گاه سالک الی الله به وسیله ی کلمات قرآن سخن بگوید و روح و جسم و قلب و قالب خود را با آن همدم سازد و از هدایتش جدا نگردد، و هدایت قرآن را تابع هوای نفس خود نگرداند، بلکه خواسته هایش را با هدایت قرآن همگام کند، چنین انسانی مجسمه ای از قرآن می شود که از وسوسه ی شیطان در امان است ، به گونه ای که ابلیس از جهت

گمراهی و پیروی هوای نفس و جدایی و نافرمانی از حق ، در او طمعی نمی ورزد .

چنانکه از این کلام حضرت رضا علیه السلام از پدران معصومشان علیهم السلام به دست می آید :

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمود : ای علی ، هیچ راهی را نپیمودی ، جز آن که شیطان در غیر مسیر تو قدم گذاشت ؛ ما سلکت طریقا و لا فجا الا سلک الشیطان غیر طریقک و فجک . (50)

هدایت الاهی

اوصاف خداوند دارای دو نوع ذات و فعل است و هدایت یافتگی ، ذاتی اوست ؛ یعنی به هدایت کننده نیازی ندارد و صفت ذات اوست ، ولی هدایت گری او نسبت به دیگران از صفات فعل اوست و هر صفت فعلی برگرفته از مقام فعل مستند به ذات است ، نه از خود ذات فعل خدا به سان واسطه ای میان آن صفت و ذات اوست .

پس هدایت باید مظهری بیرونی داشته باشد که همان فعل خداوند است و همان گونه که قرآن کریم در دو اسم متهدی بنفسه و هادیا لغیره مظهر خداست ، انسان کامل معصوم و عالم به قرآن به محتوای آن نیز در دو اسم پیش گفته مظهر خداوند است .

شاهدش این حدیث حضرت رضا علیه السلام در باب امامت است : خداوند پیامبران و ائمه علیهم السلام را توفیق داد و آنچه را به دیگران نداده بود، از خزانه ی علم و حکمت خود به آنان عطا کرد . پس علم ایشان برتر از علم اهل

زمانشان هست . چنان که در قرآن آمده است ؛ آیا کسی که به حق ره می نماید، شایسته ی پیروی است یا آن که راه نمی یابد، جز آن که به وسیله ی دیگری هدایت شود ؟ شما را چه شده است چگونه داوری می کنید ؟ ان الاءنبیاء و الاءئمه صلوات الله علیهم یوفقهم الله و یؤ تیهم من مخزون علمه و حکمه ما لا یؤ تیه غیرهم ، فیکون علمهم فوق علم اءهل الزمان فی قوله تعالی : اءفمن یهدی الی الحق اءحق اءن یتبع اءمن لا یهدی الا اءن فمالکم کیف تحکمون . (51)

آری ، انسان کامل معصوم علیه السلام هدایت یافته ی ذاتی است و به هدایت دیگر موجودات امکانی نیاز ندارد . چون او مظهر تام و آینه ی تمام نمای خداوند و خودش صراط مستقیم است ؛ ان ربی علی صراط مستقیم . (52) پس ، بدون نیاز به هدایت دیگران ، هدایت برگرفته از فعل خارجی معصوم علیه السلام است و او حقیقتا شایسته است که هادی دیگران باشد .

بنابراین ، غیر معصوم به هدایت معصوم نیازمند است ، چنانکه همه ی کتاب هایی که انسان ها برای هدایت مردم به سوی حق و حقیقت نگاشته اند، به کتاب خداوند سبحان نیاز دارد . چون قرآن مظهر خداوند هدایت یافته ی بالذات و هدایت گر دیگران است . پس قرآن عینی مانند علمی ، در این دو اسم مظهر خداوند متعالی است .

شفا بخشی و بیماری زایی قرآن حکیم

قرآن مایه ی شفا و مرض است . رازش

همان است که گذشت . زیرا انسان کامل قرآن مجسم است ، چنان که قرآن ، انسان کامل مدون است و شفا و مرض از صفات فعلی و برگرفته از مقام فعل خداوند سبحان است ، نه از مقام ذات . چون ذات او برتر از آن است که منشاء صدور شفا و مرض باشد .

پس شدنی است که یک فعل خارجی ، برای گروهی نور و روشنایی و برای گروه دیگری گمراهی و نابینایی باشد یا برای عده ای شفا و برای عده ی دیگری سبب بیماری و مرض باشد و هیچ مانعی از جمع میان آن دو روشنایی و گمراهی ، شفا و مرض ، دو امر متضاد در یک شی ء نیست . زیرا نسبت ها گوناگون است ؛ نسبت به بعضی شفا بخش و نسبت به بعض دیگر بیماری زاست ؛ چنان که درباره ی قرآن علمی آمده است که نسبت به برخی نور و هدایت ، و برای برخی دیگر کوری و ضلالت است ، همچنین نسبت به قومی شفا بخش و برای قوم دیگر بیماری زا و هلاکت آور است ؛ و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمه للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا (53) ؛ و قل هو للذین امنوا هدی و شفاء و الذین لا یؤ منون فی اذانهم وقر و هو علیهم عمی اءولئک ینادون من مکان بعید . (54)

قرآن عینی نیز چنین است ؛ یعنی انسان کامل معصوم برای عده ای از مردم ، مظهر جمال خداوند و برای عده ای دیگر

مظهر جلال اوست . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید : امام ، از گناهان پاک و از عیوب پیراسته است ، دارای علم ویژه و حلم مخصوص است ، نظام و قوام دین و عزت مسلمانان و مایه ی خشم منافقان و نابودی کافران است ؛ الامام المطهر من الذنوب و المبراء عن العیوب ، المخصوص بالعلم ، الموسوم بالحلم ، نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الکافرین . (55)

آثار مشترک قرآن علمی و عینی

برهان اشتراک قرآن علمی و قرآن عینی در آثار - چنان که گذشت - این است که انسان کامل در حقیقت ، وجود بیرونی قرآن است . پس قرآن عینی همه ی آثار قرآن علمی را دارد و پیش از این توضیح مختصری گذشت و در آینده نیز قسمت دیگری از آن خواهد آمد .

1 . مظهر خدای بی همتا

یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که قرآن علمی مظهری علمی برای خداوند بی همتاست ؛ لیس کمثله شی ء . (56) بنابراین ، چیزی همتای قرآن نیست و همانند سازی آن شدنی نیست ؛ حتی اگر همه ی آدمیان و جنیان جمع گردیده ، همدیگر را در این کار یاری کنند، باز هم از چنین علمی ناتوانند .

افزون بر آن ، عقل های انسان ها را به کنه قرآن راهی نیست . این مطلب را نیز بارها قرآن حکیم در شاءن خود بیان کرده است . همچنین است قرآن عینی و انسان کامل معصوم که مظهر عینی خداوند بی

مانند است و در ملک خود شریکی و در خلق خود شبیهی ندارد . بدین جهت کسی در این امر مهم با معصوم شریک نیست و در حوزه ی موجودات امکانی هیچ یک از آدمیان ، همتای او نیست .

حضرت رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید : امام یگانه ی روزگار خویش است ، کسی با او نزدیک و هیچ دانشمندی همسان او نیست ، بدیل و مانندی ندارد، کانون همه ی فضائل است ، بدون آن که وی در صدد کسب آن ها باشد، بلکه این مهم تفضلی از سوی خداوند فضیلت بخش و وهاب است .

اگر کسی همتای امام نیست ، پس چه کسی به شناخت امام می رسد یا اختیار گزینش او را دارد ؟ هرگز چنین چیزی شدنی نیست ، در حالی که از بیان وصفی از اوصاف امام یا فضیلتی از فضائل او عقل ها به بیراهه می روند، حلم ها گم گشته ، مغزها حیران و چشم ها خسته و وا مانده می شوند و بزرگان اظهار کوچکی می کنند و حکیمان سرگردان می شوند و حس کوتاهی به بردباران دست می دهد و خطیبان در بند می آیند و هوشمندان ، نادان و شاعران به لکنت زبان گرفتار می شوند و ادیبان عاجز و بلیغان ناتوان می گردند، در حالی که به عجز و ناتوانی خود اعتراف می کنند .

چگونه تمام حقیقت امام وصف یا کنه او ستوده شود یا چیزی از امر او فهمیده شود یا کسی در جایگاه او قرار گیرد و چون او جامعه را از هدایت

سرشار سازد ؟ هرگز، امام مانند ستاره ، دور از دسترس افراد و وصف ستایش گران است . پس چگونه انتخاب او در دست مردم می تواند باشد ؟ عقل ها چگونه به حقیقت او راه دارند ؟ کجا مانند این حقیقت یافت می شود ؟ الامام واحد دهره ، لا یدانیه اءحد، و لا یعادله عالم ، و لا یوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظیر، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب .

فمن ذا الذی یبلغ معرفه الامام اءو یمکنه اختیاره ، هیهات هیهات ، ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الاءلباب و خسئت العیون و تصاغرت العظماء و تحیرت الحکماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الاءلباء و کلت الشعراء و عجزت الاءدباء و عییت البلغاء عن وصف شاءنه اءو فضائله و اءفرت بالعجز و التقصیر؛

و کیف یوصف بکله اءو ینعت بکنهه اءو یفهم شی ء من اءمره ، اءو یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه ، لا کیف و اءنی ؟ و هو بحیث النجم من اءیدی المتناولین و وصف الواصفین ، فاءین الاختیار من هذا ؟ و اءین العقول عن هذا ؟ و اءین یوجد مثل هذا ؟ . (57)

پیوند امامت و ولایت

بر پایه ی این بیان جامع و کامل حضرت ، همه ی انسان ها از شناخت کنه انسان کامل معصوم علیه السلام عاجزند و در نتیجه از گزینش و انتصاب و انتخاب و توکل او - به گونه ای که امامت از طریق وکالت

باشد، نه ولایت - ناتوانند، بلکه امام معصوم علیه السلام چونان ستاره ای بلند مرتبه است که دست ها را به آن راهی نیست ، چه رسد به این که او را برگزینند و مانند چراغی فروزان پیش روی مردم قرار دهند؛ بلکه این خداوند سبحان است که شخصا امام معصوم را چون مشعلی نورانی پیش روی مردم می نهد .

گفتنی است : این مشخصات و اوصاف میان دو قرآن ، علمی و عینی ، به عبارت دیگر، میان ثقلین ، مشترک است .

جهالت و انکار قرآن

یکی دیگر از آثار مشترک قرآن علمی و عینی این است که منشاء انکار قرآن علمی و رویگردانی از آن و مقابله ی با آن ، جاهلیت محض و از ساحت عقل و عدل دور بودن است ؛ اءفحکم الجاهلیه یبغون و من اءحسن من الله حکما لقوم یوقنون (58) و اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه فاءنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین و اءلزمهم کلمه التقوی و کانوا اءحق بها و اءهلها و کان الله بکل شی ء علیما . (59) زیرا عقل آن نیرویی است که به او، خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به چنگ آید . پس آن چه وسیله ی پرستش خداوند نشود، هرگز عقل نیست ، بلکه سفاهت و نادانی است ؛ و من یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه . (60)

بنابراین ، حیات بی رشد عقلانی ، جهالت و پستی است ؛ هر چند صاحبان این حیات دارای صنعت پیشرفته باشند، چنان که این عیب بزرگ ، در

ملت های پیشرفته ی صنعتی و دارای حکومت های ستمگر و طغیانگر یا دیگر مردمان پیرو ممالک پیشرفته به چشم می خورد و آنان روز قیامت چنین می گویند : انا اءطعنا سادتنا و کبراءنا فاءضلونا السبیلا . (61)

پس ، منکر قرآن و رویگردان از آن و پرخاشگران ، نادان و بی خرد، و زندگانی او جاهلیت ، و قلبش کانون تعصب باطل جاهلی است و مجالسی برای نزول آرامش و طماءنینه در آن نیست ، چنان که با وجود طغیان جایی برای تقوا نمی ماند . چون تقوا عبودیت کامل و فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان است ، در حالی که طغیان همان ربوبیت باطل ، سرکشی و استکبار در برابر خداوند متعالی است .

در روایت پیشین از حضرت رضا علیه السلام از جدشان حضرت علی علیه السلام این معنا گذشت : . . . آیا معنای استکبار را می دانید ؟ استکبار ترک طاعت کسی است که به اطاعتش امر، و تکبر ورزیدن نسبت به کسی است که به پیروی از او دعوت شده اند؛ اءفتدرون الاستکبار ما هو ؟ هو ترک الطاعه لمن اءمروا بطاعته و الترفع علی من ندبوا الی متابعته . (62)

بنابراین ، زندگی منکر قرآن علمی و عینی و روی گردان از آن دو، جاهلیت محض است . محمد بن اسماعیل از حضرت رضا علیه السلام چنین نقل می کند : کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است ؛ من مات و لیس به امام ، مات میته جاهلیه .

به ایشان گفتم : آیا هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است ؟

حضرت فرمودند : آری ، واقفی ها یعنی کسانی که اعتقاد به امامان دوازده گانه ندارند کافرند و ناصبی ها کسانی که به امامان معصوم علیه السلام ناسزا می گویند مشرک ؛

نعم و الواقف کافر و الناصب مشرک . (63)

تناسب مرگ و حیات انسان

با استفاده از این بیان رضوی در می یابیم که چنین مرگی جاهلی است ؛ از آنجا که مرگ هر کسی با زندگی او تناسب دارد و مردن مردم چون زندگی آنان است . پس هنگامی که مرگ کسی جاهلی باشد، زندگی اش نیز جاهلانه خواهد بود که با مرگ جاهلی پایان پذیرفته است . چون زندگی عقلانی ، مرگ عقلانی را در پی دارد و هر که از دنیا به باغی از باغ های بهشت برود، قطعا عاقل است . زیرا پروردگارش را عبادت و بهشت را کسب کرده است و هر کس چنین باشد، عاقل است . چون عقل آن نیروی درونی است که به واسطه اش خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به جنگ آید .

آری ، سبب مرگ جاهلی همان ظهور زندگی جاهلی است ، باید زندگی او نیز حیات جاهلی باشد . سرش آن است که وجود قرآن علمی و عینی سبب پیدایش حیات پاکیزه ی عقلانی است ؛ یا اءیها الذین امنوا استجیبوالله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (64) و لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین . (65)

عدم انفکاک قرآن عینی از قرآن علمی

قرآن عینی در هیچ صفتی از صفات کمال از قرآن علمی جدا نمی شود . زیرا خواسته و دعوت قرآن عینی و علمی یکی است . از این جهت ضمیر فعل دعا در آیه ی : . . . لله و للرسول اذا دعاکم (66) به صورت مفرد آمده است ، نه تثنیه . با آن

که فعل برای الله و رسول باید مثنی باشد . زیرا رسول که از بارزترین مصادیق قرآن عینی است ، مردم را به همان چیزی دعوت می کند که خداوند به آن فرا می خواند .

از آنجا که قرآن علمی و عینی نمایاننده ی حیات طیبه ی عقلانی است ، پس هر کس یکی از این دو را از دست دهد، در حقیقت آن حیات را از دست داده است و چون مردگان جاهلیت می گردد؛ به گونه ای که به سبب اعمال زمان جاهلیت و اسلام کیفر می بیند و چیزی از گناهان گذشته و آینده اش بخشوده نمی شود .

این مطلب از کلام حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از امیر المؤ منین علیه السلام استفاده می شود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : کسی که بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است و به رفتارهای عصر جاهلیت و اسلام کیفر داده می شود؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من مات و لیس له امام من ولدی ، مات میته الجاهلیه ، یؤ خذ بما عمل فی الجاهلیه و الاسلام . (67) زیرا چنین کسی نیندیشیده ، توبه نکرده ، اسلام نیاورده است تا اعمال پیشین او را بپوشاند و خداوند نیز از گناهان گذشته ی او در گذرد؛ بلکه هنگامی که از قبرها بیرون آیند، این جاهلان از گناهان آینده ی و گذشته ی خود آگاه می شوند و یکی از بزرگ ترین گناهانش انکار امام علیه

السلام است .

مظهریت تامه ی اسم مهیمن

یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که هر دو مظهر تام اسم مهیمن خداوند هستند . زیرا مهیمن یکی از اوصاف کمالی قرآن کریم است ؛ الملک القدوس السلام المؤ من المهیمن (68) و و اءنزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه . (69)

هیمنه ی وجودی آن است که مهیمن همه ی کمالاتی را که در حوزه ی هیمنه و سیطره و نفوذ او است ، دارا باشد . چنان که خداوند سبحان ذاتا نسبت به همه ی موجودات چنین است ؛ به گونه ای که همه ی آن ها تحت سیطره و نفوذ اویند و قرآن کریم نیز بر همه ی کتاب های آسمانی هیمنه و سیطره دارد .

قرآن ، افزون بر تصدیق و تاءکید دیگر کتاب های آسمانی ، مهیمن بر آن ها و محیط بر معارف بلندی است که در کتاب های دیگر نیامده است ، به گونه ای که انسان متکامل ، به وسیله ی علم به مرتبه ای وجودی نمی رسد، مگر این که قرآن آن مرتبه را در بر دارد و اگر قرآن از جهت آن مرتبه ی وجودی ناقص باشد، پایان بخش کتب آسمانی و هرگز جاودانه نخواهد شد . چون طبق این فرض ، یک مقام وجودی می ماند که قرآن از آن مقام تهی است و بدین جهت قدرت به آن را ندارد . پس ناچار باید کتاب دیگری بیاید که حاوی آن مرتبه باشد، ولی با فرض پایان یافتن کتاب های آسمانی با

قرآن ، آمدن کتاب دیگری شدنی نیست .

احاطه ی بعضی از اسمای حسنا بر بعض دیگر

از آن جهت که قرآن بر کتب دیگر مهیمن است ، پس قرآن علمی مظهر تام خداوند سبحان است ، چنانکه اسم مهیمن نیز بر سایر اسامی جزئی احاطه دارد . زیرا بعضی از اسمای حسنا بر بعضی دیگر محیط است ، تا آنجا که به مادر اسما که به همه ی اسما احاطه دارد ام الاسماء، یعنی اسم الله برسد؛ هر چند بر پایه ی احتمال بعضی از اصحاب معرفت اسم الرحمن هم ام الاءسماء می تواند باشد؛

قل ادعوا الله اءو الرحمن اءیا ما تدعوا فله الاءسماء الحسنی . (70)

هر یک از این دو اسم - الله و الرحمن - بر سایر اسمای جزئی احاطه دارند، گر چه در میان سایر اسمای نیز بعضی نسبت به بعض دیگر کلیت و احاطه دارند . شاید بدین جهت فاضل هندی رحمه الله در مقدمه ی کشف اللثام گفته است : محققان بر آنند که الرحمن نیز مانند الله اسم ذات خداوند است و لفظ الرحمن در بسم الله الرحمن الرحیم ، بدل از الله است . از این رو الرحمن پیش از الرحیم آمده است . زیرا الرحیم صفت است و چون در موصوف و صفت ، اسم بر صفت تقدم دارد پس بدین سان روشن شد که سبب تقدیم الرحمن که از نظر مفهومی رساتر از الرحیم است ، بر چه اصلی استوار است . (71)

بعضی از محققان پس از اسم جامع خواندن الرحمن مانند الله ، چنین می گوید : درست است که از

جهتی اسم الرحمن مانند الله جامع است ، اما چون اسم الرحمن در حیطه ی اسم الله است ، باید میان آن دو، نوعی دوگانگی رتبه ای باشد، وگرنه الرحمن در بسم الله الرحمن الرحیم پیرو اسم الله نیست . (72)

در هر صورت ، اسم المهیمن نسبت به چند اسم تحت سیطره اش احاطه ی وجودی دارد و قرآن علمی نیز که مظهر این اسم است ، نسبت به سایر کتاب های آسمانی و بدون تردید غیر آسمانی احاطه ی علمی دارد . قرآن عینی نیز از جهت هیمنه بر سایر کتب عینی ، معادل قرآن علمی است ؛ مانند سیطره ی پیامبر خاتم و امامان معصوم علیهم السلام بر پیامبران گذشته و اوصیای آنان .

از این رو حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ای نوفلی ، دوست داری بدانی ماءمون چه وقت پشیمان می شود ؟ یا نوفلی ، تحب اءن تعلم متی یندم الماءمون ؟ گفتم : آری . برای اهل انجیل از انجیلشان و برای اهل زبور از زبورشان و برای صائبان با زبان عبرانی و برای هرابذه دانشمندان هند یا مجوسیان با زبان فارسی و برای رومیان با زبان رومی و با هر کسی با زبان خود او گفت و گو می کنم ؛ هنگامی که هر یک از آن ها ساکت و برهانشان باطل شد و سخن خود را رها کرد و به گفته ی من گروید، به حول و قوه ی خدای بزرگ ، ماءمون در می یابد مقامی که در آن جای گرفته است ، برازنده ی او نیست ، آنگاه

پشیمان می شود؛ اذا سمع احتجاجی علی اءهل التوراه بتوراتهم و علی اءهل الانجیل بانجیلهم و علی اءهل الزبور بزبورهم و علی الصابئین بعبرانیتهم و علی الهرابذه بفارسیتهم و علی اءهل الروم برومیتهم و علی اءصحاب المقالات بلغاتهم ؛ فاذا قطعت کل صنف و دحضت حجته و ترک مقالته و رجع الی قولی ، علم الماءمون اءن الموضع الذی بسبیله ، لیس هو بمستحق له ، فعند ذلک تکون الندامه منه ، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم . (73)

شیوه های دعوت قرآن عینی و علمی

یکی از مؤ یدهای هیمنه و سیطره ی پیامبر خاتم و امامان معصوم علیهم السلام نسبت به پیامبران و اوصیای پیشین ، اقتدای انبیا در شب معراج در مسجد الاقصی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز اقتدای سایر اولیا به حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - هنگام ظهور ایشان است . مطلب گواه بر آن است که رتبه ی قرآن و کتاب عینی همطراز رتبه ی قرآن و کتاب علمی است ، پس همان گونه که قرآن علمی و عینی در اصل وجود همتای یکدیگرند و از هم جدا نمی شوند، در مراتب گوناگون وجودی خود نیز همتای یکدیگر و تفکیک ناپذیرند .

بنابراین ، اگر از طریق دلالت مطابقه یکی از انواع سه گانه ی دلالت است که در منطق از آن بحث می شود صفت کمالی برای یکی از آن دو ثابت شد، از طریق التزام ، به ثبوت آن صفت برای دیگری باید حکم کرد؛ مثلا هنگامی که ثابت شد قرآن علمی به اشکال گوناگونی چون حکمت

و موعظه ی نیکو و جدال احسن مردم را به سوی خداوند فرا می خواند، ثابت می شود که قرآن عینی نیز از چنین شیوه هایی بهره می گیرد و همان گونه که قرآن علمی درست ترین راه را به انسان می نمایاند، قرآن عینی و امام معصوم علیه السلام نیز انسان را به طریقه ی برتر که پایدارترین راه ها و دستگیره ی با دوام که محکم ترین دستگیره هاست ، هدایت می کند .

این مطلب از کلام حضرت رضا علیه السلام استفاده می شود : به یقین امامت ، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤ منان است . امامت ، اساس اسلام بالنده و شاخه ی بلند آن است . . . . امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می داند و حدود الاهی را عملی می سازد و از دین خدا دفاع می کند و مردم را با حکمت و موعظه ی نیکو و حجت رسا، سوی خداوند فرا می خواند؛ ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤ منین ، ان الامامه اءس الاسلام النامی و فرعه السامی . . . . الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله یدعو الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجه البالغه . (74)

تفسیر امانت عرضه شده بر آسمان ها و زمین و کوه ها

از آنجا که حقیقت قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام همان حقیقت قرآن علمی است ، بدون

آن که میان آن دو جدایی و انفکاک باشد، امانتی که بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه گردید، (75) و آنان از تحمل آن خودداری کرده ، هراسناک شدند، این امانت گاهی به ولایت و گاهی به قرآن تفسیر می شود .

در شاءن قرآن علمی آمده است لو اءنزلنا هذا القران علی جبل لراءیته خاشعا متصدعا من خشیه الله . (76) همچنین امام علی علیه السلام هنگامی دریافت خبر ارتحال سهل بن حنیف انصاری فرمود : اگر کوهی مرا دوست بدارد، آشفته و پریشان می گردد؛ لو اءحبنی جبل لتهافت ؛ (77) یعنی کوه توانایی حمل قرآن علمی را ندارد، چنان که قدرت تحمل ولایت قرآن عینی را نیز ندارد .

روایاتی از این دست بسیار است که انسان کامل معصوم علیه السلام و قرآن عینی است ، همان گونه که قرآن ، امام علمی است . از این رو هر یک ، مردم را به همتای خود فرا می خواند؛ یعنی قرآن به پذیرش امامت و امام و پیروی از او دعوت می کند؛ اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اءولی الاءمر منکم (78) و و ما اتیکم الرسول فخذو و ما نهیکم عنه فانتهوا (79) و انما ولیکم الله ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤ تون الزکوه و هم راکعون . (80)

امام نیز مردم را به سوی قرآن فرا می خواند . حضرت رضا علیه السلام می فرماید : هدایت را در غیر قرآن جست و جو نکنید که در این صورت گمراه خواهید شد؛ لا

تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا . (81)

محکم و متشابه در قرآن علمی و عینی

از آنجا که امام علیه السلام قرآن مجسم ممثل است . در کلمات ایشان محکم و متشابه یافت می شود . حضرت رضا علیه السلام می فرماید : کسی که متشابه قرآن را به محکم آن باز گرداند، به راه مستقیم هدایت گشته است ؛ من رد متشابه القرآن الی المحکمه ، هدی الی صراط مستقیم .

سپس می افزاید : در خبرهای ما نیز متشابهات و محکماتی هست ، مانند متشابهات و محکمات قرآن ؛ پس شما متشابهات آن را به محکمات آن اخبار برگردانید و بدون توجه به محکمات ، از متشابهات پیروی نکنید . زیرا در این صورت گمراه خواهید شد؛ ان فی اءخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن ، فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا . (82)

همچنین محکمات همان ام الکتاب هستند و متشابهات از آنان تغذیه می شوند و رشد می کنند و از حد تشابه بیرون می روند و سرانجام در حوزه ی محکمات در می آیند . با توجه به این دو حیثیت ، بر کسی که در قرآن و حدیث می اندیشد، واجب است که محکمات و متشابهات قرآن و حدیث را بشناسد تا در پرتو محکمات به چگونگی رفع تشابه آشنا گردد .

قرآن علمی و عینی نور الاهی

یکی از آثار مشترک قرآن علمی و عینی آن است که هر یک از آن ها نوری است که از سوی خداوند به عالم طبیعت نازل گردیده است ؛ هیچ تاریکی در پدید آمدن آن نور و نیز در دوام آن راه ندارد و در هیچ مرتبه

ای از مراتب نزولش تاریک نشده است . از این رو جهل و ابهام و گمراهی و غفلت و نسیان و . . . که با نورانیت قرآن علمی و عینی ناسازگار است ، در هیچ درجه ای از درجات این دو، راه ندارد .

قرآن علمی نور الاهی است یا اءیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و اءنزلنا الیکم نورا مبینا . (83) پس آن چه از جانب خداوند نازل گردیده است ، برهان و دلیل روشنی است که ابهام و پوشیدگی ندارد، نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد و در هیچ مرتبه ای از مراتب نزولش مجالی برای خفا و ظلمت نیست .

فی صحف مکرمه * مرفوعه مطهره * باءیدی سفره * کرام برره . (84) پس قرآن علمی در کلیه ی مراتب نزولش از هر گونه کاستی برتر و کریم تر و از هر رجس و پلیدی پاک ، و از هر رجز و آلودگی پیراسته است . . . .

قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام نیز چنین است ؛ به استناد فرموده ی حضرت رضا علیه السلام در مجلس فقها و متکلمان فرقه های مختلف ، در پاسخ به پرسش بعضی که پرسیدند : چگونه سخن مدعی امامت را می توان صحیح دانست از کجا بفهمیم که مدعی امامت صادق است ؟ حضرت فرمودند : از طریق نص و نشانه ؛ بالنص و الدلیل .

آنان پرسیدند : پس نشانه ی امام چیست ؟ حضرت

فرمود : در علم و استجابت دعا؛ فی العلم و استجابه الدعوه . آنان پرسیدند : شما چگونه از وقایع خبر می دهید ؟ حضرت فرمود : به واسطه ی عهدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما سپرده شده است ؛

ذلک بعهد معهود الینا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

آنان پرسیدند : چگونه از آن چه در سینه های مردم است ، خبر می دهید ؟ حضرت فرمودند : آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده اید : از فراست مؤ من بپرهیزید چون بینایی او در پرتو نور خداوندی است ؛ اءما بلغک قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم : اتقوا فراسه المؤ من فانه ینظر بنور الله ؟ گفتند : آری شنیده ایم .

حضرت فرمودند : هیچ مؤ منی نیست مگر این که به اندازه ی ایمان و بصیرت و علمش ، به سبب نور خداوند، دارای فراست و هشیاری است و خداوند آن چه را همه ی مؤ منان دارند، در امامان جمع کرده است . خدای بزرگ در کتاب محکم خویش می فرماید : ان فی ذلک لایات للمتوسمین . (85)

نخستین انسان دارای فراست ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پس از ایشان امیر المؤ منین علیه السلام سپس حسن و حسین و امامانی از فرزندان حین علیه السلام تا روز قیامت ؛ و ما من مؤ من الا و له فراسه بنور

الله على قدر ايمانه و مبلغ استبصاره و علمه ، و قد جمع الله للاءئمه منا، ما فرقه فى جميع المؤ منين و قال عز و جل فى محكم كتابه : ان فى ذلک . . . فاءول المتوسمين رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، ثم اءمير المؤ منين عليه السلام من بعده ، ثم الحسن و الحسين و الاءئمه من ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيامه .

در اين هنگام ماءمون به ايشان نگاه كرد و گفت : اى ابا الحسن ! از آن چه خداوند براى شما اهل بيت قرار داده است ، بيش تر براى ما سخن بگو . حضرت رضا عليه السلام فرمود : خداوند والا بر روح مقدس و پاكش كه از نوع فرشتگان نبوده ، تا كنون با كسى جز رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نيز همراه نبوده است ، به ما توانايى و نيرو مى بخشد والا چون ستونى از نور است ؛ ان الله عز و جل قد اءيدنا بروح منه مقدسه مطهره ليست بملک لم تكن مع اءحد ممن مضى الا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هى مع الاءئمه منا تسددهم و توفقهم و هو عمود من نور بيننا و بين الله عز و جل . (86)

امامت در پرتو ستونى استوار از نور فروزنده اى قرار دارد كه از سوى خداوند سبحان به عالم طبيعى فرود مى آيد كه امام عليه السلام با وجود عنصرى طبيعى خود در آن زندگى مى كند .

بنابراین ، آن چه از سوی خداوند ظهور یافته از او صادر می شود و در قوس نزولی به عالم طبیعت فرود می آید، امام علیه السلام از آن آگاه است و نیز هر اعتقاد صائب و کلمه ی طیب و عمل صالح که سوی خداوند فرا می رود، مشهود امام علیه السلام است .

ستون نوری همان وصف کمالی وجودی است که از شائبه ی ماده و از حجاب و ناپیدایی پیراسته است . امام علیه السلام دارای این صفت وجودی است که از بارگاه خداوند سبحان تا عالم طبیعت در سیر نزولی و از عالم طبیعت تا پیشگاه خدای متعالی در سیر صعودی ، امتداد دارد . از این جهت چیزی در آسمان و زمین بر امام پوشیده نیست و همه ی این ها در حوزه ی عالم امکانی و به اذن خداوندی است که لیس کمثله شی ء . (87)

استفاضه ی هر امامی از امام پیشین

با نگاه در سلسله ی نظام فاعلی و نظام غایی در می یابیم که حلقه های نظام فاعلی در قوس نزول و نیز حلقه های نظام غایی در قوس صعود، پشت سر یکدیگر هستند؛ به گونه ای که بعضی بالای دیگری است . حلقه ی پسین از حلقه ی پیشین خود فیض می گیرد و حلقه ی پیشین بر حلقه ی پسین فیض می رساند . بنابراین ، جای شگفتی نیست که بعضی از مراتب وجود امام علیه السلام به بعضی دیگر نیازمند باشد، چنان که ستون نوری نیز چنین است .

پس ، اگر امام علیه السلام با وجود عنصری خویش

از امری آگاهی نداشته باشد، از باطن وجود خود در خصوص آن امر بهره می برد، همان گونه که در غیر امام علیه السلام از مجردات نیز چنین است . امام علیه السلام در وجود عنصری خلاصه نمی شود تا جهل در این مرتبه سبب جهل مطلق ایشان گردد . زیرا ستون نوری نیز چنین است و گر چه امام در تمامی مراتب وجودی خویش نور است ، اما از شائبه ی جهل نیز خالی نیست . چون مراتب نازله ی امام نسبت به مراتب عالیه جاهل است ؛ هر چند این حقیقت نورانی معصوم ، از خطا و جهل و غیبت و . . . در امان است .

آن تسدید و توفیق و مصونیت به گونه ی حال نیست که گاهی نابود شود و گاهی باز گردد، بلکه چونان ملکه و همیشه برای او حاضر است . از این رو میان امام علیه السلام و خداوند سبحان حجابی نیست . زیرا میان آن ستون نوری منور آن ، خداوند سبحان ، پرده ای نیست .

بنابراین ، میان امام علیه السلام و عالم بیرون نیز حجابی نیست . چون هر چیزی برای آن ستون نوری آشکار است و به اذن خداوند هر چیزی به سبب آن ستون نوری برای ایشان روشن می شود و بدین سان غیب برای امام علیه السلام شهود می گردد .

گواه این مدعا سخن حضرت رضا علیه السلام به ابن هذاب است ؛ اگر تو را آگاه سازم که در این چند

روزه ، یکی از بستگان تو می میرد، آیا سخن مرا می پذیری ؟ ان اءنا اءخبرتک اءنک ستبتلی فی هذه بذی رحم لک لکنت مصدقا لی ؟ ابن هذاب گفت : نه ! زیرا تنها خداوند است که از غیب خبر دارد .

حضرت فرمودند : آیا خداوند متعالی نفرموده است : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه اءحدا * الا من ارتضی من رسول . (88) بنابراین ، رسول خدا کسی است که خداوند آگاهی او از غیب را پسندیده است و ما نیز وارثان آنا پیامبریم که خداوند او را بر افعال غیبی گذشته و آینده ، تا روز قیامت ، آگاه کرده است ؛ اءولیس انه تعالی یقول : عالم الغیب . . . ، فرسول الله عند الله مرتضی و نحن ورثه ذلک الرسول الذی اءخلفه الله ما یشاء من غیبه ؛ فعل ما کان و ما یکون الی یوم القیامه . (89)

چگونگی آگاهی امام از غیب

تقسیم موجودات به غیب و شهادت یک تقسیم بندی نسبی است ، نه نفسی . زیرا موجودی که مجرد و از عالم طبیعت پنهان است ، برای خود و علت های عالی خودش مشهود است و معنای عالم به غیب و شهادت بودن خدا، ارشاد به نفی هر گونه غیب برای اوست . چون علم همان شهود است و شهود با غیب جمع نمی شود .

پس بدین معنا نیست که غیبی هست و با وجود غیب بودنش برای خداوند سبحان معلوم است . هر آن چه برای ما غیب است ، در پیشگاه

خداوند شهود و علم است .

بنابراین ، اگر آن ستون نوری که با خداوند عالم غیب و شهادت پیوند خورده است ، همراه امام معصوم و سبب سداد و توفیق ایشان است ، پس امام نیز از غیب آگاه است ؛ اما نه به شکل ذاتی و اصیل ، بلکه به گونه ی عرضی و تبعی ، و این آگاهی هم فقط در خصوص آن چیزی است که از سوی خداوند در جهان آشکار می گردد، نه آن غیب محضی که تاکنون ظهور نیافته است و هرگز ظاهر نخواهد شد و خداوند آن را فقط برای خود برگزیده است . زیرا این امر غیب محض از عالم است ، چنان که از مورد بحث نیز بیرون است .

حضرت رضا علیه السلام با اشاره به این ستون نوری ، می فرماید : امامان دانشمندان ، بردباران و راستگویان و نیکو دریافت کنندگان حقایق و سخن گفته شدگان هستند؛

الاءئمه علماء حلماء صادقون مفهمون محدثون . (90)

نیز می فرماید : ما ائمه دیدگانی داریم که شبیه چشمان مردم نیست و نوری که آنان است که شیطان را در آن بهره ای نیست ؛ لنا اءعین لا تشبه اءعین الناس ، و فیها نور لیس للشیطان فیها نصیب . (91) مراد از چشم در این جا چشم هایی نیست که اجسام و رنگ ها را می بیند، بلکه چشمانی است که در سینه ها جای دارد و آیات الاهی و برتر از آن ها را می نگرد .

امیر المؤ منین علیه السلام می فرماید : دیدگان ، خداوند

را هرگز را فراموش نمی بینند، اما قلب ها با نیروی حقیقت ایمان او را درک می کنند؛ لا تدرکه العیون بمشاهده العیان ، و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان . (92) تنها مؤ منان به حسب درجات خود دارای چنین چشمانی هستند . زیرا دیگران نابینایانی هستند که چیزی را نمی بینند؛ فانها با تعمی الاءبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور . (93)

قداست چشمان حق بین

راز پاکی این دیدگان از پلیدی شیطان ، اخلاص آن هاست . زیرا این چشمان ، همان قلوب شیفته و خاضع و خالص شده برای خداوند است و بر پایه ی اعتراف شیطان ، او از اغوای مخلصان و گمراه کردن آنان و نیز چیره شدن بر ایشان ناتوان است ؛ به گونه ای که شرور و وسوسه ها و دسیسه ها و ریسمان ها و شریکان او توان دسترسی به مقام آن ها را ندارند . چون برترین جایگاه شیطان ، تجرد خیالی و وهمی است و در تجرد عقلی تام هیچ پایگاهی ندارد .

او از مراد مخلص آگاهی ندارد تا بتواند وی را بفریبد و در کار او دسیسه کند . بنده ای که خداوند او را برای خود خالص گردانیده است ، همه ی سرمایه ها و زینت های شیطانی را رها می کند و در نتیجه ، شیطان را در علم و عمل او بهره ای نیست .

به کمک این ستون نوری سداد آور و توفیق بخش است که امام معصوم علیه السلام از ایمان و نفاق پنهان در سینه ها آگاه می

شود . زیرا به واسطه ی آن نور، باطن چون ظاهر برای او آشکار می گردد، بدون آن که حجابی در کار باشد .

از این رو حضرت رضا علیه السلام در نامه ای برای بعضی از یارانش چنین نوشت :

هنگامی که مردم را می بینیم ، آن ها را با حقیقت ایمان یا حقیقت نفاق می شناسیم ؛ اءنا لنعرف الرجل اذا راءیناه بحقیقه الایمان و حقیقه النفاق . (94) زیرا برای کسی که از ستون نوری بر گرفته از خیمه گاه عالم طبیعت و پر کشیده تا عنان عالم غیب برخوردار است ، قلب های بندگان مانند قلب هایشان هویداست ، بی آن که حجابی باشد .

شاهد گویای مدعا، این روایت حمزه بن عبدالمطلب بن عبدالله جعفی است :

نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم در حالی که کتاب یا کاغذی همراه داشتم و در آن از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده بود : دنیا برای صاحب این امر امامت همچون گردویی دو نیم شده تمثل یافته است ؛ اءن الدنیا مثلت لصاحب هذا الاءمر فی مثل فلقه الجوزه . حضرت رضا علیه السلام فرمود : ای حمزه ، به خدا سوگند ! این سخن حق است ، آن را بر روی پوستی بنویس ؛ یا حمزه ، ذا والله حق فانقلوه الی اءدیم . (95)

ناتوانی دنیا از فریب دادن امام علیه السلام

بر پایه ی این حدیث شریف دنیا نسبت به غیر امام مانند گردوی نا شکافته است و غیر امام به باطن آن آگاه نیست ؛ در حالی که نسبت به امام علیه السلام چون گردوی شکافته شده

است که شکافنده ی دانه ها و هسته ها آن را دو نیم کرده است ، بدین سان از درون آن آگاه است ؛ چنان که از پوست و خطوط و نقش های ظاهر آن با خبر است . بنابراین ، دنیایی که مردم را گول می زند، امام علیه السلام را نمی تواند فریب دهد .

افزون بر این ، نکات زیر از کلام نورانی حضرت استفاده می شود : 1 . همت و تلاش در جهت یاد گیری . 2 . نگاشتن علم . 3 . نگهداری و ضبط مطالبی که به امامت و علم امام علیه السلام و احاطه ی علمی ایشان به کل دنیا و مخفی نبودن چیزی از دنیا از علم ایشان ، بر می گردد .

این حدیث یکی از احادیث نورانی و ممتاز در زمینه ی تشویق به علم آموزی و نوشتن حدیث و شناخت شاءن امام علیه السلام است . زیرا رویت ظهور دارد در اهتمام حضرت رضا علیه السلام به نگهداری حدیث بر پوست ، تا از پارگی و کهنگی در امان باشد . زیرا چرم محفوظ تر است نسبت به کاغذ، که زودتر فاسد می شود و کهنگی به سراغ آن می آید و خاک آلود می گردد و اثر مکتوب بر آن ، زودتر پاک می شود .

بی نیازی امام از ذکر سند در نقل گفتار

هنگامی که روشن شد میان امام معصوم علیه السلام و خداوند سبحان ستونی از نور است ، پیام این روایت امام باقر علیه السلام نیز آشکار می شود : کسی که ما اهل

بیت را دروغگو بخواند و بر ما دروغ ببندد، دروغگوترین افراد نسبت به خداوند و رسول اوست . زیرا هنگام تکذیب ما یا دروغ بستن بر ما، در حقیقت خدا و رسولش را دروغگو می شمارد . چون ما از سوی خداوند بزرگ و رسول او سخن می گوییم ؛ ما اءحد اءکذب علی الله و علی رسوله ممن کذبنا اءهل البیت و کذب علینا؛ لاءنه اذا کذبنا اءو کذب علینا فقد کذب الله و رسوله ؛ لاءنا انما نحدث عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله . (96)

بنابراین ، امام علیه السلام در نقل خبری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به راوی و ناقل نیاز ندارد، بلکه خبر مرسل ایشان برتر از مسندات دیگران است . زیرا میان امام و پیامبر ارتباط نوری هست ، همچنین در نقل چیزی از خدای سبحان که به تشریع و بیان احکام عملی مربوط نمی شود، به روایت راوی یا نقل حکایت کننده نیازمند نیست .

شاهد این مدعا روایت شیخ مفید رحمه الله از سالم بن ابی حفصه است : هنگامی که امام باقر علیه السلام وفات کرد، من به دوستانم گفتم : منتظر من باشید تا به نزد جعفر بن محمد علیه السلام روم و به ایشان تسلیت بگویم . آنگاه خدمت ایشان رفته ، در گذشت پدرش را تسلیت گفتم و عرض کردم : انا لله و انا الیه راجعون ؛ به خدا سوگند! کسی از دست رفته است که وقتی می گفت : رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود، از واسطه ی میان ایشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده نمی شد، به خدا سوگند! مانند او هرگز دیده نخواهد شد .

سالم می گوید : ابا عبدالله علیه السلام لحظه ای ساکت ماند . سپس فرمود : خداوند والا می فرماید : بعضی از بندگان من به اندازه ی نصف خرما صدقه می دهد و من آن را برای او فزونی می دهم ، همان گونه که یکی از شما بچه اسب خود را می پروراند، تا آن جا که به اندازه ی کوه احد قرار می دهم ؛ قال الله عز و جل : ان من عبادی من یتصدق بشق تمره ، فاءربیها له فیها، کما یربی اءحدکم فلوه ، حتی اءجعلها له مثل اءحد . (97)

راز مطلب در آن است که امام معصوم می بیند و می شنود آن چه را رسول خدا می شنود و می بیند، جز این که او پیامبر نیست .

حضرت علی علیه السلام می فرماید : در آن هنگامی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید، صدای ناله ی شیطان را شنیدم . به پیامبر گفتم : ای رسول خدا! این صدای ناله چیست ؟ حضرت پاسخ دادند : این شیطان است که از عبادت بندگان برای خودش ناامید شده است . ای علی ، آن چه را من می شنوم ، تو نیز می شنوی و آنچه را من می بینم ، تو نیز می بینی ، جز این

که تو پیامبر نیستی ، اما وزیر و یاورم هستی و بی تردید تو بر خیر و نیکی استواری . . . ؛ و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه . فقلت : یا رسول الله ما هذه الرنه ؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم : هذا الشیطان قد اءیس من عبادته ، انک تسمع ما اءسمع وتری ما اءری ، الا اءنک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر . . . . (98)

یکسان بودن خواب و بیداری امام معصوم

قرآن عینی و انسان کامل معصوم علیه السلام مانند قرآن علمی با ستون نوری میان خود و خداوند سبحان نورانی شده ، آن چه را دیگران نمی بینند، با چشمی می بیند که شبیه چشم دیگران نیست ، در حالی که شیطان را نیز بهره ای در آن نیست . چنین چشمی غافل و جاهل نمی گردد و چرت و خواب او را فرا نمی گیرد؛ نه ذاتا و اصالتا، و نه عرضی و تبعی . چون این چشم نورانی مظهر خداوندی است که خواب و چرت ذاتا در او راه ندارد .

از این رو، خواب و بیداری امام معصوم علیه السلام یکسان است ، چنانکه حضرت رضا علیه السلام به حسن بن علی بن بنت الیاس ابتداء بدون مقدمه می فرماید : شب گذشته پدرم نزد من بود؛ ان اءبی کان عندی البارحه . حسن بن علی پرسید : پدرتان ! حضرت فرمود : آری ، پدرم . دوباره پرسید : پدرتان

! حضرت پاسخ دادند : آری ، پدرم . برای بار سوم سؤ ال کرد : پدرتان ! حضرت فرمودند : امام صادق علیه السلام در خواب نزد پدرم می آمد و می فرمود : پسرم چنین و چنان کن ؛ فی المنام ، ان جعفرا علیه السلام کان یجی ء الی اءبی فیقول : یا بنی افعل کذا، یا بنی افعل کذا .

حسن بن علی می گوید : پس از این ماجرا، خدمت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و ایشان فرمودند : ای حسن ، به درستی که خواب و بیداری ما یکسان است ؛

یا حسن ان منامنا و یقظتنا واحده . (99)

سر مطلب در این است که آن ستون نوری ، به واسطه ی کسی استوار گردیده که خود نور آسمان ها و زمین است و نیز آن ستون با کسی ارتباط دارد که به اندازه ی مثقال ذره ای در آسمان و زمین از علمش پوشیده نیست و به کسی متصل است که فراموش کار نیست ، آن ستون به کسی نسبت دارد که چرت و خواب او را فرا نمی گیرد؛ چنان که قرآن علمی نیز چنین است ، با آن که موجودی ممکن و افاضه ای است از سوی خدای بزرگ .

پس اگر این ستون نوری پیراسته از پلیدی جهل و چرک غفلت و امثال آن ، پشتیبان و یاور امام معصوم علیه السلام باشد، نباید میان خواب و بیداری انسان کامل معصوم تفاوتی باشد . چشم ظاهری او می خوابد، ولی چشم باطنی ایشان که شبیه چشمان مردم نیست ،

به خواب نمی رود و این همان اصلی است که بسیاری از فروع بحث پیشین بر آن استوار است .

برخی از این فروع ، فرموده ی حضرت رضا علیه السلام به دانشمندان و متکلمان کوفه است که نزد ایشان حاضر بودند؛ می خواهم از نفس خود بهره ای به شما برسانم چنان که برای اهل بصره چنین کردم ، به درستی که خداوند مرا به هر کتابی که فرو فرستاده ، آگاه ساخته است ؛ انی اءرید اءن اءجعل لکم حظا من نفسی ، کما جعلت لاءهل البصره و ان الله قد اءعلمنی بکل کتاب اءنزله . . . . (100)

عدم تفاوت میان قرآن علمی و قرآن عینی

اکنون که روشن گردید امام علیه السلام همان قرآن علمی جدا نیست ، چنان که قرآن علمی نیز از ایشان جدا نیست ، چون هر یک از آن دو انسان ها را به سوی دیگری دعوت می کند؛ جدا سازی آن دو و تمسک به یکی بدون اعتصام به دیگری جایز نیست . زیرا اتخاذ یکی بدون دیگری مانند رها کردن هر دوی آن هاست و بسنده کردن به یکی از آن ها همراه با افراط و تفریط نیز روا نیست .

پس نباید درباره ی قرآن علمی غلو کرده ، در خصوص قرآن عینی با تفریط و قصور گفته شود : کتاب خدا برای ما بس است ؛ چنان که غلو در قرآن عینی با تفریط درباره ی قرآن علمی نیز پذیرفتنی نیست و نباید گفته شود : هر چه از عترت پاک رسیده است

، برای ما بس است . زیرا هر دو طرف افراط و تفریط علامت جاهلیت کور است و چنان که گذشت انکار قرآن علمی ، و اعراض از امام معصوم علیه السلام نیز نشان جاهلیت است .

پس ، حیات عقلانی همان پیروی کردن از این روایاتی است که شیعه و سنی از عقل نخست و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند : من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم ؛ یکی از دیگری بزرگ تر است ، کتاب خدا ریسمان متصل از آسمان به زمین و دیگری عترت و اهل بیتم . پس مراقب باشید که درباره ی این دو چگونه جانشینی مرا به می آورید؛ انی تارک فیکم الثقلین ، اءحدهما اءکبر من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض ، و عترتی اءهل بیتی ، فانظروا کیف تخلفونی فیهما . (101)

فقدان عصمت و آسیب دیدگی اسلام

بسنده کردن به یکی از دو قرآن علمی و عینی بدون احساس نیاز به دیگری ، از توهم مصون نبودن ثقل متروک ناشی می شود؛ مثلا منشاء اعتقاد به کفایت قرآن علمی توهم معصوم نبودن عترت از خطا در علم و گناه در عمل است و نیز ریشه ی اعتقاد به کفایت قرآن عینی و عترت نیز پندار معصوم نبودن قرآن علمی از آلودگی تحریف و پلیدی تغییر است .

همان گونه که اعتقاد به معصوم نبودن عترت طاهره علیهم السلام شکافی جبران ناپذیر در اسلام پدید می آورد، اعتقاد به معصوم نبودن قرآن علمی از تحریف نیز چنین است و خسارتی جبران

ناپذیر به بار می آورد .

محققان امامیه از این امر بیزارند . زیرا خداوندی که در حق قرآن علمی می فرماید : انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون (102) و درباره ی قرآن عینی می فرماید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا (103)، از این اعتقاد به عدم عصمت قرآن علمی و عینی بیزار است و همچنین است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق هر دو قرآن علمی و عینی می فرماید : انی تارک فیکم الثقلین . (104)

عدم افتراق امامیه میان قرآن و عترت

امامیه - تنها فرقه ی ناجیه - بر این اعتقادند که قرآن و عترت از سوی پروردگار ماست ، به هر دو ایمان می آوریم و میان این دو جدایی نمی اندازیم . چون هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که دوباره در کنار حوض نزد پیامبر خدا باز گردند که آن دو را در امت خود وا گذاشته است .

افراط در حق عترت عین تفریط در حق قرآن است و سبب محرومیت جوامع بشری ، حتی حوزه های علمیه از علوم قرآن می شود . زیرا اعتقاد به حجیت نداشتن ظاهر قرآن به دلیل تحریف ، سبب می گردد که قرآن محو درس و بحث مدارس معتبر نبوده ، از حوزه ی تحلیل و تفسیر بیرون شود .

چنان که افراط در حق قرآن نیز عین تفریط در حق عترت طاهره علیهم السلام است و سبب محرومیت امت اسلامی از زعامت و هدایت و حکومت و ارشاد و راهنمایی ایشان

می گردد . زیرا اعتقاد به معصوم نبودن ایشان سبب می شود سیرت و سنت آنان که همان سیرت و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ، الگو و اسوه ی امت اسلامی نباشد و بدین جا می انجامد که عترت طاهره و سایر مردم با یکدیگر مساوی اند؛ در حالی که حضرت رضا علیه السلام فرمود : ما بزرگان دنیا و والیان زمین هستیم ؛ نحن ساده فی الدنیا و ملوک فی الاءرض . (105)

امیر المؤ منین نیز به معاویه نوشت : . . . اگر نبود نهی خداوند از ستایش خویشتن ، فضائل فراوانی را بر می شمردم . . . ما فرآورده و پرورش یافته ی پروردگارمان هستیم و مردم پرورش یافتگان ما . . . ؛ و لولا ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه ، لذکر ذاکر فضائل جمه . . . فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا . . . (106) پس خاک کجا و افلاک کجا ؟

ائمه علیهم السلام مجاری فیض خداوند

ائمه علیهم السلام مجاری فیض خداوند و واسطه های لطف اویند؛ همه ی موجودات آفریده ی خداوند هستی بخش هستند، جز این که قبول فیض از ناحیه ی بعضی از موجودات در گرو سبقت فیض دیگری است ، بدون آن که به افاضه ی خداوند ارتباطی داشته باشد . چون پذیرش و دریافت فیض بر خلاف رسانی مقید است به حالات و اوصاف گیرنده ی فیض بستگی دارد .

از این

رو ائمه علیهم السلام دست پرورده ی بدون واسطه ی خداوندند و مردم پرورش یافته ی با واسطه ی او . پس شدنی نیست مردم از خداوند سبحان فیضی دریافت کنند، مگر به واسطه ی ائمه علیهم السلام ؛ نه بدین معنا که خداوند بدون وساطت ایشان قدرت بر افاضه ندارد و بدون ایشان ، قدرت بر فیض رسانی از ناحیه ی خداوند محدود می شود . میان این دو امر فیض رسانی خداوند با وساطت ائمه علیهم السلام و قدرت نداشتن خداوند بر فیض رسانی بدون وساطت ایشان بسیار تفاوت است .

از آنجا که ائمه علیهم السلام واسطه ی فیض مردم هستند، اطاعت ایشان بر مردم واجب است . حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید : آیا اطاعت شما واجب است ؟ فرمود : آری . آیا مانند اطاعت علی بن ابی طالب علیه السلام واجب است ؟ حضرت فرمود : آری . (107)

همچنین حضرت رضا علیه السلام در تطبیق فرمایش خداوند؛ . . . و الی الجبال کیف نصبت (108) به ائمه علیهم السلام چنین فرمودند : مراد از جبال و عاملان ثبات ، اوصیا هستند؛ الاءوصیاء . (109) ایشان کوه های قالب های دین خدا و قله های بلندی هستند که مانع نوسان و اضطراب در دین می شوند .

امیر المؤ منین درباره ی ائمه علیهم السلام می فرمایند : ائمه جایگاه سر خداوندند . . . ایشان ، پناهگاه های کتاب های او و کوه های دین

اویند، به واسطه ی ایشان ، خمیدگی پشت دین راست می گردد و ارزش ارکان آن نابود می شود؛ هم علیهم السلام موضع سره . . . و کهوف کتبه و جبال دینه ، بهم اءقام انحناء ظهره ، و اءذهب ارتعاد فرائصه . (110)

اگر ائمه علیهم السلام از خطا معصوم و از گناه مصون نبودند، هیچ گاه کوه استوار نبوده ، قدرت بر راست کردن کژی پشت دین و نابود کردن لرزش ارکان آن را نداشتند . چون همه ی این امور در گرو داشتن عصمت است .

یک حقیقت نورانی

اگر امام یک مساءله ی علمی را نداند یا در امری علمی دچار لغزش شود یا در یک حکم الاهی دچار سهو شده یا وحی آسمانی را فراموش کند یا از طریق وساوس نفسانی آن وحی را تفسیر کند - معاذ الله - قطعا در این موارد از قرآنی که مصون از این امور است ، جدا خواهد شد . در صورتی که پیامبر صادق مصدق و امین بر وحی خداوند، آشکارا خبر داده است که هرگز این دو عترت و قرآن از یکدیگر جدا نمی شوند . . . .

چنان که نظریه ی مردود و ساختگی درباره ی تحریف قرآن ، به جدایی قرآن از عترتی حکم می کند که از هر جهت مصون و معصوم است .

خداوند تمسک تام به هر دو را به ما روزی فرماید و هیچ گاه میان ما و آن دو جدایی نیفکند و به ما توفیق دهد که میان هیچ یک از

این بزرگان و سروران دین جدایی نیندازیم . چون ایشان از یک حقیقت نورانی هستند .

حضرت رضا علیه السلام به ابن اءبی سعید مکاری می فرماید : گزارش رسیده که تو نیز ادعای پدرت را در سر می پرورانی ! تو را چه می شود ؟ خداوند نور تو را خاموش کند و فقر را در خانه ات آورد ! آیا نمی دانی که خداوند به عمران وحی کرد که من پسری به تو عطا می کنم و مریم را به او بخشید و به مریم عیسی را عطا فرمود؛ پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی و مریم و عیسی یک چیزند . من نیز از پدرم و پدرم از من است و من و پدرم یک چیز هستیم ؛ اءبلغ من قدرک اءن تدعی ما ادعی اءبوک ؟ ما لک اءطفاء الله نورک اءدخل الفقر بیتک ، اءما علمت اءن الله اءوحی الی عمران علیه السلام : اءنی واهب لک ذکرا، فوهب له مریم و وهب لمریم عیسی فعیسی من مریم و مریم من عیسی و مریم و عیسی شی ء واحد، و اءنا من اءبی و اءبی منی و اءنا و اءبی شی ء واحد . (111)

تفاوت ائمه در مقام ظهور

راز مطلب در آن است که حقیقت ولایت و امامت و خلافت و دیگر حقایق انسانی یک امر نورانی تعدد ناپذیر است ؛ اگر چه در جایگاه کثرت به صورت های متعددی تجلی دارد . از این رو اولیای کامل ، بعضی از بعض دیگرند و در اصل پیدایش با یکدیگر تفاوتی ندارند، اما در مقام ظهور

و بروز متفاوتند . از بارزترین مصادیقش این روایت مشهور نبوی است ؛ حسین منی و انا من حسین حسین از من است و من از اویم . (112)

از آن جا که ملاک اتحاد، خلوص ایشان برای خدای یگانه ی قهار و نیز فنای ایشان در پیشگاه خداوند سبحان است ، بعضی از ایشان از بعض دیگر است و کلام هر یک از ایشان همان کلام دیگری است و سخن همه ی آن ها سخن آفریننده و معلم ایشان یعنی خدای متعالی است .

هشام و حماد و غیر آن ها از ابا عبدالله علیه السلام چنین نقل کرده اند : حدیث من حدیث پدرم و حدیث او حدیث جدم و حدیث او حدیث حسین و حدیث او حدیث حسن و حدیث او حدیث امیر المؤ منین علیه السلام و حدیث او حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث او سخن خدای بزرگ است ؛ حدیثی حدیث اءبی و حدیث اءبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین ، و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤ منین و حدیث امیر المؤ منین علیه السلام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول الله عز و جل . (113)

بنابراین ، اولیا بسان انبیا علیهم السلام هستند . کسی که حکم وحدت بر او چیره گردد و آن ها را در یک قالب نوری ببیند، وی می گوید : لا نفرق بین اءحد منهم (114) و کسی

که حکم کثرت بر او غلبه کند و ایشان چون انوار متعدد بنگرد، او می گوید : تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض . (115) پس ، از جهتی وحدت و از جهت دیگری کثرت است ، بدون آن که میان این وحدت و کثرت منافاتی باشد .

این تفاوت ، حقیقتی است که در سلوک سالک الی الله هست . چون شهود سالکی که بر صراط مستقیم سیر می کند، از جهتی با بیرون مطابق است و از جهت دیگر از دایره ی نفس و درجات سیر او خارج نمی شود؛ این ، تفاوتی اعتباری نیست ، مانند آن چه در علوم اعتباری است .

بهشت های کتاب شرایط شناخت قرآن و موانع آن را در بر دارد و معارفی برگرفته از قرآن را در پرتو نور سخنان حضرت رضا علیه السلام بیان می کند .

نخستین بهشت : راه شناخت قرآن

بهشت یکم . راه شناخت قرآن

راه شناخت قرآن

در بوستان پیشین گذشت که قرآن نور و کلام روشن الاهی است و از آن جا که در نور، تاریکی و در کلام روشن ، ابهامی نیست ، قرآن از هر گونه ظلمت پاک و از هر نوع ابهامی پیراسته است . پس قرآن در روشن ساختن هر چه به آن رجوع شود، به سان نور روشنگر است و شدنی نیست که در شناساندن راه نیل به آن ، ساکت و بدون پاسخ باشد . چون از بارزترین خاصیت نور، روشن کردن راهی است که به خود آن نور می انجامد و نیز شناساندن موانع دست یابی به آن است .

پس قرآن شرایط و موانع شناخت خود

را به روشنی بیان کرده است . اکنون برخی از این ها را بیان می کنیم ؛ ولی پیش از آن ، ذکر مقدمه ی کوتاهی لازم است .

هم سنخ بودن معرفت و معروف

در هر شناختی معرفت و معروف از یک سنخند؛ به گونه ای که اگر معروف شناخته شده محسوس باشد، شناخت حسی بس است و اگر معروف از نوع تخیلات یا توهمات باشد، معرفت خیالی و وهمی بس است و اگر معروف از نوع معقول باشد، تنها معرفت عقلی شایسته است ؛ هر چند از معرفت حسی و خیالی و وهمی نیز مقدمتا می توان سود برد .

اگر معروف برتر از این امور باشد، هیچ یک از این معرفت ها برای آن بس نیست ، بلکه گریزی از داشتن شهود قلبی نیست ؛ در عین حال کÀباید از گرو حس و زندان خیال و قید و بند وهم و حجاب علم حصولی عقلی و دیگر حجاب های ظلمانی و نورانی رها شد، تا دیدگان قلب حجاب های نورانی را پاره کند و به معدن عظمت بپیوندد و روح از بندگی مولای باطل درونی هوای نفس و برونی شیطان آزاد گردد و به مقام عزت خدای سبحان چنگ بزند و به نور عزت او دست یابد که آن شکوهمندترین درخشنده هاست .

پس از آن با خدای سبحان آشنا می شود و از غیر او او رو بر می گرداند، در عین حال از خدای متعالی ترسان است ؛ ترس از آن که مبادا با نظر کردن به غیر او آلوده شود و به پلیدی توجه به دیگران ، لکه دار گردد

.

همسانی پیامبر و جانشینانش در ولایت

شناخت هر چیزی از سنخ همان چیز است و از آن جا که قرآن ریسمان متصلی است از باطن عالم حس تا آسمان عالم عقل ، و پس از آن از عرش عقل تا قاب قوسین یا نزدیک تر است ، چنگ زدن به هر حدی از آن ، فقط با دست معرفتی شدنی است که هم سنخ آن حد باشد و شناخت نزدیک ترین حد آن یعنی حس و نیز بالاترین درجه یعنی شهود محض ایمانی ، فقط برای دارای قلبی میسور است که دیده هایش را دروغ نمی پندارد و نیز دیده ای که بیناییش کند نمی شود و هرگز طغیان نمی کند و آن همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت پاک او هستند؛ کسانی که از یک نورند .

در مقام ولایت که باطن هر مقام است اعم از نبوت و رسالت و امامت میان رسول خدا و عترت ایشان تمایزی نیست ، بلکه تمایز در نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است .

چگونگی روابط علوم اعتباری با حالات نفسانی انسان

افزون بر همه ی این مطالب ، قرآن کریم دارای الفاظی است که از معانی خاص حکایت می کنند و طبیعتا شمار زیادی از علوم ادبی را در بر می گیرد که همگی از علوم اعتباری هستند، مانند نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و بدیع . . . ؛ هر چند این علوم نیز با بعضی از امور نسبتا حقیقی ، چون حالات نفسانی ؛ مانند برانگیختن و

باز داشتن و نشاط و گرفتگی و هیجان و سکون و شادی و نگرانی و اشتیاق و کناره گیری و اشتهار و گمنامی و . . . روابط رقیقی دارند، جز این که اساس این علوم ادبی بر گرفته از اعتبارات عقلایی است که از جهت وجود و عدم ، وسعت و ضیق به آن اعتبار وابسته است .

درجات این قواعد اعتباری نیز به حسب اختلاف در اعتبار مرتبه ی حس و خیال و وهم متفاوت است تا به آن درجه ای برسد که از اعتبار منزه ، از قید قرارداد اعتباری تهی باشد، به گونه ای که از عالم اعتبار به عالم واقع بالا رود .

در هر صورت ، تنها از طریق معرفت حقیقی است که به معروف حقیقی می توان دست یافت و برای شناخت معروف اعتباری همان معرفت اعتباری بس است هر یک به حسب حال خود .

پس از چینش این مقدمه می گوییم : قرآن شرایط شناخت خود از پایین ترین مرتبه تا بالاترین و مهم ترین مرتبه را بیان کرده ، مردم را به تحصیل آن شرایط تشویق می فرماید؛ چنان که موانع شناخت خودش از رقیق ترین موانع تا شدیدترین آن ها را روشن کرده ، مردم را از آن ها برحذر داشته است . بنابراین ، تمام مبحث در دو بخش خلاصه می شود : 1 . شرایط شناخت . 2 . موانع شناخت .

بخش یکم : شرایط شناخت قرآن

شرایط شناخت قرآن

از آن جا که قرآن کلامی است با زبان خاص و کتابی است با لغت مخصوص ، و

با توجه به این که نخستین ارتباط با هر کتابی از طریق خواندن آن کتاب است ، باید شنونده و خواننده ی آن از کلمات و حروف و مفردات و ترکیب های آن آگاه باشد، تا خواندن و شنیدن و گوش دادن به آن آسان گردد . بنابراین ، کسی که زبان عربی نمی داند و آن دیگر را از دیگر زبان ها تشخیص نمی دهد، بر کمترین درجه ی ارتباط با قرآن و تلاوت آن توانایی ندارد، با آن که در موارد متعددی خداوند سبحان مردم را به تلاوت قرآن امر فرموده است ؛ . . . فاقرءوا ما تیسر من القران . (116)

حضرت رضا علیه السلام شب ها در بستر خواب ، مقدار زیادی قرآن می خواند و هنگامی که به آیات یادآور بهشت یا جهنم می رسید، بسیار می گریست و از خداوند بهشت را مسئلت می کرد و از آتش دوزخ به او پناه می برد . (117)

شرط یکم : آگاهی کامل بر قواعد عربی

نخستین شرط برای تدبر در قرآن ، شناخت قواعد و علوم خاص زبان عربی است که خداوند سبحان می فرماید : انا اءنزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون (118) و کتاب فصلت ایاته قرانا عربیا لقوم یعلمون (119) و قرانا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون . (120)

معنای غیر ذی عوج بودن قرآن

نبودن کژی در قرآن بدین معناست که قرآن از جهت لفظ و معنا صراط مستقیم است و منحرف کردن آن نیز شدنی نیست . چون تعبیر غیر ذی عوج مانند تعبیر غیر ذی زرع است ؛ یعنی با توجه

به اقسام زمین که دایر و بایر و موات و غیر ذی زرع است و دایر کشت پذیر است و در آن زراعت می شود . دومی نیز چنین است ، ولی زراعتی در آن نیست و سومی اصلا قابلیت زراعت را ندارد و باید اصلاح شود و چهارمی نیز چنین است ، به گونه ای که شدنی نیست آن زمین را تغییر داد و اصلاح صنعتی در آن بی اثر است .

بنابراین ، شباهت قرآن به چنین زمینی از آن جهت است که اساسا تحریف ناپذیر است و هیچ تلاشی در کژ ساختن آن ثمر بخش نیست ؛ نه تنها اکنون ، بلکه در هیچ زمانی لباس تحریف بر تن نمی کند .

همچنین از آنجا که قرآن به زبان عربی غیر ذی عوج است ، باید بر قواعد آن اطلاع کامل یافت تا نخست لفظ آن را فهمید، سپس به معنایش رسید . گاهی خداوند این زبان را به غیر ذی عوج می ستاید و گاهی به عربی مبین . بدین معنا که زبان قرآن همه ی زبان ها را بیان می کند، با آن که زبان های دیگر از تفسیر او ناتوانند . زبان قرآن روشنگر هر زبانی است ، ولی زبانی برتر از آن نیست که روشنگر قرآن باشد . پس ، این زبان خصوصیتی دارد که در غیر آن یافت نمی شود؛ لسان الذی یلحدون الیه اءعجمی و هذا لسان عربی مبین . (121)

معنای قرآن نیز معارف بلندی است و تنها عقل هایی بدان می رسند که از سطح حس

و خیال و وهم گذشته اند . زیرا این معارف دارای شاءن کتب مرفوعه اند و از جهت ذات صحف مطهره هستند؛ چنان که الفاظ آن نیز به زبان عربی مبین است که تنها ادیبان و فصیحان و بلیغان در قلمرو تخصص خودشان به قواعد آن دست می یابند . هنگامی که نخستین شرط، اطلاع از قواعد عربی مبین ، فراهم شد، نوبت به شناخت معانی قرآن و سایر شرایط آن می رسد .

فرمان و تشویق خداوند به تلاوت قرآن

خداوند سبحان به تلاوت قرآن امر، مردم را به آن تشویق کرده است و آداب تلاوت ، مانند استعاذه و پناه بردن به خداوند از شر شیطان رجیم از آغاز تا پایان قرائت قرآن را بیان کرده است ؛ فاذا قراءت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم (122) به خداوندی پناهنده شو که جز او پناهگاهی نیست ؛ و لن اءجد من دونه ملتحدا (123) تا شیطان بر تو چیره نگردد؛ انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون * انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین همم به مشرکون . (124)

آداب تلاوت قرآن

یکی از آداب تلاوت پناه بردن به خداوند است در حال قرائت ؛ نه تنها در شروع آن ، بلکه از آغاز تا پایان ، یکی دیگر از آداب تلاوت ترتیل است ؛ و رتل القران ترتیلا (125) و مانند آن از سنت هایی که برای تلاوت ذکر می شود .

فرمان خداوند به تدبر در قرآن

افزون بر ترتیل ، خداوند به تدبر در قرآن امر، و مردم را به آن تشویق کرده است و برای آن آداب و احکامی بیان فرموده است و آن را تکلیف مهم الاهی قرار داده است ؛ کتاب اءنزلناه الیک مبارک لیدبروا ایاته و لیتذکر اءولوا الاءلباب (126) و اءفلم یدبروا القول اءم جاءهم ما لم یاءت اباءهم الاءولین (127) و اءفلا یتدبرون القران و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا (128) و اءفلا یتدبرون القران اءم علی قلوب اءقفالها (129) و دیگر آیاتی که به تفکر و تعقل و تعلم معارف قرآنی فرا می خواند .

حقیقت معارف قرآنی

معارف قرآنی از امور محسوس و متخیل و موهوم نبوده ، نیز از امور اعتباری و فرآورده ی دست بشری نیست ، بلکه از امور وجودی حقیقی است که حواس ، آن را درک نکرده ، خیالات و اوهام بدان نمی رسند . چون یگانگی و دانش و قدرت خداوند به هر چیزی احاطه دارد و حیات مطلقه اش که مرگ آن را فرا نمی گیرد و نظایر این اوصاف حقیقی که قرآن در الهیات آن را بیان می کند، همگی از دسترس وهم و خیال ، به ویژه حس ، دور است .

پس ، بدین جهت حکم کلام قرآن و متلکم آن خداوند یکسان است ؛ چنان که حس ظاهر توان درک حقیقت وحی و نبوت و رسالت و امامت و خلافت و عصمت و ملائکه و روز قیامت - با مواقف آن - را ندارد، ولی شاید بعضی از این امور، تخیل یا توهم شود، لیکن باید توجه

شود که شناخت صحیح آن ها تنها با عقل محض یا شهود تام شدنی است .

نیز علوم قرآنی مانند علوم طبیعی یا تعلیمی یا ادبی نیست که به وسیله ی حس و تجربه یا اعتبار دست یافتنی باشد، گر چه معیار همه ی علوم و ادراکات حتی علوم طبیعی و ادبی در تحلیل نهایی همان عقل است . زیرا مستند همه ی علوم است ، جز این که این علوم در عرصه ی طبیعت و ادبیات دارای مبادی محسوس یا اعتباری هستند .

از این رو حس و اعتبار به آن ها دست می یابد، ولی علوم الاهی که بدان ها اشاره شد، از حس و اعتبار فراتر است ، حتی در مبادی خود از حس و اعتبار بی نیاز است . پس ، از جهت شیوه با علوم تجربی و غیر آن که در بعد ذهن و خارج یا بعد خارج ، فقط با ماده سر و کار دارد نمی تواند مساوی باشد . زیرا علوم الاهی به طور کلی از ماده منزه است ، به گونه ای که تعلق به ماده مانع درک آن ها می شود؛ یعنی ماده نه تنها زمینه ساز نیست ، بلکه خود مانعی برای چنین علوم است که در بیان موانع شناخت قرآن کریم به آن پرداخته می شود؛ اکنون شرایط شناخت قرآن را بررسی می کنیم .

شرایط شناخت قرآن

از جمله شرایط شناخت قرآن ، طهارت از هر پلیدی و پاکی از هر گونه آلودگی است . خداوند سبحان می فرماید : انه لقران کریم * فی کتاب

مکنون * لا یمسه الا المطهرون (130)؛ آن چه از کتاب مکنون از اجنبی پوشیده است ، برای انسان پیراسته از هر آلودگی نیل پذیر است و آن کتاب مکنون نیز ظرف این قرآن کریم و محیط به آن و باطن آن و معنا و مقصد آن است و برای حواس فهم پذیر نیست .

اهل بیت علیهم السلام تنها عارفان به کنه قرآن

خداوند متعالی پس از بیان این شرط مهم ، دارندگان این شرط را نام می برد؛ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا (131) و چون تطهیر در حقیقت برای نابود ساختن آثار پلیدی است ، پس از آن که خود آن رجس از بین رفت ، تطهیر را پس از پاک سازی ذکر کرد؛ یعنی هیچ مجالی برای خود رجس و اثر آن در اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد و به طور کلی ، این در مقام دفع رجس است از اول رجس وجود ندارد، نه این که رجسی وجود دارد و خداوند آن را رفع می کند . (132)

مقتضای حصر در : لا یمسه الا المطهرون (133) آن است که رسیدن به کنه قرآن که همان کتاب مکنون است ، ویژه ی اهل بیت علیهم السلام است و این ، همان همراهی حقیقی میان ثقلین است که از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست می آید .

پس خود قرآن بیان می کند که کسی جز اهل بیت وحی و عصمت علیهم السلام چنان که شایسته است ، آن را درک نمی کند و به کنه

آن نمی رسد؛ چنان که آنان نیز به حق اظهار می دارند که کنه قرآن و تاءویل آن را تنها راسخان در علم می دانند و فقط آنان واجد چنین وصفی هستند - برای این موضوع در کتاب های روایی ، مانند بصائر الدرجات (134) بابی ویژه تنظیم شده است - و بی تردید اهل بیت علیهم السلام به ظاهر و باطن قرآن عالمند و کسی غیر از اوصیا، همه ی قرآن را جمع نکرده است .

بنابراین ، کسی که از هر جهت پاک باشد - خالص ترین آن ، طهارت از رؤ یت اخلاص است - و کسی که از این مرتبه والای طهارت برخوردار شود و جزو بندگان مخلص خداوند باشد به رستگاری رسیده است . پس چنین کسی شایسته است که به کتاب مکنون عالم گردد و نیز کسی که از هر جهت طاهر نگردیده ، بلکه صرفا از بعضی جهات پاک است ، فقط به اندازه ی طهارت خود به قرآن عالم است .

چون رسیدن به کنه قرآن مشروط به طهارت کامل است که از آن به عصمت تعبیر می شود و تنها عترت طاهره اند که به عصمت الاهی معصومند . از این رو خداوند سبحان ، رسول خود را مبین و مفسر قرآن قرار داد؛ و اءنزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم . (135)

آگاهی عترت از باطن قرآن

در مباحث پیشین گذشت که ائمه علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نور واحدند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نبوت و رسالت نسبت

به ائمه علیهم السلام امتیاز دارد، ولی از جهت ولایت هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند . ایشان به تفسیر و تاءویل و ظاهر و باطن قرآن عالم هستند . چنان که اقتضای همراهی و جدایی ناپذیری ثقلین از یکدیگر در همه ی مراتب وجودی چنین است .

پس رسیدن به کلیه ی حدود الاهی شدنی نیست ، مگر با رجوع به عترت طاهره علیهم السلام چنان که اعتماد بر روایات نقل شده از ایشان شدنی نیست ، مگر پس از عرضه ی آن ها به قرآن ، آن روایات متعارض باشند یا نه ؛ چنان که امر به عرضه ی روایات به قرآن به صورت متواتر از رخ ود ائمه علیهم السلام نقل شده است و این نیز مقتضای اطلاق معیت ثقلین است .

کسی که به اسلوب ثقلین آگاه باشد، به خوبی می داند که چگونه فهم هر یک در گرو فهم دیگری است ، بدون آن که اشکال دور پدید آید؛ بدین بیان که برای فهم قرآن باید به کلام معصوم علیه السلام نگریست و برای درک کلام معصوم نیز باید به قرآن رجوع کرد . افزون بر آن که بر اثر و نتیجه ی تلازم ثقلین و امتناع جدایی آن دو از یکدیگر نیز بر این اسلوب متوقف است .

حضرت رضا علیه السلام نیز به این مطلب که علم به باطن قرآن و نیز تاءویل آن نزد دعوت طاهره علیهم السلام است ، اشاره کرده است . در پاسخ علی بن محمد بن الجهم که پرسید : ای پسر رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم آیا شما به عصمت پیامبران اعتقاد دارید ؟ حضرت فرمودند : آری . وی پرسید : پس در مورد آیه ی : و عصی ادم ربه فغوی (136) چه می فرمایید ؟ حضرت فرمودند : وای بر تو ای علی ! تقوا پیشه کن و زشتی ها را به پیامبران نسبت نده و کتاب خداوند بزرگ را با راءی خود تاءویل مکن . خدای والا می فرماید : و ما یعلم تاءویله الا الله و الراسخون فی العلم . . . (137)؛ و یحک یا علی ، اتق الله و لا تنسب الی اءنبیاء الله الفواحش ، و لا تتاءول کتاب الله عزوجل براءیک ، فان الله عزوجل یقول : و ما یعلم تاءویله . . . . (138)

تشویق الاهی به تحصیل طهارت

حاصل سخن این که ، قرآن از صحف مطهره است ؛ فی صحف مکرمه * مرفوعه مطهره * (139) و رسول من الله یتلوا صحفا مطهره (140) و گذشت که شناخت هر چیز از سنخ همان چیز است ، پس شناخت صحیفه ی مطهره قرآن ناگزیر باید از قید وهم و آلودگی خیال و زنگار غفلت پاک باشد .

روشن است که اهل توهم و تخیل و مبتلایان به زنگار غفلت به شناخت پاک دسترسی ندارند و خداوند متعالی پس از معرفی پاکان - عترت و معصوم علیهم السلام - مردم را به تحصیل طهارت تشویق فرموده است ؛ ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (141) و والله یحب المطهرین . (142) چون حکم

به محبوبیت انسانی که خود را برای خدا سبحان پاک کرده است ، در حقیقت تشویق مردم به دست آوردن ملاک محبت است در حقیقت ، ملاک محبت چیزی جز طهارت نیست و خداوند سبحان راه های دستیابی به طهارت را بیان فرموده است .

راه های تحصیل طهارت

1 . انفاق در راه خداوند؛ خذ من اءموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها . (143)

2 . رعایت حجاب و عفاف ؛ و اذا ساءلتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اءطهر لقلوبکم و قلوبهن . (144)

3 . وضو و تیمم برای اعمالی که مشروط به طهارت است و ان کنتم مرضی اءو علی سفر اءو چاء اءحد منکم من الغائط اءو لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا . . . و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم . . . . (145) مراد از طهارت در این آیه ، تنها نظافت و پاکیزگی ظاهری نیست . زیرا از سویی در این نوع از طهارت ، قصد قربت شرط است و از سوی دیگر، نظافت به وسیله خاک - در تیمم - حاصل نمی شود . چون خاک مالی کردن صورت و دو دست نظافت نیست .

پس منظور از آیه ، طهارت از آلودگی خواهش های نفسانی و نیز پاکیزگی از پلیدی غرور و مانند آن است ؛ گر چه در بعضی از این موارد به نوعی از نظافت ظاهری هم می انجامد .

طهارت بنیادین

یکی از راه های تحصیل طهارت رفت و آمد در مساجدی است که بر اساس تقوا برای برپایی نماز و مانند آن بنیان نهاده شده است ؛ فیه رجال یحبون اءن یتطهروا و الله یحب المطهرین (146) و نیز آیات دیگری که اساس طهارت را عبادت و بندگی خداوند سبحان در خصوص اوامر و نواهی او

نام می برد . از این رو، هر کس عابدترین و مطیع ترین انسان ها در پیشگاه خداوند باشد، مطهرترین و نیکوترین آنان است و نصیب و بهره ی او نیز از صحف مطهره فراوان تر است .

در مقابل ، کسی که بر پایه ی استکبار، از عبادت خداوند خودداری کند، در گمراهی مستی طبیعت ، آلوده به چرک و طغیان و پلیدی فتنه و سرگردانی است . پس به سبب نداشتن شرط شناخت و طهارت به هیچ وجه بهره ای از آن صحف مطهره ندارد . چون خداوند می فرماید : . . . و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اءولئک الذین لم یرد الله اءن یطهر قلوبهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخره عذاب عظیم . (147)

با توجه به این که اراده ی خداوند دو نوع است : تکوینی و تشریعی ؛ اولی تخلف ناپذیر است و مراد آن قطعا محقق می شود و دومی به جهت عصیان بندگان امکان تخلف و عدم تحقق دارد منظور از اراده در این آیه ، اراده ی تکوینی است ، نه تشریعی . زیرا اراده ی تشریعی اطلاق دارد و همه ی مکلفان را در بر می گیرد . چون خداوند متعالی با اراده ی تشریعی عمومی اش خواسته است همه ی بندگان را پاک کند .

به همین دلیل بندگان را به طور مساوی در معرض تکالیفی قرار داده که سبب تطهیر آنان می شود؛ ولی بعضی از انسان ها از انجام دادن تکالیف

سرپیچی کرده اند و زندگی دنیوی آنان را فریفته است و حیات اخروی را در مقابل دنیا از دست داده اند .

اینان کسانی هستند که اراده ی تکوینی خداوند به تطهیر قلب های آنان تعلق نگرفته است ؛ معنای اراده در آیه ی تطهیر نیز اراده ی تکوینی است . چون اراده ی تکوینی خداوند به تطهیر عترت طاهره علیهم السلام اختصاص یافته است ، ولی اراده ی تطهیر از طریق قوانین تشریعی ، عام و شامل غیر عترت نیز هست .

بنابراین ، خداوند به اراده ی تشریعی اش خواسته است که همه ی بندگان تطهیر شوند، ولی متعلق اراده ی تکوینی او در خصوص طهارت ، ویژه ی عترت طاهره علیهم السلام است . شاهد این مدعا که مراد از طهارت در این آیات ، طهارت معنوی است ، این آیه است : لم یرد الله اءن یطهر قلوبهم . . . . (148) چون متعلق تطهیر، قلب ها و باطن این افراد است ، نه بدن ها و ظواهر آنان .

همچنین خداوند سبحان از طریق اراده ی تشریعی عمومی خواسته است که همه ی بندگان از حضیض پستی عالم طبیعت بالا آمده ، به فرا طبیعت پرواز کنند .

بدین جهت آنان را به امور عبادی مکلف فرموده تا به سوی خداوند که کمال محض است ، تقرب جویند و به سوی او بالا روند؛ صعودی که ویژه ی گروه خاصی نیست ، بلکه به همه ی بندگان در همه ی زمان ها و مکان ها، از طریق اذن

تشریعی عمومی ، اجازه ی تکامل داده شده است ، جز این که خدای متعالی مساجد و مشاهد مشرفه را خاص نه های خاصی قرار داده است و تکوینا اجازه داده تا این اماکن بدون وجود مانعی ، رفعت و بلندی یابد؛ . . . فی بیوت اءذن الله اءن ترفع . (149)

بنابراین ، رفتن به مساجد و آمد و شد در مشاهد مشرفه سبب برتری ممدوح می شود؛ یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اءوتوا العلم درجات . (150) از این رو انسانی که نسبت به اوامر ثقلین فرمانبردار باشد، به اذن خدا رفعت یافته ، عقلش به صحفی دست می یازد که از مرز حس و خیال و وهم و عالم طبیعت بالاتر است .

پیراستگی از پستی طبیعت

از مطالب گذشته روشن می شود که برای شناخت قرآن شرط دیگری لازم است و آن رفعت و پیراستگی از پستی طبیعت است . بی تردید عترت طاهره علیهم السلام و دوستان و پیروانشان رفعت یافتگان الاهی اند و راه به دست آوردن آن رفعت ، رفتن به مساجد و مشاهد شریفه و اطاعت از اوامر کتاب و عترت است و حقا آنان که از این خانه های بلند مرتبه رو گرداندند و اوامر کتاب و سنت را گردن ننهادند، کسانی هستند که اراده ی تکوینی خداوند به رفعت ایشان از حضیض طبیعت تعلق نگرفته است ، گر چه اراده ی تشریعی او برتری آنان را خواسته است ؛ و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه اءخلد الی الاءرض و اتبع هویه .

این آیه به داستان بلعم باعور اشاره دارد که وی مورد عنایت خداوند واقع شد و نشانه هایی به او عطا شد، ولی با سوء استفاده از این مقام ، از زیانکاران گردید چون از جهت اراده ی تشریعی ، خواست خداوند رفعت یافتن او بود و نمونه ای از آیات و نشانه هایش را نیز به او بخشید، ولی او از آیات الاهی بریده شد و به زمین میل کرد و شرط اراده ی تکوینی خداوند برای رفعت را به دست نیاورد .

از این رو، خداوند تکوینا رفعت او را اراده نکرد . زیرا اگر اراده ی تکوینی خداوند به بزرگی او تعلق گرفته بود، تحقق آن اراده ، قطعی و تخلف ناپذیر بود؛ لیکن عدم تحقق رفعت بلعم باعور نشانگر آن است که اراده ی خداوند از نوع تشریعی بود، نه تکوینی .

همچنین روشن شد که استنباط این شرط از روی وصف رفعت است که خداوند برای آن صحف الاهی بیان داشته است و چنان که گذشت شناخت هر چیز از سنخ همان چیز است . پس شناخت صحیفه ی عالی رتبه ناگزیر عارف بلند مرتبه می طلبد - چنان که در شرط بودن طهارت برای معرفت بیان گردید - زیرا ستودن صحیفه به رفعت ، مانند آن است که گفته شود : این صحیفه تنها در معرض دستیابی کسانی است که خداوند آنان را به مرتبه ی عالی بالا برده است .

کرامت و ارجمندی

یکی از شرایط شناخت قرآن کرامت و پیراستگی از فرومایگی هاست . زیرا کرامت یکی از اوصاف صحف الاهی است

که قرآن اشرف آن هاست . فی صحف مکرمه * . . . باءیدی سفره * کرام برره . (152) چنان که خداوند قرآن را نیز به کرامت ستوده است ؛ انه لقران کریم . (153) پس قرآن ، مظهر اسم کریم است و کریم یکی از اسمای حسنای خداوند است ؛ قال هذا من فضل ربی لیبلونی ءاءشکر اءم اءکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم . (154)

راه ارشاد به تحصیل صفتی برتر

ستودن کتابی به وصف خاص ، انسان را به لزوم تحصیل شرایط مربوط به شناخت آن کتاب و نیز موانع شناخت آن راه می نماید . مثلا توصیف قرآن به عربی مبین (155) نشانه ی آن است فقط کسی که به دستور زبان عربی آشناست ، توان شناخت قرآن را دارد و نیز ستودن قرآن به کرامت نشان آن است که معرفت قرآن برای انسان کریم میسر است . چون رسول کریم و نیز قرآن کریم فقط از روی کرامت سخن می گویند . پس کسی که سهمی از کرامت ندارد، چگونه قدرت شناخت کرامت را داراست ؟

تقوا، مدار کرامت

خداوند سبحان مدار کرامت را تقوا می داند . چون با پیدایش تقوا کرامت نیز پدید می آید و با دوام آن نیز کرامت استمرار می یابد . چنان که با شدت و قوت تقوا، کرامت نیز تشدید و تقویت می شود؛ ان اءکرمکم عند الله اءتقیکم (156) و با نابودی تقوا، کرامت نیز به طور کلی نیست می شود . زیرا هنگامی که از طریق طغیان ، تقوا از بین رود، از طریق اهانت ، کرامت زائل می شود؛ . . . و من یهن الله فما له من مکرم . (157) خداوند فقط متقیان را کرامت می بخشد و اگر کسی به جهت طغیان و سرکشی از تقوا جدا شود، با سوء اختیار خود کرامت را به خواری جایگزین ساخته است و از کتابی که بر گرد کرامت و کرامت نیز بر گرد آن می چرخد، هیچ بهره ای ندارد .

بنابراین ، کرامت و پیراستگی از پستی های دنیوی ، شرط مهم شناخت قرآن کرمی است . زیرا ستودن قرآن به کرامت مانند این سخن است که قرآن را تنها کسانی حس می کنند که خداوند به آنان نسبت به دنیای پست کرامت بخشیده باشد .

پس کسی که دنیا او را فریفته است و بهره اش را به فرومایگی و پستی فروخته است و آخرتش را به بهای اندک خریده و سرکشی کرده ، در هوای نفس خود فرو رفته است ، چیزی از کتاب کریم را به ارث نمی برد، گر چه آن را تلاوت کند و ببوسد و بعضی اوقات آن را بر سر نهد راز مطلب همان است که به آن اشاره شد .

آشنایی با غیب و باور کردن آن

یکی دیگر از شرایط شناخت قرآن شناخت غیب و ایمان اجمالی به آن است . زیرا قرآن - چنان که گذشت - از غیب و باطن عالم خبر می دهد . از این رو کسی که وجود را مساوق با ماده می داند و هر موجودی را مادی می پندارد و بر آن است که هر چه ماده ندارد، موجود غیر حقیقی ، بلکه خرافه ای است که وهم آن را دارای دو نوع ساخته و دست خیال آن را بافته است ، چنین کسی از کتابی چون قرآن که موجود را دارای دو نوع غیب و شهادت می داند بهره ای نمی برد . زیرا اعتقاد او با محتوای آن کتاب مخالف است .

کسی که بعضی از موجودات را غیر مادی می داند و ملاک شناخت را

تنها به حس محدود نمی کند، بلکه معیار اصیل شناخت را عقل یا شهود دانسته ، حس و تجربه را مددکار آن دو می داند و نیز منشاء ارزش و اعتبار حس و شهادت را همان عقل مجردی می داند که خود نیز از عالم طبیعت نهان است ، چنین کسی از قرآن بهره می برد . چون اعتقاد وی درباره ی موجودات با محتوای قرآن هماهنگ است

خداوند سبحان راز بهره نبردن از قرآن را برای کسی که وجود را منحصر به ماده می داند، چنین بیان می کند : . . . و لکن اءکثر الناس لا یعلمون * یعلمون ظاهرا من الحیوه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون . (158) آنان به باطن زندگی دنیا آخرت علم ندارند و با وجود آن که آخرتی هست ، توجهی به آن ندارند، بلکه از آن غافلند . بدین جهت به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که از این افراد روی گردان باشد . چون آگاهی آنان برای شناخت قرآن به حد نصاب لازم نمی رسد؛ فاءعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوه الدنیا * ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اءعلم بمن ضل عن سبیله و هو اءعلم بمن اهتدی . (159)

مصحح این اعراض و رویگردانی و موجب دوری گزیدن نیکوی او، آن است که قرآن برای هدایت مردم در هر شهری و عصری نازل شده است ، ولی معارف قرآن که مبتنی بر غیب است ، برای کسانی که به چیزی

ایمان نمی آورند، مگر آن که آن را حس کرده ، آشکارا بنگرند و تنها محسوسات و مشاهدات خود را باور دارند، سودی ندارد . از این رو خدای متعالی می فرماید : هدی للمتقین * الذین یؤ منون بالغیب . (160)

مراتب شناخت غیب و ایمان به آن

این شرط معرفت یعنی شناخت غیب و ایمان به آن چون سایر پیش گفته دارای مراتبی است . هر که تمام آن درجات را داشته باشد، بهره ی او از قرآن بیش تر است و هر که بعضی از آن مراتب را دارا باشد، به همان اندازه از قرآن بهره می برد . چنان که قرآن عینی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای همه ی فرستاده شد؛ و ما اءرسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا ، (161) ولی تنها مؤ من به غیب از وجود ایشان بهره مند می شود . از این رو خدای متعالی می فرماید : لقد من الله علی المؤ منین اذ بعث فیهم رسولا . (162)

اکنون انسان آگاه زیرک به اهمیت این شرط در مقایسه با سایر شرایط پی می برد، به گونه ای که اگر گفته شود : این شرط از آن جا که به عقل نظری مربوط است ، مهم ترین شرط است ، سخن گزافی نیست . زیرا شرایطی که مربوط به عقل عملی است ، در رتبه ی شرایطی نیست که مربوط به عقل نظری است ، چنان که خود عقل عملی نیز در رتبه ی عقل نظری نیست .

برای مثال ، طهارت از آلودگی

تعلق به دنیا و نیز گسستن از این دنیای کوچک و پیراستن از پستی وابستگی به ماده و تجملات و جواهرات و زیبایی های آن و امثال این گونه اوصاف نفسانی که مربوط به عقل حقیقی است و به واسطه ی آن خدای رحمان عبادت و بهشت کسب می شود . همه ی این امور از شئون عقل عملی است که در مقایسه با شناخت غیب و ایمان به آن که از شئون عقل نظری است ، از اهمیت کم تری برخوردار است .

اعتراف به وجود غیب ؛ پایه ی شناخت

اساس شناخت و معیار عقلی ، آن پذیرفتن انواع دوگانه ی موجودات است ؛ غیب و شهادت . بی تردید وحدت خداوند و سایر اوصاف ذاتی او نسبت به عالم طبیعت غیب است و از پلیدی و آلودگی طبیعت منزه است و نیز ملائکه و وحی و نبوت و رسالت و خلافت الاهی و عصمت و علم به غیب و خبر دادن از آن و مثال این گونه امور که همگی از معارف قرآنی است ، به عالم غیبی مربوط می شود که حواس آن را درک نمی کند و دست تجربه و اعتبار اجتماعی به آن نمی رسد و بافته های خیال و احساسات وهم ، کرامت آن را لمس نمی کند .

بنابراین ، اساس علوم قرآنی بر پایه ی مجردات غایب از اوهام و به طریق اولی غایب از حس استوار است و مهم ترین شرط لازم برای شناخت قرآن آن است که عقل پیراسته از طبیعت ، معیار شناخت قرار گیرد و پذیرفته شود که مطلق وجود، تنها در طبیعت خلاصه نمی

شود، بلکه دو نوع طبیعی و فرا طبیعی دارد . در این صورت است که تدبر در قرآن و استنباط از آن و اعتماد و استناد و استدلال به آن و بهره گیری از هدایت آن ممکن می گردد؛ این مهم نیز پس از به دست آوردن سایر شرایط است .

نمونه هایی از معارف غیبی انکار شده

اکنون نمونه هایی از معارف غیبی قرآن را می آوریم که ملحدان به انکار آن ها پرداخته اند و از آن ها شگفت زده شده اند و بیزاری جسته اند و از آن معارف غیبی به اسطوره یاد کرده اند . زیرا این گمان بر اوهام شان چیره شده که موجود فقط شی ء محسوس است و هر چه را که حس به ذات و جوهر آن نمی رسد، فرض وجودش محال است ، و نیز هر چیزی که مانند جسم ذاتا یا به سبب چیزی که در آن است ، مانند احوال جسم ، اختصاص به مکان یا وضعیتی نیابد، بهره ای از وجود ندارد .

این ملحدان می گویند : و ما یهلکنا الا الدهر (163) و نیز می گویند : لن نؤ من لک . . . اءو تاءتی بالله و الملئکه قبیلا (164) خدا را بیاوری تا ما او را رویاروی ، همچون ماده ببینیم و نیز ملائکه را بیاوری تا آن ها را در مقابل خود بنگریم .

روشن است کسی که نهایت درجه ی علمش این مقدار اندک است که موجود را در محسوسات منحصر می سازد، چگونه او خدا را می تواند درک کند ؟ خدایی که لا

تدرکه الاءبصار و هو یدرک الاءبصار و هو اللطیف الخبیر (165) و نیز چگونه شدنی است چنین کسی نشئه ی نهایی را بشناسد که ملائکه دیده نمی شوند، مگر این که در همان نشئه باشد یا اگر هنوز به آن عالم نرفته ، در آن حالت ویژه باشد، چنان که خدای متعالی می فرماید : یوم یرون الملئکه لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا . (166)

آنان نیز می گفتند : لو لا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم . (167) زیرا آن ها به زمین متمایل بوده ، گمان کرده اند که اصالت برای ماده است و هر که مالک تجملات و زینت آن باشد . او بزرگ است و نبوت هم مقام مادی بسیار بزرگی است که ناگزیر از آن بزرگ مادی است .

روشن است که محدوده ی علمش این اندازه ناچیز است ، چگونه می تواند درک کند که نبوت یک شاءن الاهی و دارای عظمت معنوی است و فقط صاحب خلق عظیم و ملکات نفسانی عظیمی چون عصمت ، به آن دست می یابد . از این رو، با بی خردی می گوید : لن نؤ من حتی نؤ تی مثل ما اءوتی رسل الله . (168) چنان که خداوند از آنان حکایت می کند : بل یرید کل امری منهم اءن یؤ تی صحفا منشره (169)، و نیز می گفتند : ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین (170) و ءاذا متنا و مکنا ترابا ذلک رجع بعید؛ (171) یعنی از حد امکان و از فهم

عقلی ما دور است که انسان ها پس از مرگ دوباره زنده و برانگیخته شویم . از این جهت چنین افرادی از معاد وحشت داشته ، از آن تعجب می کنند و می گویند : هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزفتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید . (172)

آری کسی که حوزه ی علمش این اندازه تنگ باشد، چگونه می تواند درک کند که انسان با مردن نیست می شود، بلکه متوفی می گردد و در زمین گم نمی شود، بلکه از خانه ای به خانه دیگر می رود .

موارد فوق نمونه هایی است که به مبداء و معاد و وحی و نبوت مربوط می شود و مبنای همه ی آن ها عدم انحصار معیار شناخت در حس ، و موجود در محسوس است . از این رو، ملحدانی که گمان می کنند هر چه حس به آن نمی رسد، ممتنع الوجود است و هرگز پدید نمی آید، در برابر معارف غیبی چنین می گویند : ان هذا الا اءساطیر الاءولین . (173)

معارف غیبی از امور مشترک میان پیامبران

از آنجا که این معارف غیبی از امور مشترک در نبوت همه ی پیامبران است ، گفته های ملحدان نیز از مشترکات همه ی ملحدان جاهلیت مادی است . بدین جهت سخن باطل آنان در موارد متعددی در قرآن کریم آمده است که در هر عصری در برابر هر پیامبری ، ملحدان چنین می گفتند . به گونه ای که امروز با وجود پیشرفت صنعت و الترونیک ، نهایت شبهات مادی گرایان و مشکل ترین مسائل اعتقادی آنان از

گفته های پیشینیانشان تجاوز نمی کند؛ هر چند اختلاف زبانی و رنگی دارد، ولی قلب هایشان مانند یکدیگر است .

از این رو، چنان که گذشتگان رویگردان از راه خداوند چنین می گفتند : یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول (174)، جانشینان طالح و بدکار آنان نیز می گویند : این ها چیزی جز تحجز و ارتجاع و افتراهایی شبیه به این دو نیست ؛ مانند این سخن که : دین افیون توده هاست .

اکنون سخن در مقام یکم و شرایط شناخت قرآن پایان یافت . پس از آن به مقام دوم و موانع شناخت قرآن اشاره می شود؛ چنان که به بعضی از این موانع در کنار ذکر شرایط اشاره شد . زیرا هر چه شرط شناخت است ، در حقیقت از مقابل آن ، مانع شناخت به دست می آید . از این رو، گاهی یک وصف کمالی شرط معرفت نامیده می شود و مقابل آن ، مانع معرفت به شمار می آید؛ چنان که از آیات مورد بحث در دو مقام روشن می شود .

بخش دوم . موانع شناخت قرآن

موانع شناخت قرآن

همان گونه که وجود خارجی اشیا به شرایط خاصی نیاز دارد که زمینه ساز آن است و نیز موانعی دارد که از وجود آن جلوگیری ، و آن را باطل می کند؛ علم هم دارای شرایطی است که آن را محقق می سازد و نیز موانعی بازدارنده دارد . زیرا نظام علت و معلول ویژه ی عین و خارج نیست ، بلکه هر موجودی را که وجودش عین ذاتش نباشد، نیز در بر می گیرد .

هر ممکن الوجودی پیرو این قانون است که وجودش در گرو شرایط خاص و عدم موانع مربوط به خود است . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : هر چه در غیر خود قوام یابد، معلول است و وجود هر معلولی در سایه ی وجود شرایط و فقدان موانع محقق می شود؛ کل قائم فی سواه معلول . (175)

در مباحث پیشین ، شرایط مهم برای شناخت قرآن مطرح گردید و در ضمن آن ، به طور اجمالی موانع شناخت نیز به دست آمد؛ ولی قرآن کریم در بیان موانع شناخت به بیان اجمالی بسنده نکرده است ، بلکه با اشاره ی تفضیلی و یکایک به آن موانع ، آشکارا انسان را از آن ها بر حذر داشته است ؛ اما همان گونه که شرایط دو نوع است : یکی مربوط به عقل نظری و دیگری مربوط به عقل عملی است ، موانع نیز دو قسم است ، یکی جهل در مقابل علم و دیگری جهل در مقابل عقل که در زبان ثقلین به این بیان به یاد شده است : آنچه با آن خدای رحمان عبادت شده ، بهشت به دست می آید یا همان عقل عملی که سبب مهار کردن غرایز سرکش و خواهش های طغیانگر می شود .

اکنون موانع مزبور را بدون ذکر تفصیلی همه ی تفاوت های دو صنف ، متذکر می شویم ؛ هر چند اشاره ی اجمالی به آن ها ممکن است . همان گونه که در بحث شرایط گذشت .

مادی گرایی ، مهم ترین مانع شناخت قرآن

یکی از موانع - بلکه مهم ترین آن

- عدم آگاهی از دو قسم موجود است ؛ موجودات غیبی و شهودی . جاهلان چنین می پندارند که موجودات منحصر است در مواردی که با حس دیده می شود، از این جهت هنگامی که معارف غیبی به ویژه معاد را می شنوند، گمان می کنند که این امور نیز باید از امور طبیعی باشد که حواس ، آن ها را درک می کند و چون آن را در عرصه ی دنیای محسوس نمی یابند، آن را نمی پذیرد؛

و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات ما کان حجتهم الا اءن قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین * قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه لا ریب فیه و لکن اءکثر الناس لا یعلمون . (176)

ندانستن غیب بودن قیامت که حواس دنیایی به آن نمی رسد و قیامت پس از دگرگونی دنیا ظهور می یابد، سبب می شود که در پیشگاه پروردگارشان چنین احتجاجات باطلی را عرضه کنند و این جهل و نادانی در مقابل علم و آگاهی است ؛ چنان که در ذیل آیه ی کریمه چنین آمده است : و لکن اءکثر الناس لا یعلمون (177)، و این مانع ، درد بزرگی است که سبب کفر می شود، به ویژه در عصر پیشرفت صنعت و مشاهده ی آثار طبیعی آن در آسمان و زمین و دریا و خشکی و . . . .

تفکر مادی ، موجودات را در محسوس خلاصه می کند؛ یعنی اگر چیزی در آسمان و زمین هست ، باید حس از آن آگاه باشد و اگر در هیچ یک از

آن دو حس نشد، محکوم به نیستی است و اعتقاد به وجود شی ء غیر محسوس در حقیقت افسانه ای بیش نیست . چنان که فرعون می گفت : یا هامان ابن لی صرحا لعلی اءبلغ الاءسباب * اءسباب السموات فاءطلع الی اله موسی و انی لاءظنه کاذبا ؛ (178) در حالی که از وجود غیبی خداوند سبحان که از طریق وهم واقعا حس ، فهمیدنی نیست ، غافل بوده ، نمی داند که و هو الذی فی السماء اله و فی الاءرض اله . (179)

پس همان گونه که خدا در زمین الاه است و با حس دیده نمی شود، در آسمان هم الاه است و با حس دست یافتنی نیست . ساختمان بلند بیهوده است و تلسکوپ و دیگر ابزار دانش های مادی ، برای دیدن او فایده ای ندارد . چگونه به وسیله ی حس مسلح یا غیر مسلح می توان بر خدایی احاطه پیدا کرد که فیضش در درون هر چیزی ، حتی ساختمان بلند هست ، بدون آن که با آن ها آمیخته باشد و از هر چیزی بیرون است ، بدون آن که از آن ها جدا شود !

نتیجه : ندانستن غیب بودن خداوند سبحان از حواس ، سبب می شود که فرعون چنین سخن بیهوده ای بگوید و این جهل مانع شناخت قرآن است که ندا می کند خدای متعالی را با چشمان نمی توان درک کرد .

بنابراین ، دقیقا آنچه برای متفکر مادی شرط شناخت است ، همان مانع شناخت خداوند و اسمای حسنای غیبی اوست . حضرت رضا

علیه السلام در پاسخ کسی که از چگونگی و کجایی خداوند پرسید، فرمودند : وای بر تو! پندار تو غلط است . مکان آفرین مکان بردار نیست و چگونگی بخش ، کیفیت ندارد . او با کیفیت و مکان شناخته نمی شود و با حس درک نمی گردد و با چیزی سنجیده نمی شود؛ و یلک ان الذی ذهبت الیه غلط، هو اءین الاءین بلا اءین و کیف الکیف بلا کیف ، و لا یعرف بکیفوفیه و لا باءینونیه و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشی ء .

مرد پرسید : اگر به وسیله ی هیچ حسی درک نمی شود، پس وجود ندارد، لا شی ء و معدوم است ! امام در پاسخ وی فرمود : وقتی حواس تو از درک او ناتوان باشد، ربوبیت او را نمی پذیری ، ولی ما هنگامی که حواس مان از درک او ناتوان می گردد، یقین می کنیم که او پروردگار ماست ، درست بر عکس اشیای دیگر که تنها در صورت مشاهده و حس کردن به وجود آن ها یقین پیدا می کنیم ؛ و یلک لما عجزت حواسک عن ادراکه اءنکرت ربوبیته ، و نحن اذا عجزت حواسنا عن ادراکه اءیقنا اءنه ربنا خلاف الاءشیاء . (180)

ناتوانی حس از درک خداوندی که غیب و از عالم طبیعت پیراسته است ، سبب می شود کسانی که به اصالت حس و ملاک بودن آن برای شناخت معتقدند، خداوند را انکار کنند، در حالی که عقل محض پس از اثبات و تبیین ضرورت وجود خدا، و ضرورت تنزه او از ماده و

ملحقات آن و ضرورت تجرد او از طبیعت و آثار و احکام آن ، یقین می کند که او مانندی ندارد .

غالب معارف قرآن درباره ی وجود پروردگار متعالی و اسمای حسنای اوست که حس از درک آن عاجز است . در این صورت ، متفکر مادی که پایه ی آگاهی هایشان بر حسی استوار است که از شناخت آن معارف عالیه ی غیبی ناتوان است ، چگونه آن معارف را بشناسد و بدان ها اعتراف کند ؟ چگونه آنچه را حضرت رضا علیه السلام در شاءن او چنین فرمود؛ می تواند درک کند؛ تعابیر از وصف او عاجز، و دیدگان ضعیف و تیره ، و شمارش صفات درباره ی آن به حیرت گراید، بدون حجاب و نهان است ، و بدون پرده در پرده ای پنهان است ، بدون دیدن شناخته می شود و بدون تصویر ستوده ، بدون جسمیت وصف می شود : لا اله الا الله الکبیر المتعال عجزت دونه العباره و کلت دونه الاءبصار و ضل فیه تصاریف الصفات ، احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور، عرف بغیر رؤ یه و وصف بغیر صوره و نعت بغیر جسم ، لا اله الا الله الکبیر المتعال . (181)

پس روشن شد که تفکر مادی و جهل به این که معیار شناخت منحصر در حس نبوده ، موجود نیز منحصر در محسوس نیست و نیز غیب اسطوره ای نیست که دست خیال آن را بافته باشد، مانع گوش دادن به صدای نبوت و مشاهده ی جمالی وحی و بوییدن بوی رسالت و چشیدن طعم دین است

.

گناه ، مانع شناخت قرآن

یکی از موانع آن ، گناه است که با پیروی هوای نفس و آرزوهای بلند همراه است که گاهی از آن به رجس و گاهی به رجز یاد می شود . گناه سبب تنگی قلب و مهر خوردن آن و چرکی سینه و طبیعت آن و انحراف روح و بسته شدن آن می گردد . زیرا گناه حجابی است میان انسان گناهکار و حق که بارزترین مصداق آن ، قرآنی است که خداوند آن را به حق فرو فرستاد و به حق فرود آمد و نیز گناه ضد پاکی است و با کرامت و بزرگواری منافات دارد و با تقوا تباین و جدایی داشته ، خلاف رفعت و هر صفت کمال است .

در بخش یکم گذشت که طهارت شرط شناخت قرآن است ، پس گناه مانع آن است . چون پلیدی را با پاک ، کاری نیست و نیز لئامت و پستی بر گرد کرامت و بزرگواری نمی چرخد و طغیان و سرکشی همراه تقوا نمی گردد و فرومایگی با بلندی سازگار نیست و به طور کلی ناقص تا زمانی که ناقص است ، کرامت کامل را حس نمی کند و انسان گناهکار چون فرد ناقصی است که کرامت و بلندای قرآن را درک نمی کند .

تدبر قلب مجرد در قرآن

خداوند سبحان می فرماید : اءفلا یتدبرون القران اءم علی قلوب اءقفالها (182) گذشته از حجیت ظاهر قرآن و امکان استنباط معارف از آن و نیز تشویق و ترغیب به تدبر و اندیشیدن در قرآن ، از این آیه بر می آید که متدبر در قرآن همان قلب مجرد است ،

نه قالب یا حس مادی و نیز قلب را دری است که گاهی باز می گردد و گاهی بسته می شود و نیز قلب دارای قفل ویژه ای است که با آن بسته می شود و کفر و نفاق و امثال این حجاب های ظلمانی قفل های قلب هستند که انسان را از تدبر در قرآن باز می دارند .

در مقابل ، ایمان و خلوص و امثال آن اوصاف وجودی کمالی ، کلیدهای قلب اند که آن را باز کرده ، زمینه ی تدبر در قرآن را فراهم می آورند؛ به شرط آن که پرده ی گناه که قفل قلب است ، وجود نداشته باشد .

اگر گناهکار، به جهل مقابل علم گرفتار نباشد و به انحصار شناخت با معیار حس و نیز انحصار موجود در محسوس معتقد نباشد و غیب را خرافه ای غیر موجود نپندارد و در قرآن تدبر کند، به اندازه ی لازم از معارف قرآنی بهره می برد و حجت بر او تمام است ، هر چند به دریافت معارف بلند قرآنی موفق نمی شود و باب غیب به روی او گشوده نمی گردد تا آن که غیب را رویاروی مشاهده کند . چون اگر گناه از جهت گناه بودنش مانع درک مقدار لازم از معارف باشد، علیه کفار و منافقان نمی تواند حجت باشد . زیرا فرض آن است که آنان به سبب گناهکار بودنشان از مقصود براهین قرآنی برای توحید و نفی شرک و امثال آن آگاه نمی شوند .

از طرفی اگر فرض شود علم به حق بر ایمان به آن و ترک و گناه

وابسته است ، دچار دور باطل شده ایم .

پس منظور از مانع شناخت بودن گناه این است : هنگامی که گناهکار رو به سمت باطل داشته ، به آن مشتاق شود، فریب آن را بخورد، به سمت تدبر و اندیشه در قرآن تمایل ندارد، همان قرآنی که وی را به حق و شادمانی به آن دعوت کرده ، به پرهیز از باطل و فریب نخوردن از آن هدایت می کند . شاید بدین جهت بعضی از گناهکاران انگشتان خود را در گوش قرار داده ، لباس خود را بر سر می کشند تا صدای دعوت پیامبر را نشنوند .

خداوند از قوم حضرت نوح علیه السلام چنین حکایت می کند؛ و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اءصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثیابهم و اءصروا و استکبروا استکبارا (183) و از این قبیل است آیه ی اءلا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه اءلا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور . (184) زیرا این پنهان شدن گاهی به سبب نادانی به عدم انحصار موجود در محسوس و اسطوره نبودن غیب است و گاهی به سبب بیزاری از شنیدن حق ، به گونه ای که با شنیدن سخنان حق بر بیزاری او افزوده می شود، مانند شخص زکام که از بوی مشک گرفته می شود .

فرموده ی حضرت رضا علیه السلام به بعضی از این مطالب اشاره دارد . درباره ی کسانی سخن می گوید که از انتخاب خدا و اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت

ایشان رو برگردانده ، به اختیار و انتخاب خود تکیه می کنند، در حالی که قرآن به ایشان ندا می دهد : و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره سبحان الله و تعالی عما یشرکون (185) و نیز می فرماید : اءفلا یتدبرون القران اءم علی قلوب اءقفالها . . . . (186)

آنجا که حضرت علیه السلام استدلال می کند که قفل قلب ها و گناهان آن ، ایشان را از تدبر در آیات باز می دارد؛ آیاتی که دلالت می کند بر این که تعیین و نصب امام در دستان آنان و به اختیار ایشان نیست ، در صورتی که اگر در قرآن تدبر کنند، قطعا در می یابند که تعیین امام علیه السلام به اختیار و انتخاب خداوند سبحان است .

گناه ، حجاب شهود

همان گونه که گناه و پلیدی و چرک و آلودگی و امثال آن عناوینی که در زبان ثقلین آمده است ، از تاءمل و اندیشه در نظام خلقت و تفکر در آیات تکوینی منع می کند، همچنین انسان را از تدبر در محتوای آیات تدوینی قرآن و استنباط از آن باز می دارد . حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید : چرا که خداوند سبحان محجوب و مخفی است ؟ چنین فرمود : پوشیده بودن از خلق به سبب کثرت گناهان آنان است ، ولی او در هیچ لحظه ای از شب و روز چیزی بر او پوشیده نیست ؛ ان الاحتجاب عن الخلق لکثره ذنوبهم ، فاءما هو فلا یخفی علیه خافیه فی آناء اللیل و

النهار . (187)

بدین معنا که گناه برای بعضی حجاب مشاهده ی فکری و برای بعضی دیگر حجاب شهود قلبی است . زیرا فطرتی که خداوند، مردم را بر اساس آن آفرید، حق را می بیند و آن را به دیگران نشان می دهد، ولی گناه چون غباری بر آن آینه ی صاف فطرت است ؛ به گونه ای که از سویی حجاب شناخت فطری است و از سوی دیگر مانع شناخت فکری و از سوی سوم مانع شناخت شهودی کامل می شود . از این رو در مباحث گوناگون ، گناه را مانع و پرده دانستن کاملا صحیح است .

تفاوت جهل و گناه در منع از شناخت قرآن

شاید میان جهل و گناه این تفاوت باشد که جهل مانع شناخت است و گناه مانع اعتراف ؛ جهل پرده ی تعلیم و یاد گیری است و گناه پرده ی تزکیه و پاکسازی ؛ جهل در قلب را به روی حکمت می بندد و گناه در آن را به روی موعظه قفل کرده ، آن را به غفلت فرا می خواند .

بدین سان یکی جهل به عقل نظری و دیگری گناه به عقل عملی مربوط می شود؛ با توجه به این که هر دوی آن ها در موارد گوناگون ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و از آن جا که قرآن از طرق گوناگون ارتباط ظریفی نیز میان این راه های مختلف هست ، یعنی حکمت و موعظه ی حسنه و مجادله ی نیکو مردم را به راه خداوند دعوت می کند، هر یک از این راه ها شرطی دارد که سبب تحقق آن می شود و نیز

مانعی دارد که تحقق آن را منتفی می سازد .

پس جهل سخت ترین مانع در برابر علم و حکمت نظری است و گناه ضخیم ترین حجاب در مقابل موعظه و حکمت عقلی است . چنان که تعصب جاهلی ، دین را نابود می سازد و به شدت از جدال احسن باز می دارد؛ همان گونه که ناشنوایی مانع شنیدن ندای وحی و نابینایی ، پرده ای برای نگاه کردن در قرآن و نیز گنگ بودن ، مانع خواندن آن است ، چنان که سنگینی سینه و تاریکی قلب و خاموشی نفس نیز مانع و پرده ی اعتراف ، و از موعظه پذیری و تزکیه و امثال آن ، از اهداف عالی رسالت ، باز دارنده است .

سخن حضرت رضا علیه السلام به این مطلب اشاره دارد : لیکن مردم شوریده عقل گردیدند و از آنجا که نمی دانستند، نسبت به حق کر و کور شدند؛ و لکن القوم تاهو و عموا و صموا عن الحق من حیث لایعلمون ؛ و این است فرموده ی خدای بزرگ : و من کان فی هذه اءعمی فهو فی الاخره اءعمی و اءضل سبیلا (188) یعنی نسبت به حقایق موجود نابیناست ؛ و ذلک قوله عز و جل : و من کان فی هذه . . . یعنی اءعمی عن الحقایق الموجوده . . . .

مردم در این زمینه اختلاف داشتند، به گونه ای که متحیر و سرگردان شدند و باری نجات از تاریکی به تاریکی پناه آوردند؛ بدین گونه که خداوند را با

صفات خودشان وصف کردند و بیش از پیش از حق دور شدند، ولی اگر خدای بزرگ را به صفات ویژه ی خودش و مخلوقات را به صفات خودشان می ستودند، قطعا با فهم بیش تر و یقین فزون تر سخن می گفتند و اختلاف پدید نمی آمد، ولی چون اسباب سرگردانی خود را خواستند، درمانده شدند، با آن که خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند؛ و انما اختلف الناس فی هذا الباب حتی تا هوا و تحیروا و طلبوا الخلاص من الظلمه بالظلمه فی وصفهم الله بصفه اءنفسهم ، فازدادوا من الحق بعدا؛ و لو وصفوا الله عز و جل بسفاته و وصفوا المخلوقین بصفاتهم لنالوا بالفهم و الیقین و لما اختلفوا، فلما طلبوا من ذلک ما تحیروا فیه ارتبکوا و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم . (189)

از این بیان شریف حضرت بر می آید : چنان که گوش و چشم و حواس ظاهری دچار نابینایی و ناشنوایی و تحیر می گردند، قلب و بصیرت و دیگر مشاعر باطنی نیز گرفتار این عوارض می شوند و نادانی به تحیر و دوری از حق در شناخت خداوند می انجامد؛ خداوندی که موجود مطلق و به دنیا و آخرت محیط است و بی مانند و فاقد شریک و نیز بدون دومی است ؛ بدین معنا که او را استواری داده ، یاری اش رساند و نگهداری اش کند . چون جهان هستی نیازمند کسی است که آن را استوار سازد و نگه دارد؛ ولی آفریدگار غنی محض هیچ نیازی ندارد .

غرض از آن که ، برای

شناخت قرآن از غیب سخن می گوید، شرطی وجود دارد و نیز مانعی که از شناخت جلوگیری می کند و انسان های جاهل با اخلال در شرط شناخت ، سرگردان و نابینا و ناشنوا می گردند؛ لیکن اگر شرایط را فراهم آورند، قطعا به فهم و یقین می رسند . سخن حضرت رضا علیه السلام فواید بسیاری را در بر دارد که در مباحث آینده به آن اشاره می شود؛ ان شاءالله .

تقوا شرط گشوده شدن درهای روزی عینی و علمی

از محتوای فرمایش حضرت رضا علیه السلام و قرآن استفاده می شود که نزول برکات عینی و علمی در گرو تقوا و خالص ساختن عمل برای خداوند است و با گناه و رو برگرداندن از ذکر و یاد خدا، برکات نیست می شود . پس ، همان گونه که تقوا شرط باز شدن درهای رزق عینی است ؛ و لو اءن اءهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الاءرض و لکن کذبوا فاءخذناهم بما کانوا یکسبون (190)، شرط گشوده شدن درهای رزق علمی نیز است ؛ ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا . . . . (191)

نیز تکذیب و طغیان ، مانع باز شدن درهای غیر رزق عینی است ؛ و لکن کذبوا فاءخذناهم بما کانوا یکسبون (192) همچنین مانع باز شدن درهای رزق علمی است که مهم ترین و سودمندترین آن شناخت قرآن است ؛ ساءصرف عن ایاتی الذین یتکبرون فی الاءرض بغیر الحق و ان یروا کل ایه لا یؤ منوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه

سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک باءنهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین (193) و صرف الله قلوبهم باءنهم قوم لا یفقهون . (194)

این همان قفل قلب است که مانع تدبر در قرآن می شود . حضرت رضا علیه السلام برای بیان این که منصب امامت از طریق نصب و تعیین است ، نه از روی اختیار و وکالت به این فرموده ی خداوند استدلال می فرمایند : اءفلا یتدبرون القران اءم علی قلوب اءقفالها . (195) زیرا ظهور آیه در این است که قلب دارای قفلی است که از درک حق و شناخت قرآن جلوگیری می کند .

شاید از این آیه ی کریمه نیز چنین استفاده شود که محرومیت از رزق علمی مربوط به قفل و بستگی قلب است ، نه این که در رحمت الاهی بسته باشد . چون این در همواره باز است و همیشه فیض علمی چون فیض عینی از آن فرود می آید .

پس تفاوت از ناحیه ی گیرنده ی فیض است ، نه فیض رسان . زیرا خداوند دائم الفیض بر مردمان است ؛ هر چند گناهکار قلب بسته از آن محروم است . چنین گناهکاری به میزان علمی خود شادمان است و گمان می برد که درست عمل می کند، ولی در حقیقت در حجابی به سر می برد که از آن بی خبر است و این حجاب با سوء اختیار خود دریافت کننده ی فیض پدید آمده است ؛ بیان این مطلب در آینده می آید .

چگونگی استناد مهر خوردن قلب ها به خداوند

هر موجودی که وجودش

عین ذاتش نباشد واجب الوجود نباشد باید علتی داشته باشد که آن را پدید آورد و بدون آن تحقق نمی یابد و هر سببی چون کلیدی است که مسبب خود را می گشاید و بدون آن کلید گشایشی نیست ، بلکه بسته بودن است و نیز سلسله ی اسباب به مسبب نهایی و خداوند سبحان می رسد که کلید باز و بسته کردن آسمان ها و زمین در دست اوست .

از این رو هر گاه کاری را اداره کند، آن را وسیله ی سبب آن که کلید خاص است ، عملی می کند و اگر چیزی را اراده نکند، در سبب مخصوص آن را باز نمی کند و هیچ کس توان برگرداندن خواستن یا نخواستن او را ندارد؛ و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو . (196) بدین معنا که خزانه ها و نیز کلیدهای غیبی آن ها برای خداوند مشهود است و تحت قدرت اوست ؛ و هو الفتاح العلیم . (197) به گنجینه و به کلید آن و مورد لزوم گشودن یا نگشودن آن آگاه است ؛ له مقالید السموات و الاءرض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه بکل شی ء علیم (198) و ما یفتح الله للناس من رحمه فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده و هو العزیز الحکیم . (199)

زیرا ظهور آیه در این است که اراده ی خدای متعالی مطلقا نافذ است ، بدون آن که کسی اراده اش را تغییر دهد و نیز گشایش ، امری وجودی است که سبب فرستادن رحمت می گردد

و مقابل آن ، امساک یعنی نفرستادن فرستادن هیچی و پوچی و امثال آن مراد نیست است که امری سلبی است .

پس هر گاه بخواهد درهای گنجینه های خود را می گشاید و هر گاه بخواهد از فرستادن رحمت خودداری می ورزد . این امور از آیات گوناگون قرآن کریم استفاده می شود، شاید در مباحث آینده به آن اشاره شود .

عینیت اراده ی خداوند با حکمت و صواب

مراد از این سخن آن است که قلب به جهت آن که دارای ویژگی هایی است ، امری ممکن و نیازمند به سبب است . پس باید سبب خاصی داشته باشد که به وسیله ی آن قلب گشایش یابد و از خیرات فیض برد . زیرا بدون آن سبب گشوده نمی شود و از فیوضات محروم می گردد و این ، همان سببی است که کلید قلب و کلید اوصاف کمالی است و به دست خداوند سبحان است .

بنابراین ، اگر خداوند اراده کند که قلب را بگشاید، آن را باز می کند و علم و ایمان و امثال آن را در آن می افکند، وگرنه بر آن مهر می زند و آن را قفل می کند و از معرفت و شناخت آیات و امثال آن باز می دارد . همه ی این امور به مشیت اوست که عین حکمت و صواب است و هرگز در آن ظلم و گزافه ای وجود ندارد .

اختیار دار گشادگی سینه و بسته شدن آن

هر چند گناهکار محجوب و قلبش در پس برده است ، چنان که خودشان اعتراف می کنند؛ و قالوا قلوبنا فی اءکنه مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر (200)، ولی این امر به دست خداوند است ؛ و جعلنا علی قلوبهم اءکنه اءن یفقهوه و فی اذانهم وقرا (201) و نیز قلبش به مهر الاهی مهر خورده است ؛ اءفراءیت من اتخذ الهه هویه و اءضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه . (202)

پس چنین نیست که قلب گناهکار خود به خود مهر خورده باشد یا این که

خود یا فرد دیگری از موجودات امکانی در مهر زدن او دخالت داشته باشد . زیرا صورت یکم - مهر خوردگی خود به خود و بدون هیچ سببی حاصل شود - با نظام علی و معلولی حاکم بر کل جهان ناسازگار است . چون هر موجودی که وجود یا عدمش عین ذاتش نباشد و به تعبیر دیگر واجب الوجود یا ممتنع الوجود به ضرورت ازلی نباشد بلکه ممکن الوجود باشد، چنین موجودی در هر دو حالت وجود و عدم ، به سببی تکیه می کند که او را هست سازد یا او را در عدم بگذارد .

پس همان گونه که گشایش قلب و شرح صدر بدون سبب نیست ، مهر خوردن بر قلب و تنگی سینه نیز بدون سبب نیست .

فرض دوم - استناد مهر خوردگی به خود گناهکار یا فرد دیگری از موجودات عالم امکان بدون آن که به خداوند سبحان برسد - نیز با اصل مسلم نظام علت و معلول ناسازگار است ؛ یعنی اصل لزوم منتهی شدن سلسله علت های وجودی به مسبب الاءسباب بالذات و نیز لزوم قطع سلسله علت های فاعلی عدمی به خداوند متعالی بالعرض . زیرا شدنی نیست که وجود چیزی به علل طولی مستند باشد که انتهای آن خدای متعالی است ، ولی عدم آن چیز به نبودن عللی مستند نباشد که فرجام فقدان آن ها خودداری از فیض و صادر نشدن فیض از خداست . چون هر چیز سبب خاصی دارد که کلید آن چیز است و همه ی کلیدها به دست خداوند سبحان است

.

پس فتح و گشایش به افاضه ی خداست ، همان گونه که ختم و مهر زدن نیز به سبب امساک خداوند از فیض است و همه ی این موارد به جهت مشیت حکیمانه ی اوست که اقتضایش چنین است که ابتدائا هیچ کس گمراه نمی شود و هرگز بر قلب کس مهر زده نمی شود و قلب کسی در پس پرده نمی رود، مگر به جهت مجازات و عقوبت ؛ بر خلاف هدایت الاهی و شرح صدر از جانب او و نیز دیگر نعمت های بزرگ الاهی که هم عنوان جزا و پاداش حسن دارد، هم منت و نعمت ابتدایی و لطف اوست که بدون در نظر داشتن عمل پیشین بنده ، به او عطا می شود؛ هر چند همه ی نعمتها و منتهای الاهی ابتدایی است و نعمت ها در عوض عملی از ناحیه ی بنده ، داده نمی شود، بلکه خداوند بدون در نظر گرفتن چیزی بر بندگانش منت می گذارد .

بدین سان معنای آیه ی فمن یرد الله اءن یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد اءن یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کاءنما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤ منون . (203) روشن می گردد . زیرا ظهور این آیه در آن است که تنگی سینه مانند شرح آن ، به دست خداوند سبحان است ، چنان که ظهور آیه در این است که شرح صدر نعمت الاهی مطلقی است که مشروط به استحقاق نیست . زیرا گاهی شرح صدر پس از ریاضت و عمل صالح حاصل می شود و

گاهی پیش از عمل صالح به دست می آید .

کیفر دهی با گرفتگی سینه

تنگی سینه عقوبت و مجازاتی الاهی است که مشروط به عمل ناشایست است ؛ یعنی کس که پس از تمام شدن حجت رسا بر وی ، از یاد خداوند رو می گرداند و خداوند نیز به او مهلت توبه و برگشتن به سوی مبداء فاطر بدیعش را می دهد، ولی با سوء اختیار خود بر این اعراض پا می فشارد، در چنین وضعی خداوند سینه اش را تنگ می سازد و این پلیدی را بر او می نهد . چون او دیگر ایمان نمی آورد؛ کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤ منون (204)، بدین معنا که تنگی به سینه و پیرو آن ، گمراهی نوعی پلیدی است که به دست خداوند نهاده می شود، ولی خداوند این پلیدی را تنها بر کسانی می نهد که ایمان نمی آورند . چون رجس پیامد عمل ناشایست ایشان و عقوبت و مجازاتی برای آنان است .

ویژگی جهل مقابل علم

اموری از قبیل قرار دادن پلیدی در انسان و نیز تنگ ساختن سینه و گمراه کردن فرد، اموری وجودی نیستند که خداوند آن ها را افاضه کند، بلکه صرفا به معنای امساک رحمت و باز نکردن درهای نعمت است ؛ و ما یمسک فلا مرسل له من بعده . . . . (205)

از این رو استناد فعل انجام دادن به این عناوین نشانه ی حقایق وجودی بودن آن ها نیست . زیرا وجودی یا عدمی بودن چیزی ، یعنی در عالم موجود است یا فقط از امری وجودی انتزاع شده است ، مسئله ای عقلی و نیازمند برهان عقلی

است که برای هر دو طرف ، وجود یا عدم ، بیان می شود .

برای مثال ، جهل مقابل علم امری عدمی است ؛ یعنی جهل عدم علم است به چیزی . پس اگر در عرف گفته می شود : فلانی جاهل است یا جهل به او رسید یا به جهل مبتلا شد، نمی توان نتیجه گرفت که جهل امری وجودی است . زیرا مسئله عقلی است نه لفظی .

افزون بر آن که ، اگر عرف هم از عدمی بودن بعضی از صفات اطلاع یابد، به آن امور بسان امور سلبی می نگرد و نفسی را در ضمن آن لحاظ می کند . در این صورت ، هر چند از نظر عرف قضیه ی فلانی جاهل است موجبه ی محصله است جمله به صورت اثباتی بیان می شود، ولی در حقیقت قضیه ی موجبه ی معدوله المحمول است که در آن محمول به معنای نفی و عدم علم است .

اکنون که روشن شد برای فهم دقیق قرآن ، شرط زمینه ساز و مانع باز دارنده وجود دارد و نیز روشن شد که جهل و گناه و هر چه به این دو مربوط می شود، مانع تدبر و اندیشه در قرآن و پرده ای در برابر فهم عمیق آن است ، معنای این سخن الاهی آشکار می شود : فما لهؤ لاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا (206) و لهم قلوب لا یفقهون بها (207) و و لکن المنافقین لا یفقهون (208) و و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون (209) ، چنان که حضرت

رضا علیه السلام به بعضی از این آیات و مشابه آن ها، استدلال کردند .

پلیدی مانع تدبر و تفقه

آنچه انسان را از تدبر در قرآن باز می دارد و انسان را از قرآن گریزان می کند و او را نسبت به آن منزجر و از فهم آن جلوگیری می کند، از رجس و پلیدی است ؛ هر چند شاید فرد آلوده ، به ظاهر در قرآن تدبر کند یا آن را بشنود و به آن گوش فرا دهد، ولی از آن بهره ای نمی برد و هر کس به اندازه ی ابتلایش به این رجس ، از فهم و درک آن محروم است .

هر کس به طور کلی از پلیدی و از همه ی انواع رجس ، در علم و در عمل ، پاک باشد، قطعا در قرآن می اندیشد و حقیقتا آن را درک می کند .

به راستی عترت طاهره علیه السلام همان کسانی هستند که به طور کلی خداوند، پلیدی را از آنان زدوده ، چنان آنان را پاک کرده است که هیچ شائبه رجسی در آنان نیست . چنان که خدای متعالی از این فیض دائمی با صیغه ی مضارع یاد می کند که نشانه ی استمرار است . پس ، آیه دلالت می کند که خداوند همواره این سروران را شرح صدر داده ، قلوب این پیشوایان را گشوده ، فضل دائمش را بر این والیان فرستاده ، پلیدی را از ایشان زدوده ، ایشان را پاک گردانیده است .

آری معصومان علیهم السلام کسانی هستند که به همه ی شرایط شناخت قرآن آراسته ،

از همه ی موانع شناخت آن پیراسته اند . از این رو، قرآن را به گونه ی بایسته می شناسند و به سان شایسته در آن می اندیشند و نیز به نحو شایسته قرآن را مس می کنند . اینان راسخان در علم و درهای حکمت و روشنایی بخش ظلمت هستند .

در حقیقت ، آنان مایه ی حیات علم و مرگ جهل ، و اساس دین و پایه ی یقین اند و ایشان بزرگان ایمان و گنجینه های خدای رحمان و امینان خداوند بر بندگانش هستند و نیز بر پا دارندگان حق در قلمرو زمین و شاهدان بر خلق و استوانه های الاهی و شناسانندگان خداوند برای بندگان اند، کسانی که ستون حق را به پا داشته ، سپاه باطل را شکست داده اند .

حضرت رضا علیه السلام از امام صادق علیه السلام چنین نقل می فرمایند : من از کسانی هستم که خداوند در کتابش فرمود : آنان هدایت یافتگان هستند، از هدایتشان پیروی کن ؛ اءنا من الذین قال الله فی کتابه : اءولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده (210) و نیز حضرت رضا علیه السلام فرمودند : هنگامی که شدت و سختی به شمار روی می آورد، به واسطه ی ما از خداوند کمک بگیرید و این فرموده ی خداوند است که برای خداست اسمای نیکو، پس او را با آن ها بخوانید : اذ نزلت بکم شده فاستعینوا بنا علی الله ، و هو قول الله عز و جل : و لله الاءسماء الحسنی فادعوه بها (211) نیز درباره ی آیه ی یا اءیها الذین امنوا اتقوا

الله و کونوا مع الصادقین (212) حضرت رضا علیه السلام فرمودند : صادقین همان ائمه اند و صدیقون کسانی هستند که به طاعت ایشان مفتخرند؛ الصادقون هم الاءئمه و الصدیقون بطاعتهم . (213)

همچنین درباره ی آیه ی : و علامات و بالنجم هم یهتدون (214) حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ما علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستاره است ؛ نحن العلامات و النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم . (215)

بهشت دوم : تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن

تفاوت تدبر در قرآن و به سخن در آوردن آن

در بوستان یکم شرایط و موانع شناخت قرآن بیان گردید و روشن شد که قرآن ریسمان الاهی است که یک طرف آن به دست خداوند سبحان و طرف دیگرش به دست مردم است و محتوای آن مرزی نداشته ، قلمروش محدود نمی گردد و مسلم است که شناخت چنین کتابی درجاتی دارد که به مراتب خود کتاب مربوط می شود، و هر که دارای شرایط عمومی بوده ، از موانع پیراسته باشد، بر تدبر در قرآن و استنباط عقاید درست همراه با برهان های عقلی قرآنی و نیز روشن ساختن احکام عملیه و امثال آن توانمند می گردد .

ملاحم و اخبار غیبی و تاءویل و آن چه به این امور بر می گردد، از آن دسته علوم قرآنی است که از الفاظ استنباط نمی شود و از ظاهر اقوال روشن نمی گردد و صورت عبارات از آن حکایت ندارد و اشاره به آن ارشاد نمی کند . از این رو، با صرف تدبر به آن ها نمی توان دست یافت . زیرا شخص متدبر تنها

به مقداری دست می یابد که ظاهر آیات بدان دلالت دارد، حتی اگر بعضی از آیات را به بعضی دیگر ضمیمه کند و آن را مفسر آن بعض دیگر قرار دهد؛ اما آن چه از حوزه ی ظهور الفاظ بیرون باشد، برای وی استنباط پذیر نیست . چون شخص متدبر در منطوق الفاظ قرآن غور می کند، ولی در باطن آن که غیر از الفاظ آن است ، توان تاءمل ندارد .

توانمندی معصوم بر استنطاق قرآن

قرآن مانند انسان بسیار خردمندی است که اسرار گونه گونی را در درون دارد و آن ها را تنها برای خواصی از یاران رازدارش آشکار می کند و با مردم تنها درباره ی بعضی از مسائل سودبخش به حال آنان سخن می گوید و مردم نیز به همان اندازه که سخن گفته است ، بهره مند می شوند؛ در حالی که از باطن وی غافلند و نمی دانند که در گنجینه ی سینه او چیست ؛ ولی اصحاب سر می دانند که وی حامل اسراری است .

از این رو پی در پی از او می پرسند تا آن چه را در باطن دارد، آشکار کند و ضمیر را از غیب به سوی شهادت بیرون آورد یا یارانش را به سمت باطنش ره بنماید و آنان را از ظاهر به باطن سیر دهد و از عالم شهادت به عالم غیب بالا برد، تا آن که بر نهان ضمیرش آگاهی یابند .

آنگاه با کمک گرفتن از آگاهی های پیشین سؤ الات دیگری را بازگو می کنند و آن معلومات را نردبانی برای رسیدن به مجهولات قرار می دهند و

هم چنان به این سیر ادامه می دهند تا باطن آن را چون ظاهرش و سیرتش را مانند صورتش و قلبش را چون قالبش و تاءویلش را مانند تفسیرش و متشابهش را مثل محکمش و غیبش را نظیر شهادتش بشناسند .

تفاوت بنیادین فهم قرآن به وسیله ی تدبر در آن و نیز فهم آن به واسطه ی استنطاق در این نکته نهفته است . چون متدبری که توان به سخن در آوردن را ندارد، چون تشنه ای است که فقط قدرت استفاده از آب چشمه ی جاری بر روی زمین را دارد، ولی توان دستیابی به سایر آب های زیر زمینی را ندارد؛ بر خلاف پرسشگر که مانند تشنه ای است که به خزینه های آبی زمین آگاه است و از طریق آگاه است و از طریق حفر آن ، آب زیر زمینی را بر روی زمین آورده ، آب راکد را جاری می سازد و موجودات زنده ی زمین را با آن سیراب می کند .

از آنجا که میان ظاهر جاری و باطن پنهان پیوند کاملی هست ، متدبری که قدرت پرسش گری ندارد، به فکر خودش نمی تواند بسنده کند و از پرسش گر و استنباط کننده ی توانمند روی گرداند و از او بهره نبرد، چنان که بعدا روشن خواهد شد .

ریشه تفاوت در آن است که قرآن مجید مردم را به تدبر در خود فرا می خواند و به آن تشویق می کند، چنان که ترک تدبر را نکوهیده ، دوری از قرآن را سرزنش می کند؛ اءفلا یتدبرون القران اءم علی قلوب اءقفالها .

(216) از این آیه بر می آید : قلبی که از جهل و گناه و دیگر قفل ها پیراسته باشد، بر تدبر در قرآن توانمند است .

گفتنی است : قرآن عینی و امام معصوم علیه السلام از قرآن علمی و نیز قرآن عملی از ایشان جدا نیست . امیر المؤ منین علیه السلام می فرماید : قرآن با مردم سخن نمی گوید و مردم نیز قدرت سخنگویی با او را ندارند؛ تنها کسی که بر این امر قدرت دارد و قرآن نیز با او سخن می گوید، همان امام معصوم علیه السلام است ؛ خداوند، هنگامی رسول خدا را برای هدایت مردم فرستاد که از حضور پیامبران زمان زیادی گذشته بود و ملت های جهان به خواب طولانی فرو رفته بودند و تار و پود حقایق از هم گسسته بود، محتوای رسالت او برای مردم تصدیق کتاب های آسمانی پیش بود و نوری که باید از آن پیروی کنند، همان نور قرآن است .

پس ، آن را به سخن آرید، گر چه هرگز با زبان عادی سخن نمی گوید؛ اما من از سوی شما را آگاه می سازم : بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته ، داروی بیماری ها و نظم و حیات اجتماعی شما بیان شده است ؛ اءرسله صلی الله علیه و آله و سلم علی حین فتره من الرسل ، و طول هجعه من الاءمم و انتقاض من المبرم ، فجاءهم بتصدیق الذی بین یدیه ، والنور المقتدی به . ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق ، و لکن اءخبرکم عنه

: اءلا ان فیه علم ما یاءتی ، و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم . (217)

ظهور کلام حضرت علیه السلام در این است که قرآن مقتدای نورانی است و تاریکی در آن راه ندارد، ولی به جهت شدت نورانیت و اشراقش ، انسان ها توان نظر کردن کامل در آن را ندارند، مگر انسان کامل معصوم علیه السلام که میان او و خداوند سبحان عود نوری وجود دارد .

مانع استنطاق

شدت نورانیت و تلاءلؤ قرآن است که مردم ، تنها از پشت حجاب و پرده ی الفاظ و مفاهیم و صورت های ذهنی و امثال آن به قرآن می توانند بنگرند . از این رو به ملاحم و اخبار غیبی مستور در باطن آن آگاهی ندارند . زیرا آگاهی بر این مطالب در گرو عبور از مرحله ی تدبر و رسیدن به مرحله ی به سخن در آوردن قرآن است و چگونه این عمل برایشان میسر شود ؟

از طرف دیگر، آگاهی از باطن قرآن ، در گرو پایین آمدن قرآن از مقام سر به جایگاه ظهور و سخن گفتن از آن چیزی است که در نهان خود دارد؛ چگونه نااهل به این حقیقت راه می یابد ؟

سبب این حجاب فاصله ی شدت نورانیت قرآن و ضعف عقل های مردمی است که نهایت بهره ی ایشان از قرآن ، تدبر در آن است و از به سخن در آوردن قرآن که در گرو طهارت است ، بهره ای ندارند . زیرا ظاهر قرآن زیبا و منظم است و با تدبر فهمیده می شود، ولی

باطنش عمیق و دور از دسترس است ؛ مگر این که قرآن را به سخن در آورد . با این حال ، عمق باطن آن از تدبر در ظاهر زیبایش و استدلال به آن مانع نمی شود . امیر المؤ منین علیه السلام می فرماید : ای پرسشگری که از صفات خداوند پرسیدی ، بنگر به آنچه قرآن از صفات خداوند والا به تو می نمایاند؛ به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره جو؛ فانظر اءیها السائل ، فما دلک القرآن علیه من صفته تعالی فائتم به و استضی ء بنور هدایته . (218) چون اقتدا به معانی قرآن نشانه ی حجیت ظاهر آن و نیز امکان تدبر در آن استنباط ظواهر آن از قرآن است .

از این رو، مردم را به اندیشیدن در آن فرا می خواند؛ قرآن را بیاموزید که آن بهترین سخن است و در آن بیندیشید که آن بهار قلب هاست و از نورش شفا جویید که آن شفای سینه هاست ؛ آن را نیکو بخوانید که سودمندترین قصه هاست ؛ . . . و تعلموا القرآن فاءنه اءحسن الحدیث و تفقهوا فیه . فانه ربیع القلوب ، و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و اءحسنوا تلاوته فانه اءنفع القصص . (219)

چنان که مردم را به بهره بردن از نصایح آن و هدایت به وسیله ی آن و گوش فرا دادن به سخنان صادق آن تشویق می کند؛ بدانید که قرآن نصیحت کننده ای بی غرض ، و هدایت گری دور از گمراه ساختن و

سخنگویی صادق است . هیچ کس با آن همنشین نمی گردد، مگر آن که چیزی به او افزوده یا چیزی از او کم شود : زیاده ای در هدایت و کاستی در ضلالت . . . ؛ و اعلموا اءن هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل والمحدث الذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن اءحد الا قام عنه بزیاده اءو نقصان ؛ زیاده فی هدی اءو نقصان من عمی . . . . (220)

از آن جا که تدبر در قرآن مورد ترغیب و نیز استنباط احکام از قرآن برای مردم شدنی و پسندیده است ، حضرت علی علیه السلام امام حسن و امام حسین علیه السلام و همه ی فرزندان و اهل خود و هر که را سخنانش به او برسد، به تقوای الاهی و نظم در امور (221) و اصلاح میان افراد و عمل به قرآن سفارش می کند؛ عملی که بستگی به تدبر و استنباط احکام از آن دارد؛ خدا را خدا را درباره ی قرآن رعایت کنید، مبادا دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند؛ و الله الله فی القرآن ، لا یسبقکم بالعمل به غیرکم . (222)

آری ، میزان فهم با تدبر در قرآن کم تر از میزان فهم به وسیله ی پرسشگری از آن است . زیرا متدبر بیش از آن چه از غیب به شهادت جوشیده است ، بهره نمی برد، در حالی که پرسشگر قرآن ، آنچه را در گنجینه ی غیب است ،

تا عالم شهادت استنباط و بیرون می کشد، به گونه ای که او غیب را می بیند و دیگران نمی بینند . چون قرآن تنها با کسی که توانایی سخنگویی با آن را داشته ، سخنانش را می شنود، پنهانی سخن می گوید و مخفیانه نجوا می کند .

هر چند قرآن با کسانی که دارای شرایط تدبر و نیز فاقد موانع آن هستند، با ظاهری زیبا سخن می گوید، ولی باطن عمیق آن در برابر ایشان خاموش بوده ، سخن تازه ای نمی گوید و باب این حدیث تازه را تنها با کسانی می گشاید که آن را به سخن در آورند؛ یعنی قرآن با هر که قدرت و صلاحیت آن را داشته باشد که باطن پنهان آن را به سخن در آورد، سخن می گوید . از این جهت امیر المؤ منین علیه السلام قرآن را چنین می ستاید : . . . قرآن امر کننده و نهی کننده است . خاموش و سخنگو و حجت خدا بر خلق اوست ؛ فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق ، حجه الله علی خلقه . . . . (223)

انسان کامل ، مترجم قرآن

چنان که گذشت گویا کننده ی قرآن علمی باید خود قرآن عینی باشد تا به سخن در آوردن قرآن برای او آسان بوده ، توان شنیدن مناجات قرآن و گوش دادن حدیث نفس را داشته باشد و این قرآن عینی همان عترت طاهره ای هستند و هنگامی که مردم هدایت را پیرو خواهش های نفس کردند، آنان خواهش های نفس را فرمانبردار

هدایت ساختند و زمانی که مردم قرآن را تابع راءی خود کردند، آنان اندیشه ی خود را پیرو قرآن ساختند .

قرآن در عین حال که با تدبر کنندگانش با ظاهری سخن می گوید که برایشان حجت است ، باطن خود را در برابر آنان خاموش می گذارد . پس ناچار باید مترجمی داشته باشد که آن را گویا ساخته ، باطنش را از غیب به شهادت در آورد . از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید : این قرآن خط پنهانی است در میان دو جلد که با زبان سخن نمی گوید و باید مترجمانی داشته باشد و فقط مردانی هستند که از آن سخن می گویند . . . ؛ هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین ، لا ینطق بلسان ، و لابد له من ترجمان ، و انما ینطق عنه الرجال . . . . (224) مراد امام علیه السلام رد حجیت ظاهر قرآن نیست ، وگرنه برای دشمنان از قرآن دلیل و حجت نمی توان آورد .

افزون بر آن که رد حجیت ظاهر با این سخن قرآن ناسازگار است که تدبر در آن و استنباط از آن را روا شمرده است و خبر مخالف قرآن پذیرفتنی نیست ، چنان که از حضرت رضا علیه السلام نقل خواهد شد . پس مراد امام علی علیه السلام آن است که بعضی از مطالب قرآن آشکار است و با تدبر، آن ها را می توان دریافت ، ولی بعضی دیگر ظهور ندارد و در بطن آن است و

تنها از طریق گویا ساختن قرآن به آن ها می توان رسید و این گویا ساختن تنها در توان مفسران الاهی یعنی انسان کامل معصوم است ؛ . . . این قرآن است ؛ پس آن را به سخن در آورید و هرگز سخنی نمی گوید، ولی من از آن به شما آگاهی می دهم ؛ . . . ذلک القرآن فاستنطوه و لن ینطق و لکن اءخبرکم عنه . (225)

ضرورت رجوع مردم به امام

عترت طاهره کسانی هستند که بر گویا ساختن قرآن و شنیدن نجوای آن و آگاهی بر باطن پنهان آن توانمندند و مفسران و مترجمان حقیقی قرآنند و بر مردم واجب است که چون قرآن ، به ایشان نیز رجوع کنند . چون این دو معصوم و قرآن هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند .

از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید : کجا می روید و چگونه باز گردانده می شوید، در حالی که علم ها استوار و نشانه ها آشکار و چراغ های روشن بر پاست ؟ چنین سرگردان به کجا می روید ؟ چرا سرگشته و متحیرید، در حالی که عترت پیامبرتان در میان شما هستند و آنان زمام های حق و پرچم های دین و زبان های صدق هستند ؟ پس آنان را در بهترین جایگاه قرآن جا دهید و چون تشنگان سوزان بر این چشمه ها هجوم آورید؛ فاءین تذهبون و اءنی تؤ فکون و الاءعلام قائمه و الآیات واضحه و المنار منصوبه ؟ فاءین یتاه بکم ؟ و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم اءزمه

الحق و اءعلام الدين و اءلسنه الصدق ؟ فاءنزلوهم باءحسن منازل القرآن و ردوهم ورود الهيم العطاش . (226)

راز انحصار عترت طاهره عليهم السلام در مترجم و گويا گر بودن قرآن آن است كه ميان درجات قرآن امتيازاتى هست ، ولى منزلت عترت طاهره عليهم السلام بهترين جايگاه قرآن است . زيرا درجات قرآن عبارت است از بالاترين مرتبه يعنى پيشگاه خداوند حكيم عليم تا پايين ترين مرتبه يعنى عالم لفظ . عبارت عربى آن نيكو است ، ولى به ناچار ميان مراتب آن تفاوت هايى است ؛ به گونه اى كه بالاترين مرتبه نيكوترين آن است . زيرا به خداوند عليم حكيم نزديک تر است .

جايگاه معصومان همراه با نيكوترين جايگاه قرآن

عترت طاهره عليهم السلام رازهاى نهانى قرآن را مى دانند و بر گويا ساختن اخراج غيب آن به شهادت توانمندند . زيرا جايگاه ايشان همان برترين جايگاه قرآن است و از تمايز ميان فهم قرآن از طريق تدبر و درک آن از طريق استنطاق ، معناى فرموده ى حضرت رضا عليه السلام روشن گردد .

در جلسه اى ماءمون از حاضران پرسيد : معناى آيه ى : ثم اءورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا (227) را براى من بازگو كنيد . علما در پاسخ او گفتند : منظور خداوند همه ى امت است . ماءمون گفت : اى ابا الحسن شما چه مى گوييد ؟ حضرت رضا عليه السلام فرمودند : سخن آنان را نمى پسندم ، بلكه مى گويم : مراد خداى بزرگ از اين آيه عترت طاهره اند؛ لا اءقول كما قالوا، و

لکن اءقول : اءراد الله تبارک و تعالی بذلک العتره الطاهره .

ماءمون گفت : چگونه مراد عترت باشد، بدون در نظر گرفتن امت ؟ حضرت رضا علیه السلام پاسخ دادند : اگر امت مراد باشد، باید همه آنان به بهشت بروند . به دلیل فرموده ی خداوند؛ برخی از آنان بر خود ستم می کنند و برخی دیگر میانه رو و گروه سومی به توفیق الاهی جزو پیشتازان صحنه های زیبایی ها هستند، این است همان تفضل بزرگ . سپس ایشان را در بهشت قرار داد و بهشت قرار داد و فرمود : باغ های جاویدانی که در آن در آیند . پس وراثت تنها برای عترت طاهره است ؛ لو اءراد الاءمه لکانت باءجمعها فی الجنه لقول الله : فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر (228) ثم جعلهم فی الجنه فقال عز و جل : جنات عدن یدخلونها فصارت الوراثه للعتره الطاهره لا لغیرهم .

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ایشان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتابش چنین می ستاید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا . (229) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی آنان فرمود : من دو چیز گرانبها میان شما وا می گذارم ؛ کتاب خدا و اهل بیتم ، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا بر کنار حوض نزد من آیند . پس مراقب باشید که پس از من چگونه با

این دو رفتار خواهید کرد .

ای مردم ، شما به ایشان علم نیاموزید . زیرا اینان از شما داناترند؛ هم الذین وصفهم الله فی کتابه ، فقال : انما یرید الله . . . و هم الذین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اءهل بیتی ، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ، اءنظروا کیف تخلفونی فیهما، یا اءیها الناس لا تعلموهم فانهم اءعلم منکم . . . .

در پایان حضرت رضا علیه السلام فرمود : خدای عزیز جبار در کتاب محکمش عترت را بر مردم برتری داده است ؛ ان الله العزیز الجبار فضل العتره علی سائر الناس فی محکم کتابه . ماءمون گفت کجای کتاب خدا آمده است ؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند : در این فرموده ی خدای متعالی : ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین * ذریه بعضها من بعض . . . . (230)

عترت ، وارثان قرآن

حضرت رضا علیه السلام برای اثبات این که عترت طاهره علیهم السلام وارثان قرآن و برگزیدگان الاهی و کسانی هستند که در تقسیم غنایم کنار خداوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سهم می برند، به آیات متعددی استدلال فرمودند؛ مانند : انما غنمتم من شی ء فاءن لله خمسه و للرسول و لذی القربی (231) و نیز در برابر اطاعت مردم از ایشان با خدا و رسول به آیه

ی : اءطیعوا الله و اءطیعوا الرسول و اءولی الاءمر منکم (232) و در تساوی ولایت خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره علیهم السلام به آیه ی : انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤ تون الزکوه و هم راکعون (233) استناد کرده است .

آری شگفت آور است که خداوند نعمت های بزرگی بر اهل این بیت عطا کرده است ؛ هنگامی که سخن از صدقه به میان می آید، خداوند خود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان را از بهره بردن از صدقه منزه می داند و می فرماید : انما الصدقات للفقراء . . . . (234) پس مباحث پیش گفته توضیحی برای این کلمات نورانی رضوی است که درود خدا و ملائکه اش بر گوینده ی آن ها باد .

از آن رو که پرسشگری از قرآن نسبت به تدبر در آن امتیاز دارد و نیز تدبر کننده در آن صرفا مانند شنونده است و توان سخن گویی با قرآن و گویا ساختن آن را ندارد و نیز گویا کننده ی قرآن فقط شنونده نبوده ، بلکه با آن گفت و گو و مشورت می کند، با آن سخن می گوید و از آن می پرسد و پاسخ می طلبد .

مشکلات را بر آن عرضه داشته ، تقاضای حل آن ها را می کند، از فضل آن مساءلت کرده ، به آن چنگ می زند و از آن پس درجه به درجه با آن

بالا می رود، تا آن که همراه با یکدیگر به سر منشاء خود باز گشته ، به سوی خدای متعالی بالا می روند و هر دو با هم در هر چه که از آن پدید آمدند، ناپدید می گردند؛ چنان که مقتضای معیت مطلقه ای که از جدایی در هر مرتبه از مراتب نزول و صعود ابا دارد، چنین است .

نیز روشن گردید که تدبر در قرآن برای سایر مردم شدنی است ، اما گویا ساختن آن برای آن ها شدنی نیست ؛ بلکه گویا سازنده ی آن همان انسان کامل معصوم علیه السلام است .

با این مقدمه ، روشن می شود که اولا ضرورتا مردم به ایشان نیازمندند؛ ثانیا عترت طاهره که کامل ترین مردم اند، وارثان کتاب عزیزند؛ ثالثا ایشان اهل ذکر هستند که بر مردم واجب است از ایشان بپرسند؛ رابعا ایشان پیشی گیرندگان در نیکی ها السابقون بالخیرات هستند و مانند این اوصاف کامل که خداوند در کتاب خود شمار اندکی از انسان ها را با آن ها ستوده است .

حضرت رضا علیه السلام مصادیق آن را در این فرمایش بیان کرده اند : ما اهل ذکر هستیم و مردم باید از ما بپرسند؛ نحن اءهل الذکر و نحن المسؤ ولون . وشاء می گوید : به حضرت علیه السلام گفتم : پس شما سؤ ال شوندگان هستید و ما سؤ ال کنندگان ؟ حضرت فرمودند : آری . گفتم : پس بر ما واجب است که از شما بپرسیم ؟ حضرت فرمودند : آری ، گفتم : آیا بر شما

واجب است که به ما پاسخ می دهیم ، وگرنه ، نه . آیا این سخن خداوند را نشنیده ای که این عطای ماست ؛ آن را بی شمار ببخش یا نگه دار؛ لا، ذاک الینا، ان شئنا فعلنا و ان لم نشاء لم نفعل ، اءما تسمع قول الله تبارک و تعالی : هذا عطاؤ نا فامنن اءو اءمسک بغیر حساب . (235)

این فرموده ی حضرت اگر بخواهیم پاسخ می دهیم ، وگرنه ، نه کاشف از اختیار ایشان است که در غیر حوزه ی بیان احکام و تکلیف است . زیرا در این مورد جایی برای اختیار نیست و تعلیم و امر به معروف و نهی از منکر بر ایشان واجب است . چنان که از استشهاد ایشان به این فرموده ی خداوند : هذا عطاؤ نا روشن می شود . چون آیه به عطایای استحبابی نظر دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان منت نهادن و اعطا و میان منت نگذاردن و امساک مخیر است ؛ ولی در اصل حکم و بیان رسالت چنین اختیاری ندارند و ابلاغ رسالت بر ایشان واجب است .

همچنین حضرت رضا علیه السلام مصادیق سایر اوصاف کمالی را که قبلا اشاره شد، بیان فرمودند . احمد بن عمر در مورد این آیه ین ثم اءورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (236) از ایشان پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند : فرزندان فاطمه علیها السلام ، و پیشی گیرنده به خیرات و نیکی ها امام است و نیز میانه رو کسی است که

امام را می شناسد، ظالم به خویشتن کسی است که او را نمی شناسد؛ ولد فاطمه علیها السلام ، و السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف بالامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام . (237)

در امان بودن قرآن از راهیابی باطل به آن

اکنون که تفاوت جوهری تدبر در قرآن و گویا ساختن آن روشن گردید، تمایز تفسیر شخص تدبر کننده در قرآن و تفسیر امام معصوم علیه السلام که قرآن را به سخن در می آورد، نیز روشن می شود . چون متدبر، قرآن را با اسم و رسم که تنها نشانی از امور عرضی است و نیز نشانه هایی که غالبا ظن آور است ، محتوای قرآن را تفسیر می کند؛ اما استنطاق کننده ، قرآن را از طریق حد منطقی که خبر از جنس و فصل ذاتی می دهد، و نیز مقومات فاعلی و علت های هستی بخش که یقین آورند، قرآن را تفسیر می کند .

حسن بن علی علیه السلام می فرماید : ما حزب پیروز خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاک ایشان هستیم . ما یکی از ثقلین هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امتش وا نهاد، همراه کتاب خداییم که تفصیل هر چیزی در آن است و از پیش رو و پشت سر باطل به آن راه نمی یابد .

پس در تفسیر آن باید به ما اطمینان کنید، ما تاءویل آن را با گمان دریافت نمی کنیم ، بلکه به حقایق آن یقین داریم . پس از ما پیروی کنید که

طاعت ما واجب است . زیرا کنار اطاعت خداوند و رسولش بیان شده است ؛ نحن حزب الله الغالبون و عتره رسول الله الاءقربون ، و اءهل بیته الطیبون الطاهرون ، و اءحد الثقلین الذین خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی اءمته ، والتالی کتاب الله الذی فیه تفصیل کل شی ء، لا یاءتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه . فالمعول علینا فی تفسیره ، لا نتظنی تاءویله ، بل نتقین حقائقه ؛ فان طاعتنا مفروضه اذ کانت بطاعه الله عز و جل و رسوله مقرونه . . . . (238)

راز حفظ قرآن از راه یافتن باطل به آن از هر طرف ، آن است که خدای متعالی از پیش روی قرآن و نیز از پس آن ، مراقب است تا این که بداند فرو فرستندگان قرآن رسالت پروردگارشان را می رسانند چنان که بحث آن گذشت و راز یقین عترت طاهره به همه ی جزئیاتی که در قرآن آمده است ، همان معیت مطلقه ای است که مقتضای آن جدایی ناپذیری قرآن از عترت طاهره در هر درجه ای از درجات قرآن است . چنان که عترت طاهره نیز در هیچ جایگاهی از قرآن جدا نمی شود . از این رو به آنچه در قرآن آمده است ، با علم آشکار آگاهی دارند و از آن بدون هیچ تردیدی خبر می دهند .

بنابراین باید در فهم قرآن و تفسیر آن به عترت طاهره تکیه کرد و در تاءویل و سؤ ال از

باطن قرآن نیز به ایشان اطمینان داشت . اقتضای معیت آن است که با سنت عترت طاهره ، همان گونه رفتار شود که با همه ی شئون قرآن کریم معامله می شود؛ بدین معنا که در فهم آثار ایشان به قرآن رجوع کرده ، کلمات ایشان به قرآن عرضه شود، تا مخالف و مباین با آن نباشد و تبیین و تاءویل و تفسیر به مخالفت و تباین با آن نینجامد . چون مباین قرآن باطل است و قطعا کسی که هر جا حق باشد، او نیز هست به گرد حق می چرخد گوینده ی این کلام نمی تواند باشد . چون باطل ضد حق است .

همانندی سنت با قرآن در داشتن متشابهات

حضرت رضا علیه السلام به بعضی از لوازم همراهی قرآن و عترت طاهره چنین اشاره می کند : کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند، به صراط مستقیم هدایت یافته است ؛ من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم . سپس می فرمایند : در روایات ما نیز چون قرآن ، متشابه و محکم هست . پس باید متشابه آن را به تحکیم آن برگردانید و بدون توجه به محکمات از متشابهات پیروی نکنید، وگرنه گمراه می شوید؛ ان فی اءخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن ، فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتعبوا متشابهها دون محکمها فتضلوا . (239)

قرآن از متشابهاتی در سایه ی محکمات ام الکتاب ترکیب یافته است و حکمت آن بر بسیاری پوشیده است و با فرض آن که عترت طاهره و سنت ایشان همراه قرآن

است ، پس باید روایات ایشان نیز از این حکمت برخوردار باشد .

همان گونه که فهم قرآن شرایط زمینه ساز و موانعی بازدارنده دارد، شناخت سنت نیز نیازمند اسبابی است که زمینه ی شناخت را فراهم آورد و نیز موانعی دارد که از راه شناخت را می بندد که از این موانع به قفل های قلب یاد می شود؛ چنان که بعضی از قرآن بعض دیگر را تفسیر می کند و بعضی به وسیله ی بعض دیگر سخن می گوید، بعضی از سنت نیز بعض دیگر را تصدیق می کند و چنان که سنت عهده دار تفسیر قرآن است ، پس از عرضه ی سنت به قرآن ، قرآن نیز آن را تاءیید کرده ، و آن را استوار می سازد . چون قرآن ترازوی عدالتی است که خداوند آن را از پیش رو و پشت سر نگهبانی فرموده است .

از این رو جعل و افترا و تحریف به آن راه ندارد . زیرا قرآن سخنی نیست که از سوی غیر خدا به دروغ بافته شده باشد؛ برخلاف سنت که جعل و افترا و تحریف در آن راه دارد . چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین منی خطبه ای خواند و فرمود : ای مردم ، آنچه از من به شما رسید، در صورتی که با کتاب خدا موافق بود، من آن را گفته ام و آنچه مخالف کتاب خدا بود، من نگفته ام ؛ اءیها الناس ما جاءکم غنی یوافق کتاب الله فاءنا قلته ، و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم

اءقله . (240) زیرا ظاهر کلام آن است که جعل و تحریف در سنت شدنی است ، به خلاف قرآن که تحریف و جعل در آن راه ندارد .

علت این که آنچه مخالف و مباین با قرآن باشد، گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز گفتار هیچ یک از عترت طاهره نیست ، آن است که اختلاف و تباین میان کلام قرآن و کلام معصوم علیه السلام سبب جدایی ایشان علیهم السلام از قرآن و نیز جدایی قرآن از ایشان علیهم السلام می گردد، در حالی که این دو قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند . زیرا آنچه با حق مباین است ، قطعا باطل است ؛ فماذا بعد الحق الا الضلال . (241)

همراهی همیشگی انسان کامل با قرآن

بی تردید قرآن از آغاز تا فرجام نزول حق است ؛ و بالحق اءنزلناه و بالحق نزل (242) و ضرورتا باطل از حق جداست . اگر از عترت چیزی مباین و مخالف قرآن سرزند، ضرورتا از قرآن جدا می شوند و بطلان این افتراق و جدایی واضح است ؛ چنان که ضرورت تلازم جدایی ناپذیری قرآن و عترت روشن است . پس اگر افتراق باطل باشد تالی قیاس مقدم آن ، یعنی سر زدن چیزی از عترت که مخالف با قرآن باشد نیز باطل است بیان تلازم : اگر چیزی از عترت صادر شود که با قرآن مخالف باشد، باید میان قرآن و عترت جدایی باشد، ولی با استناد به حدیث ثقلین ، تالی باطل است ؛ یعنی جدایی نیست . پس

قطعا مقدم هم باطل می شود؛ یعنی از عترت طاهره علیهم السلام سخنی مخالف با قرآن صادر نمی شود .

از این رو، حضرت رضا علیه السلام فرمود : اگر روایات با قرآن مخالف باشد، من آن را تکذیب می کنم ؛ اذا کانت الروایات مخالفه للقرآن ، کذبتها . (243) این حدیث را هنگامی بیان فرمودند که ابو قره در بحث امتناع رؤ یت خداوند به حضرت علیه السلام گفت : پس شما روایات را تکذیب می کنید ؟ و ابو قره و مثل او این مطلب را نمی دانست .

همتا و مصاحب قرآن همان انسان معصوم ، یعنی عترت طاهره علیهم السلام هستند، نه روایات . زیرا روایات چون قرآن معصوم و بی خطا نیستند تا صلاحیت آن را داشته باشند که همتای قرآن باشند و غیر معصوم مصاحب معصوم نمی شود . زیرا لازمه ی معیت معیاری است که زمینه ی آن را فراهم آورد و جامعی لازم است که دو همراه در آن جمع شوند .

پس اگر روایات از دس و تحریف مصون نباشند، با قرآنی که از هر جهت مصون و محفوظ است ، نمی تواند همراه باشند؛ اما عترت پیراسته از آلودگی هایی چون جهل و انحراف و طغیان و سهو نسیان که به واسطه ی عنایت خداوند سبحان به این مقام رسیده اند، شایستگی همتایی قرآن را دارایند . چنان که قرآن نیز همتای آن هاست و هرگز چیزی که مباین و مخالف قرآن باشد، از آن ها سر نمی زند . زیرا معصوم علیه السلام صراحتا روایاتی

را که با قرآن مخالف است ، دروغ می شمارد . چون در بعضی از روایات دست برده شده است .

نیز همان گونه که دس و جعل به قرآن علمی راه ندارد، به قرآن عینی یعنی امام معصوم علیه السلام نیز نفوذ نمی کند .

بنابراین ، چنین روایاتی قطعا از امام معصوم علیه السلام صادر نشده است . زیرا آنچه با قرآن مباین است ، قطعا با عترت طاهره نیز مباین است و به علت یگانگی ملاک و معیت و تضاد، ضد یکی از دو همراه ضد دیگری نیز هست . پس آنچه ضد قرآن است ، با عترت طاهره نیز ضدیت دارد، حتی اگر ظاهرا به ایشان منتسب باشد .

همچنین شدنی نیست چیزی که با یکی از دو امری که دارای تمام وجوه اشتراک حقیقی هستند، ضدیت داشته باشد، ولی با امر دوم ضد نباشد؛ با آن که ملاک اشتراک آن ها هم محفوظ است . چنان که قرآن و عترت طاهره علیهم السلام نیز واجد کلیه ی وجوه اشتراک حقیقی هستند و همواره این ملاک اشتراک در میان آن ها هست . پس نمی شود آنچه ضد قرآن است ، با عترت طاهره علیه السلام موافق و همراه باشد .

تشویق قرآن به تحقیق و دور انداختن آرزو

پس از روشن شدن شرایط و موانع شناخت قرآن و تفاوت تدبر در قرآن و پرسشگری از آن برای تدبر باید از پرسشگر آن ، یعنی انسان کامل معصوم علیه السلام کمک گرفت ، با اعتراف به این که همگی از سوی خداوند سبحان است حال می گوییم ،

هر چند بعضی از مضامین قرآن مبتنی بر تعبد بر محض است ، ولی معارف اولیه ی آن بر جمیع مراتب یقین ، علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین پایه گذاری شده است ؛ گر چه یقین کم ترین چیزی است که میان مردم قسمت شده است و شمار اندکی از انسان ها از آن بهره مندند و رزقی از آن نصیب آنان نگشته است .

حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ایمان یک درجه از اسلام بهتر است و تقوا یک درجه از ایمان . چیزی برتر از یقین به بنی آدم عطا نشده است ؛ ان الایمان اءفضل من الاسلام بدرجه ، والتقوی اءفضل من الایمان بدرجه و لم یعط بنوآدم اءفضل من الیقین . (244)

بنیاد زندگی انسان

از قرآن کریم بر می آید که یکی از بارزترین مصادیق استوارترین راه که قرآن به آن هدایت می کند، پایه گذاری زندگی بر پایه ی تحقیق و پرهیز از هر آرزوی دروغین و غلط است که بر پایه ی عقل یا نقل قطعی نباشد . زیرا انسان در هر جایگاهی که باشد، از ره آوردهای عقل و وحی برخوردار است که او را به راه راست هدایت می کند .

از این رو، باید در زندگی خود حق جو باشد؛ چه تابع و مطیع باشد تا پیشوا و فرمانده ؛ و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید . (245) چون ظهور آیه در آن است که جاهلی که در جهل خود مقلد است ، درباره ی خدا از روی

جهل تقلیدی به جدال بر می خیزد و از هر شیطانی که او را رهبری کند و بر او برتری یافته ، زمامش را به دست گیرد، پیروی می کند . پس هر پیروی به جهت در امان ماندن از اطاعت هر رهبر شیطانی که از فرمان خدا سرپیچی می کند، گریزی از تحقیق ندارد . جاهل در تقلیدش حق ندارد از مقلد دیگری مثل خودش تقلید کند، بلکه ناگزیر است که در تقلیدش محقق باشد تا اطاعتش را به علم حقیقی مستند سازد، نه به گمان تقلیدی . زیرا چنین گمانی برای راهیابی به حق سودمند نیست . پس بر پیرو مطیع واجب است که تحقیق کند، تا در سرگردانی اطاعت از آن شیطان سرکش واقع نشود که بر او فرض شده ، هر کس او را ولایت بپذیرد، حتما گمراهش می کند و به عذاب سوزان جهنم می کشاند .

ضرورت تحقیق کردن پیشوای مطاع و ضرورت تحقیق کردن کسی که دیگران از او اطاعت می کنند، از این آیه ی شریفه روشن می شود : و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر * ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی و نذیقه یوم القیمه عذاب الحریق . (246) زیرا بر پایه ی ظهور آیه ، جاهلی که پیشوای غیر خود می شود، بدون داشتن آگاهی عقلانی و وحی آسمانی درباره ی خداوند به جدال می پردازد؛ آنگاه از آن روی می گرداند، گویا حقی نیست که به آن اعتنایی کند و وحی

ای نیست که نزد آن خاضع باشد و پیشوایی می شود که جاهلان او را پیروی می کنند و چنین پیشوایی آنان را به گمراهی می کشاند .

بنابراین ، مردمان نباید از پیشوایی فرمان برند، مگر پس از احراز آگاهی و هدایت او، و این در گرو تحقیقی است که قرآن جوامع بشری را به سوی آن فرا می خواند .

دشمنی پیشوا و پیرو در روز قیامت

آیا کسی که در هر موقعیتی اساس کارش را بر تحقیق بگذارد، بهتر است یا آن که اساس او بر مبنای تقلیدی است که بر لب پرتگاه است و پس از آن در آتش جهنم سقوط می کند ؟ چنان که خداوند در هر دو آیه به آن بیم داده است . پس نه جاهل فرمانبر و نه جاهل فرمانده از آتش جهنم خلاصی نمی یابد، بلکه آن جا نیز با یکدیگر به دشمنی می پردازند؛ عده ای از آن ها از گروهی دیگر بیزاری می جویند؛ یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اءطعنا الله و اءطعنا الرسولا * و قالوا ربنا انا اءطعنا سادتنا و کبراءنا فاءضلونا السبیلا * ربنا اتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا . (247) اما این آرزو به حال آنان سودمند نیست ، پس از این که در دنیا علیه آنان دلیل آورده شده که شما باید با وجود شرایط و حصول نتیجه ، تحقیق می کردید .

آنان درخواست می کنند که خداوند عذاب بزرگان و پیشوایان آنان را چندین برابر کند، ولی این خواسته نفعی به آنان نمی رساند . زیرا خود ایشان چون پیشوایانشان عذابی

مضاعف دارند؛ قال ادخلوا فی اءمم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار کلما دخلت اءمه لعنت اءختها حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا قالت اءخریهم لاولیهم ربنا هؤ لاء اءضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف و لکن لا تعلمون * و قالت اءولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون . (248)

بر اساس این آیه ، هر دو گروه ، یعنی تابع جاهل که در تبعیت مقلدانه عمل کرده است و نیز پیشوایان جاهل که رهبری نابجا را به دست گرفته اند، هر دو شایسته ی عذاب مضاعف هستند، با آن که پایه ی اصل قطعی قرآنی ، هر حسنه ای پاداش مضاعف می گیرد، ولی جزای هر بدی مانند آن است ، نه بیش تر .

شاید سؤ الی مطرح شود که به چه دلیل آنان دو برابر عذاب می شوند ؟ راز مطلب در این است که تابع مقلد در اطاعت و تبعیت خود، دو کار بد انجام داده است : معصیت خارجی که در آن با پیشوای خود مشترک است ، یعنی سجده کردن برای بت یا گناهان دیگر؛ پذیر ولایت امام ظالم ، با آن که عقل و وحی به وجوب مبارزه با پیشوایان کفر و طغیان و دفع شر و رفع ظلم آنان دستور می دهند .

همچنین پیشوایی که مردم را از روی نادانی به تبعیت از خود فرا می خواند، مرتکب دو بدی شده است : معصیت خارجی و حکومت ظالمانه بر مردم . پس هر یک از فرمانروا و فرمانبر که در آتش

هستند، عذاب مضاعف می چشند و در آن جا آرزو هیچ اثری ندارد؛ اگر چه فرمانبران دوست دارند که به دنیا باز گردند و از پیشوایان سرکش خود بیزاری جویند، چنان که در روز قیامت هنگامی که عذاب را می بینند، از آنان اعلام بیزاری می کنند؛ اذ تبراء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و راءوا العذاب و تقطعت بهم الاءسباب * و قال الذین اتبعوا لو اءن لنا کره فنتبراء منهم کما تبرءوا منا کذلک یریهم الله اءعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار . (249)

نتیجه : حیاتی که قرآن مجید مردم را به سوی آن هدایت می کند، بر پایه ی تحقیق استوار است ، نه آرزو . زیرا تمنا در دنیا و آخرت هیچ سودی ندارد . چون نظام تدبر و تحقیق بر هر دو، عالم و عوالم میان آن دو، با حفظ تمایز ملکی و ملکوتی بودن ، حاکم است و نظام استرسال و آرزو جایی ندارد . از این رو امیر المؤ منین علیه السلام می فرماید : از اعتماد کردن بر آرزو بپرهیز . چون سرمایه ی احمق است ؛ ایاک والاتکال علی المنی ، فانها من بضائع النوکی . (250)

محور تفکر و تصدیق و تکذیب

اساسا قرآن حکیم همگان را به تحقیق دعوت و از اعتماد به چیزی بدون تحقیق ، نهی می کند . اسامی و عناوین و القاب و اموری از این قبیل که بیانگر امور بیرون از محدوده ی ذات و حوزه ی جوهر ذات انسانی است ، از چیزی کفایت نمی کند، بلکه باید در محتوای قرآن تدبر

کرد و به کلام گویا کننده ی آن یعنی مولایمان حضرت رضا علیه السلام گوش فرا داد .

قرآن مصرانه عقل را مدار تفکر و تصدیق و تکذیب می داند و بر این باور است که حیات و زندگی پاکیزه ، فقط برای کسی است که کان له قلب اءو اءلقی السمع و هو شهید . (251) در عین حال می فرماید : ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اءجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون . (252)

از این آیه و آیات مشابه آن بر می آید : مردمی که به طور کلی خداوند و بازگشت به سوی او را انکار نمی کنند و لات و عزی را نمی پرستند و نمی گویند : حیات ما تنها همین دنیاست و تنها روزگار است که ما را هلاک می کند و اعتراف اجمالی دارند که پروردگاری هست و به سوی او باز می گردند، آنان گروه گروه شده اند و هر گروهی به آن چه در نزد خویش دارد، خشنود است و گمان می کند که تنها او نجات یافته است نه دیگران ، و به یکی از عنوان های مخصوص به خود که در آیه ی شریفه مطرح شده ، بسنده می کند .

اینان باید بدانند خداوندی که اندازه ی هر چیزی در دست اوست و ملاک هلاکت و نجات را تعیین می کند، فرمود : هیچ یک از این اسامی فایده ندارد و هرگز اساس پاداش الاهی نیست .

زیرا پاداش بر سه محور اصلی استوار است که همه ی انسان ها از بالا تا پایین در آن یکسانند . این اصول عبارت است از معارف اولیه ای که اسلام ، تنها دین نزد خداوند، بر آن ها بنا نهاده شده است و نیز معارفی که پیامبران از جانب خداوند آورده اند، بدون آن که میانشان از این جهت تفاوتی باشد .

ملاک اجر الاهی

این اصول عبارت است از :

1 . اعتقاد به خداوندی که دارنده ی همه ی کمالات است ؛ کمالاتی که از جهت اطلاق ذاتی خود احتمال هر گونه شریک و همتا و ضد و یاور و امثال آن را نفی می کند .

2 . اعتقاد به روز آخرت که همه ی مردم در آن روز به سوی خداوند باز می گردند و دارای مواقف شناخته شده است .

3 . اعتقاد به وحی و رسالت و شریعت ، همراه با عمل بر طبق موازین شریعت ؛ یعنی اصلی که در قرآن با عنوان صالح از آن یاد شده است . کسی که در قرآن تدبر کند و با آن آشنا گردد، در می یابد که قرآن عملی را صالح می شمرد که بر شیوه ی منسوخ باطل شده باشد یا مطابق شریعتی باشد که زمان آن تمام شده ، آن عمل در نزد قرآن عمل صالح به حساب نمی آید؛ ولی امور کلی ای که عقل به آن ها دست می یابد و وحی مشترک میان پیامبران آن را امضا می کند، چون نیکی عدل و احسان و راستی و ایثار و

امانت داری و تواضع و امثال آن نزد هر پیامبر و وصی ای ، صفت و عمل صالح به حساب می آید . اصطلاحا به این امور مستقلات عقلیه گفته می شود . زیرا عقل جدای از وحی ، حسن و صلاحیت آن ها را در می یابد .

آری ، عمل صالح در اصطلاح قرآن عبارت است از عمل مطابق با آنچه از طریق وحی حاکم در زمان خویش رسیده است و مسلما مطابقت عمل با چنین میزانی نیازمند آگاهی از آن و اعتقاد قلبی با آن است و این همان اعتقاد به وحی و نبوت است که در اصل سوم به آن اشاره شد .

این اصول سه گانه - در هر زمانی محقق شود - اجر و پاداش الاهی را در پی دارد، با آن حال که ترس و اندوه را نیز از بین می برد و گذشتگان و آیندگان در آن یکسانند . در شناخت این اصول از به کار گیری برهان عقلی گریزی نیست ، به گونه ای که در آن برای تقلید از دیگران مجالی نیست . چون مردم در این زمینه با یکدیگر مساویند، اگر چه از جهت دریافت تحقیق و مراتب جست و جو نیز اجمال و تفصیل ، شدت و ضعف با یکدیگر اختلاف دارند . از این رو دلیل ندارد که سعادت را به عنوانی منحصر دانسته ، عنوان دیگر را فاقد آن بدانیم .

بنیان فکری یهود و نصاری

بر اساس این شنگ بنا، قرآن علیه ادعاهای پوچ و آرزوهای دروغین هر حزب و گروه داوری می کند . چون

هر یک از این احزاب ادعا می کند که تنها او اهل سعادت و اهل بهشت است نه دیگران ، و از احزاب دیگر راضی نمی شود، مگر آن که از حزب او پیروی کند و نیز ادعا می کند که حزب او به خداوند سبحان نزدیک است و غیر از او از خدای متعالی دور است و دیگران حق برتری یافتن بر او را ندارند، ولی او با دیگران هر گونه که خواست می تواند رفتار کند؛ و قالوا لن یدخل الجنه الا من کان هودا اءو نصاری تلک اءمانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین . (253)

منطق یهود انحصار و اختصاص بهشت برای یهودیان است و غیر از یهودی کسی داخل بهشت نمی شود، چنان که ادعای نصاری نیز انحصار بهشت برای نصرانی است و جز نصرانی کسی نباید آرزوی بهشت را در سر بپروراند؛ و قالت الیهود لیست النصاری علی شی ء و قالت النصاری لیست الیهود علی شی ء و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون . (254)

هر یک از این دو فرقه دیگری را طرد می کند، با این که کتاب الاهی آنان ، حکم نمی کند که ملاک نجات ، عنوان و اسم و مانند آن است ؛ ولی اینان با در دست داشتن آن کتاب الاهی که بر خلاف توهم آنان حکم کرده است ، از روی نادانی گروه دیگر را نفی می کنند؛ چنان که غیر از ایشان یعنی جاهلانی که کتاب آسمانی هم ندارند و صاحب شریعت الاهی نیستند

مدعی این ادعای بی برهان هستند .

توهم انحصار سعادت و بهشت ویژه ی یک فرقه ی خاص نیست ، بلکه در اندیشه ی همه گروه ها وجود دارد تا جایی که همه ی فرقه ها غیر از خود را رد می کنند؛ و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اءهوائهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر (255)؛ یعنی یهود و نصاری از رسول و امت او راضی نمی شوند، مگر این که از اسلام برگردند و یهودی و نصرانی شوند و همان گونه که هر یک از این دو فرقه به بطلان و بی بنیاد بودن فرقه ی دیگر حکم می کند، درباره ی اسلام و مسلمین نیز به بی پایگی آن حکم می دهد .

این آرزوی دروغین آنان را به این ادعا رسانده است که تنها اینان خداوند و دین او را می شناسند - نه دیگران - حقیقتا اینان پسران و دوستان خدایند، ولی خداوند سخن آنان را چنین رد می کند : و قالت الیهود و النصاری نحن اءبناء الله و اءحباؤ ه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل اءنتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و لله ملک السموات و الاءرض و ما بینهما و الیه المصیر . (256) چون اگر یهودیان و مسیحیان دوستان خدا بودند، ایشان را به سبب گناهانشان عذاب نمی کرد یا اصلا گناه نمی کردند تا عذاب شوند . پس اینان مانند افراد دیگرند و هر حکمی که

برای دیگران هست ، برای اینان نیز جریان دارد .

بر اساس نظام عدل عمومی الاهی ، ملاک پاداش و نجات از آتش ، اصول سه گانه ی پیشین است ، بدون آن که میان احزاب مختلف امتیازی باشد .

امت خطاکاری که خویش را در رستگاری و دیگران را در هلاکت می بیند، مسلما در تاریکی گمراهی و ضلالت غوطه ور است ؛ به گونه ای که بینایی اش را از دست داده است و چنین امتی خیال می کند، بنیانگذار آیین توحیدی که ره آورد همه ی پیامبران و اولیاست ، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز هم کیش اوست و تنها آنان بر شیوه و دین اویند؛ اءم تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاءسباط کانوا هودا اءو نصاری قل ءانتم اءعلم اءم الله و من اءظلم ممن کتم شهاده عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون ، (257) و چون خیال می کنند تنها آنان بر حق و شریعت پیامبران هستند نه دیگران ، چنین می پندارند که راه خداوند راهی جز یهودیت یا نصرانیت نیست و تنها این دو بر مسیر ابراهیم علیه السلام هستند .

خدای متعالی پندار آنان را رد می کند و راه آنان را ضد آیین ابراهیم علیه السلام می داند و آیین ابراهیمی را تنها راه مستقیم بهشت و نجات دهنده از دوزخ می نامد؛ و قالوا کونوا هودا اءو نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین . (258)

خداوند سبحان در این آیات بیان می کند که بنیان اینان بر پایه ی جهل

و آرزوست . در صورتی که اگر آگاه می شدند و تحقیق می کردند، چنین سخنانی نمی گفتند؛ قل هاتوا برهانکم (259) دلایل خود را بر ادعای پوچ خود، آشکار سازید؛ یعنی اگر ادعایی با برهان همراه نباشد، شنیدنی نیست و فقط آرزویی است نادرست . چنان که در رد ادعای آن ها می فرماید : تلک اءمانیهم (260) و کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم (261)؛ یعنی گفتار اهل کتاب چون سخن جاهلان است .

زیرا کسی که به کتاب آسمانی خود توجه نمی کند و آن را پشت سر می اندازد، مانند جاهلانی است که کتاب آسمانی ندارند . این پاره ای از آرزوهای آنان است .

شرط دستیابی به بهشت

از آنجا که قرآن حکیم به استوارترین طریق هدایت می کند، پس سخنی نمی گوید، مگر آن که همراه متن برهان بیان کند؛ چه در این سخن کمالی را برای چیزی ثابت کند یا از آن نفی کند و هیچ سخنی را بر مبنای عنوان و اسم و انتساب به کتاب پایه گذاری نمی کند . از این رو در هیچ جای قرآن دیده نمی شود که کسی بهشتی خوانده شود یا از آتش جهنم در امان بماند، مگر این که دارای دو صفت باشد؛ حسن فاعلی یعنی شخص مؤ من باشد و حسن فعلی یعنی عمل صالح انجام دهد . چنان که هیچ کس به آتش تهدید نمی شود، مگر این که یکی از این دو صفت را نداشته باشد، یعنی ایمان ندارد یا مؤ من است ، ولی در ایمان خود خیر و

عمل صالح کسب نکرده است .

بنابراین ، قرآن درباره ی این که هر فرقه ای به طور مطلق مدعی نجات خود است و نیز به طور مطلق ادعا می کند که هر فرقه ای غیر از او بی بنیاد بوده ، بلکه به حکم عدل محکوم به هلاکت است ، بر اساس مبانی خود حکم کرده است .

معیار وجود و عدم سعادت و نجات از آتش دوزخ ، وجود و عدم آن اصول سه گانه است اعتقاد به خداوند و معاد و نبوت که به عم صالح بینجامد؛ قل یا اءهل الکتاب لستم علی شی ء حتی تقیموا التوریه و الانجیل و ما اءنزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا منهم ما اءنزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تاءس علی القوم الکافرین . (262) اگر اهل کتاب ، کتاب آسمانی خود و آنچه را که از سوی پروردگارشان نازل شده است ، بر پا دارند، در خیر و کمال به سر می برند و درهای رحمت و جمال به روی آنان گشوده می شود .

اقامه ی کتاب آسمانی تعبیری اجمالی است ، از آنچه در دو آیه ی سوره های بقره و مائده به تفصیل بیان شده است ؛ به این بیان که پاداش الاهی و نداشتن ترس و اندوه ثمره ی ایمان به مبداء و معاد و وحی و رسالت و عمل به مقتضای آن ها است . زیرا کسی که به کتاب آسمانی ایمان نیاورد یا فقط به بعضی از آن ایمان آورد یا به همه ی آن ایمان آورد، ولی به

مقتضای آن عمل نکند، در حقیقت کتاب آسمانی را بر پا نداشته است . پس به اقامه ی کتاب در گرو حصول اصول سه گانه گذشته است .

اکنون تفاوت این دو سخن روشن می شود : یهود به هیچ وجه اساسی ندارد و یهود بنیانی دارد، به شرط آن که کتاب آسمانی اش را بر پا دارد . زیرا اولی گزافه گویی است که مدعایش پذیرفتنی نیست و دومی حکیمی است که ادعای او شایسته ی خضوع است .

اگر اهل کتاب ، کتاب اصیل و بدون تحریف خود را بر پا دارند، به کلیه ی حقایق دست می یابند که برخی از آن ها، بشارت به قرآن و پیامبری است که آورنده ی قرآن است و در این صورت ، نصاب شرایط پاداش الاهی برایشان پدید می آید، آنگاه به کمال دست می یابند، همان که هدف پیامبران بوده ، رسالت آنان به سوی آن هدایت می کند؛ اما یهودیان کتاب آسمانی خود را پشت سر انداخته ، آن را بر پا نداشتند و تنها به نسبت داشتن با آن تورات بسنده کردند .

از این رو، جهل مقابل علم آنان را در بر گرفته ، چنان که کسانی که از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند، گرفتار چنین جهلی هستند . زیرا در اطاعت خود تحقیق نکردند یا آن که به گونه ای دیگر نه آن جهلی که مقابل علم و آگاهی است به جهل مقابل دچار هستند؛ مانند دانشمندان یهود و راهبان و قسیسین زیرا دنیا را بر آخرت رجحان دادند و جاه و مقام

و دوستی دنیا را برگزیدند که سرآغاز هر خطایی است .

در این صورت روشن می گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان ایشان بهره ی بزرگی از علم داشتند، ولی اهل کتاب نصیبی از علم نمی برند . این مطلب از این فرموده ی خدای متعالی برداشت می شود : و لئن اءتیت الذین اءوتوا الکتاب بکل ایه ما تبعوا قبلتک و ما اءنت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعت اءهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین * الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون (263) زیرا آنچه را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ، خدای متعالی علم بر شمرده ، عمل این اهل کتاب را هوای نفسی قلمداد می کند که از روی نادانی انجام می دهند، در حالی که حق برای آنان روشن گردیده ، کاملا آن را می شناسند، چنان که پسران خود را می شناسند، ولی با وجود علم به حق ، آن را می پوشانند .

افزون بر آن که از عقل عملی هم بهره ای ندارند؛ همان عقلی که به واسطه ی آن حق ، قبول و باطل مهار و خداوند رحمان عبادت شده بهشت کسب می شود .

نبود پیوند خویشاوندی میان خداوند و بندگانش

اکنون که روشن گردید ملاک سعادت تحقیق و دور انداختن هر آرزویی است که به تحقیق تکیه ندارد و نیز معارف قرآن علمی بر اساس تحقیق پایه ریزی شده است - بر حسب استنباطی که متدبر

در قرآن می کند - باید به روایتی از مستنطق قرآن یعنی حضرت رضا علیه السلام توجه شود : کسی که معصیت کار را دوست بدارد، خود نا فرمانبردار است و کسی که مطیع را دوست بدارد، خود فرمانبردار است . هر کس ظالمی را یاری کند، خود ستمگر است و هر کس عادلی را یاری نکند، خود ظالم است .

خداوند با کسی خویشاوندی ندارد و کسی به ولایت خداوند نمی رسد، مگر به طاعت او . رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پسران عبدالمطلب فرمود : اعمال خود را برای من بیاورید، نه حسب و نسب هایتان را . خدای متعالی می فرمایند : هنگامی در صور دمیده شد، در آن روز هیچ گونه نسبتی میان آنان نیست و از حال یکدیگر جویا نمی شوند . آنان که کفه میزان اعمالشان سنگین باشد، فقط آنان کامیابان هستند و کسانی که کفه ترازوی کردارشان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان رسانده ، همواره در جهنم می مانند؛ من اءحب عاصیا فهو عاص و من اءحب مطیعا فهو مطیع و من اءعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو ظالم . انه لیس بین الله و بین اءحد قرابه و لا ینال اءحد ولایه الله الا بالطاعه ، و لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبنی عبدالمطلب : ایتونی باءعمالکم لا باءحسابکم و اءنسابکم قال الله تعالی : فاذا نفخ فی الصور فلا اءنساب بینهم یؤ مئذ و لایتساءلون * فمن ثقلت موازینه فاءولئک هم المفلحون *

و من خفت موازینه فاءولئک الذین خسروا اءنفسهم فی جهنم خالدون . (264) حضرت رضا علیه السلام تصریح فرموده اند که عمل ناشایست از هر که سر زند، خسارت زاست و خدا با کسی از انسان ها خویشاوندی ندارد تا مانند یهود بتواند ادعا کند که از پسران خدا و دوستان اویند، در حالی که آنان پیامبران را به ناحق کشتند .

پس کسی به ولایت خداوند دست نمی یابد، مگر به واسطه ی طاعت که مجموعه ای است که از حسن فاعلی ایمان و حسن فعلی عمل صالح .

اباصلت هروی روایت می کند که حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل می فرمودند که اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام گفت : پدر جان ، چه می فرمایید درباره ی گناهکاران شیعه و غیر آنان ؟ حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود : لیس باءمانیکم و لا اءمانی اءهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به (265)؛ سمعت الرضا علیه السلام یحدث عن اءبیه : اءن اسماعیل قال للصادق علیه السلام : یا اءبتاه ما تقول فی المذنب منا و من غیرنا ؟ فقال علیه السلام : لیس باءمانیکم و . . . (266) نسبت داشتن با کسی یا آرزو کردن سودی ندارد . هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داشته باشد، باید به ارشاد او هدایت یابد و سیرت و سنتش مانند ایشان باشد و به درستی که معیار نجات و رستگاری ، خواست هر آرزو کننده ای نیست . نیز

حسن بن جهم روایت می کند که من خدمت امام رضا علیه السلام بودم و زید بن موسی برادر آن حضرت نزد ایشان بود، حضرت رضا علیه السلام فرمود : ای زید، تقوای خدا را پیشه کن که ما با تقوا به این درجه رسیدیم ، پس کسی که تقوا نداشته باشد و مراقب خدا نباشد، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم . ای زید، بپرهیز از خوار شمردن کسی از شیعیان ما که به واسطه ی تقوا بزرگی یافته است ، در این صورت نور تو نابود می شود . ای زید، مردم شیعیان ما را مبغوض شمرده ، با آنان دشمنی می کنند و خون و مال آنان را حلال می دانند، تنها به این دلیل که آنان بدی کنی ، به خود ظلم کرده ، حق خود را پایمال کرده ای ؛ یا زید اتق الله ، فانه بلغنا ما بلغنا بالتقوی ، فمن لم یتق الله و لم یراقبه فلیس منا و لنسا منه . یا زید ایاک اءن تهین من به تصول من شیعتنا فیذهب نورک . یا زید ان شیعتنا انما اءبعضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و اءموالهم لمحبتهم لنا و اعتقادهم لولایتنا، فان اءنت اءساءت الیهم ، ظلمت نفسک و اءبطلت حقک .

حسن بن جهم گفت : پس از آن ، حضرت علیه السلام رو به من کرده ، فرمود : ای پسر جهم . از کسی که با دین خدا مخالفت می کند، بیزاری جو، هر که باشد و از هر

قبیله ای که هست ، و هر که با خدا دشمنی می کند، او را دوست مگیر، هر کس باشد و از هر قبیله ای که هست ؛ من خالف دین الله فابراء منه ، کائنا من کان ، من اءی قبیله کان ، و من عادی الله فلا تواله ، کائنا من کان ، من اءی قبیله کان .

من به ایشان گفتم : ای پسر رسول خدا ! چه کسی با خداوند دشمنی می کند ؟

فرمود : هر کس که نافرمانی و معصیت او کند؛ من یعصیه . (267)

نتیجه ی گفتار حضرت رضا علیه السلام کلام قرآن است که مدار کرامت انسان همان تقواست و کرامت از طریق نسبت خویشاوندی و آرزو و امثال آن به دست نمی آید، بلکه از طریق مراقبت و طاعت حاصل می شود، و هر کس نافرمانی خدا کند، دشمن اوست و دشمن او چگونه می تواند دوست او باشد !

از این رو حضرت علیه السلام به برادرشان فرمودند : تو برادر من هستی تا زمانی که در طاعت خدا بزرگ باشی . نوح علیه السلام گفت : رب ان ابنی من اءهلی و ان وعدک الحق و اءنت اءحکم الحاکمین . (268) پس خدای والا فرمود : یا نوح انه لیس من اءهلک انه عمل غیر صالح . (269) آنگاه خدای متعالی به سبب نافرمانی پسر، او را از اهل خانواده نوح بیرون کرد؛ اءنت اءخی ما اءطعت الله عز و جل ، ان نوحا علیه السلام قال : رب ان ابنی . . .

فقال الله عز و جل : یا نوح انه . . . فاءخرجه الله عز و جل من اءن یکون من اءهله بمعصیته . (270)

خداوند در حکم کردن هرگز ستم روا نمی دارد . چون او استوارترین و محکم ترین و عادل ترین حاکم و قاضی است ، او حکم کرده است که بدکار هیچ ارتباطی با نیکوکار ندارد و نسبت های اعتباری در امور حقیقی سودمند نیست و معصیت سبب دوری بنده از خداوند می شود و طاعت سبب نزدیکی به او می گردد، و دور و نزدیک است ، از کسی که از او دور است ، بیزاری می جوید؛ همان گونه که نزدیک ترین کسان به حضرت ابراهیم کسانی بودند که از او پیروی می کردند و نیز این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که ایمان آورند و خداوند دوستدار مؤ منان است . از این جهت ابراهیم علیه السلام گفت : و اذ قال ابراهیم لاءبیه و قومه اننی براء مما تعبدون . (271)

راز مطلب در آن است که حق از باطل بیزار است و با وجود ظهور حق ، مجالی برای باطل نیست ؛ قل جاء الحق و ما یبدی الباطل و ما یعید ؛ (272) با آمدن حق جایگاهی باری باطل وجود ندارد؛ چه این باطل قبلا وجود نداشته ، هم اکنون حادث شده یا باطل است که پیش از این نیز بوده ، ولی از بین رفته باشد که در این صورت نیز موجودیت

دوباره ی آن شدنی نیست ؛ چنان که امکان حدوث باطل های دیگر نیز وجود ندارد . زیرا حق ، باطل را دفع می کند و باطل نابود می شود .

عبادت بودن نگاه به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از این جا معنای فرموده ی حضرت رضا علیه السلام روشن می شود : نگاه کردن به فرزندان ما عبادت است ؛ النظر الی ذریتنا عباده . به ایشان گفته شد : ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا نگاه کردن به امامان عبادت است یا نگاه کردن به همه ی فرزندان شما عبادت شمرده می شود ؟ حضرت فرمودند : نگاه به همه ی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبادت است ، به شرط آن که از روش پیامبر جدا و به گناهان آلوده نشده باشند؛ بل النظر الی جمیع ذریه النبی صلی الله علیه و آله و سلم عباده مالم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی .

دیدن فرزندان پیراسته از گناه ایشان ، یادآور کسانی است که خداوند پلیدی را از آن ها زدوده ، ایشان را پاک کرده است و این یادآوری عبادت است ؛ بر خلاف نگاه به کسی که آلوده به گناهان است . زیرا او مانعی برای به خاطر آوردن آن پاکان است ، پس چگونه می تواند عبادت باشد! پس این روایت دلالت می کند که عبادت بر مدار حق می چرخد، نه بر اساس نسبت داشتن با کسی یا آرزو و گمان .

از آنجا که حضرت علیه السلام متحقق به حق ، و نماز و مناسک و

حیات و موت ایشان برای رب العالمین است و نیز از شائبه ی باطل و تمنی و انتساب و گمان ، پاک و منزه هستند، هیچ ستایش و نکوهشی در ایشان اثر نمی گذارد . از این جهت در پاسخ مردی که به ایشان گفت : به خدا سوگند! هیچ کس از ناحیه ی پدر از شما شریف تر نیست ، حضرت فرمودند : تقوا سبب شرافت ایشان شده است و اطاعت خداوند آنان را بهره مند ساخته است ؛ التقوی شرفهم و طاعه الله اءحظتهم .

نیز در پاسخ فرد دیگری که به ایشان گفت : به خدا سوگند! تو بهترین مردم هستی . حضرت فرمود : قسم مخور . بهتر از من کسی است که از تقوای خدای متعالی بیشتر برخوردار بوده ، طاعتش برای او بیش تر باشد . به خدا سوگند! این آیه نسخ نشده است ؛ و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اءکرمکم عند الله اءتقیکم (273)؛ با تخلف یا هذا، خیر منی من کان اءتقی لله تعالی و اءطوع له و الله ما نسخت هذه الآیه : و جعلناکم شعوبا . . . . (274)

در وجود انسان کامل معصوم علیه السلام باطل راه ندارد، چه از ناحیه ی مدح و چه از سمت نکوهش . زیرا قرآن علمی که از هر پلیدی محفوظ است ، با خون و گوشت او، از سر تا پای او، از قلب تا قالب او، از ملکوت تا ملک او، از عقل تا طبیعت او و از فیض اقدس که از

شائبه ی کثرت و تمایز خالی است تا فیض مقدس که همه ی مراتب عالم را در بر می گیرد با او آمیخته است .

همان گونه که قرآن علمی قول فصل است و هزل و شوخی نیست و کلامی برهانی است و از روی گمان نیست و حق است و آرزو نیست ، همچنین قرآن عینی و گویا کننده ی قرآن علمی ، حقی است که با مدح باطل چیزی از او کم نمی شود و نوری است که با نکوهش های دروغین تیره و خاموش نمی گردد .

به طور کلی حیات طوبای قرآن عینی زندگی عقلانی و از تفاخر خویشاوندی پیراسته است ، هر چند ایشان از همه ی آنچه ستایندگان در مدح ایشان گفته و می گویند، برتر است . چنان چه حضرت رضا علیه السلام امام را چنین می ستاید : کسی است که عقل های مردم به شناخت او دست پیدا نمی کند (275) و جز این نیست که استدلال به قرآن برای تحکیم و دور انداختن هر آرزویی از هر آرزو کننده ای است .

امیون یا فریب خوردگان دنیا

راز پا فشاری امام علیه السلام به دور کردن و پشت سر انداختن آرزو آن است که آرزو سرمایه و دام شیطان است ، چنان که خداوند سبحان از شیطان حکایت می کند؛ و لاءمنینهم ، (276) ولی کسی جز اهل دنیا که در ولایت اویند، فریب او را نمی خورند و یکی از بارزترین مصادیق افراد تحت ولایت شیطان ، اءمیون هستند؛ یعنی کسانی که جز آرزوها آگاهی دیگری نسبت به کتاب آسمانی ندارند . از

این رو شیطان با وعده دادن به آنان در دلشان آرزو می افکند، ولی او به چیزی جز فریب وعده نمی دهد .

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمودند : خداوند شما را برحذر داشته از دشمنی که مخفیانه در سینه ها راه می یابد و نجواکنان در گوش ها می دمد . پس از آن گمراه و پست می سازد و به انسان نوید داده ، او را به خواهش وا می دارد و زشتی های گناهان را آرایش می بخشد؛ و حذرکم عدوا نفذ فی الصدور خفیا، و نفث فی الآذان نجیا، فاءضل و اءردی و وعد فمنی و زین سیئات الجرائم ، (277) ولی انسان محقق که در مدرسه ی این فرموده الاهی : لیس باءمانیکم و لا اءمانی اءهل الکتاب (278) تربیت یافته ، کسی است که آرزوها را دروغ می پندارد و با هوای نفس می ستیزد و با شریف ترین شیوه اظهار بی نیازی می کند و با خواهش های نفس می جنگد، چنان که با دشمن خود جهاد می کند تا آن که عقلش را اسیر هوای نفس نسازد و هوای نفسش امیر عقلش نگردد .

امیر المؤ منین علیه السلام فرمودند : . . . برترین بی نیازی ترک آرزوهاست ، و چه بسیار عقولی که اسیر هوای نفس اند؛ و اءشرف الغنی ترک المنی ، و کم من عقل اءسیر تحت هوی اءمیر . (279)

برای مصون ماندن از آرزو و در دام دشمن آشکار افتادن چاره ای جز عبادت و تفاخر به عبادت نیست . زیرا افتخار کردن

به فروتنی در پیشگاه خدا ستوده است ؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید : معبود من ! مرا همین عزت بس که بنده ی تو باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار من باشی ، تو چنان هستی که من دوست دارم ، مرا نیز همان گونه قرار ده که تو دوست داری ؛ الهی کفی بی عزا اءن اءکون لک عبدا، و کفی بی فخرا اءن تکون لی ربا، اءنت کما اءحب فاجعلنی کما تحب . (280)

از همین سخنان ، معنای فرموده ی حضرت رضا علیه السلام روشن می شود . ماءمون به ایشان گفت : ای پسر رسول خدا ! فضل و علم و زهد و ورع و عبادت شما را شناختم و شما ما را نسبت به خلافت شایسته تر از خود می بینم . حضرت علیه السلام فرمودند : من به عبودیت خدای بزرگ افتخار می کنم و به سبب زهد در دنیا امید نجات از شر دنیا را دارم و به واسطه ی ورع از محرمات رسیدن بهره ها امیدوارم و به جهت تواضع در دنیا، امید رفعت نزد خدای والا را دارم ؛ بالعبودیه لله عز و جل اءفتخر، و بالزهد فی الدنیا اءرجو النجاه من شر الدنیا، و بالورع عن المحارم اءرجو الفوز بالمغانم ، و بالتوالضع فی الدنیا اءرجو الرفعه عند الله عز و جل . (281)

نتیجه ی بحث

تعالیم قرآن بر اساس تحقیق و پرهیز از آرزوها پایه گذاری شده است و حضرت رضا علیه السلام نیز چون سایر عترت طاهره ، سیرت علمی و عملی خود

را بر پایه ی این اصول بنا نهاده اند : تحقیق برهانی و تحکیم مبانی آن ، ضعیف شمردن آرزوها و شکستن ارکان آن ها، آگاهی بخشیدن به فریب خوردگان آن ها، هوشیار ساختن آنان برای فریب نخوردن از نسبت خویشاوندی و نژاد و تبار و جز این ها که پیش خداوند پذیرفته شده نیست و همه ی این امور به برکت عمود نوری است که میان آن حضرت علیه السلام و خداوند سبحان قرار دارد، چنان که پیش از این به طور مشروح بیان شد .

بهشت چهارم : تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی

تشویق قرآن به تحصیل برهان عقلی و دریافت شهود قلبی

مقدمه

در مباحث پیش گفته شد که قرآن به تحقیق و جست و جو دعوت ، به آن امر می کند، و از اعتماد به خواهش و آرزو بر حذر می دارد و از آن نهی می کند، و از آنجا که قرآن نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد، پس تنها به امر کردن بسنده نمی کند، بلکه به کیفیت تحصیل آن نیز ره می نماید .

همچنین بدون ذکر نمونه بر نهی کردن از چیزی قناعت نمی کند اگر از چیزی نهی می کند، برای آن مثال می آورد، و افزون بر ذکر کسانی که به آن مبتلا شده اند، چگونگی درمان آن را نیز بیان می فرماید . زیرا قرآن فقط کتاب تعلیم نیست که در آن به ذکر مثال ها و شرح حال مبتلایان اشاره ای نکند، چنان که در بازار تصنیف و تجارتخانه ی تاءلیف چنین رایج است ، بلکه قرآن کتاب هدایت است ؛ هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان . (282)

قرآن کتاب تعلیم و هدایت

قرآن بر اساس تحقیق بنیانگذاری شده است و مردم را به بنا نهادن زندگی خود بر تحقیق فرا می خواند و محققان را می ستاید و رو گردانندگان از تحقیق را سرزنش می کند، چنان که در بهشت سوم گذشت ، ولی بدون آموزش شیوه ی تحقیق و ارائه ی شرایط رسیدن به حق ، به صرف یک بیان کلی کفایت نمی کند، بلکه موانع رسیدن به حق را یادآوری و داستان کسانی را نقل می کند که شرایط رسیدن به حق را به چنگ نیاورده ، از موانع

وصول به حق پرهیز نکرده ، در سرگردانی نادانی و حیرت گمراهی فرو رفته اند .

همچنین به نقل سیره ی کسی می پردازد که آن شرایط را یافته ، از این موانع رها گشته ، به قرب و وصال رسیده اند .

پس تدبر در قرآن حکیم ضروری است تا چیستی و چگونگی منطق قرآن در آموزش شیوه ی تحقیق روشن شود . سپس باید به سخن گویا کننده ی قرآن و انسان کامل معصوم علیه السلام گوش داد تا بیان آن حضرت نیز در چگونگی هدایت به سوی حق و رسیدن به حق روشن شود .

همچنین معلوم شود، ثقلینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امت خود به یادگار گذاشت ، چونان دو چشم و دو گوش هستند که هر دو با هم می بینند و هر دو با هم می شنوند، بدون آن که تمایز، تعداد، ناسازگاری یا گوناگونی میان دیدنی ها و شنیدنی های آن ها باشد .

راه رسیدن به حق

اکنون با توجه به راه های سه گانه شناخت ، یعنی حس و عقل و قلب ، با استفاده از قرآن کریم در می یابیم که برای رسیدن به حق ، تنها دو راه وجود دارد : تفکر عقلی و شهود قلبی ؛ هر یک از این دو با دیگری سازگار است ، ولی تک تک آن ها ویژگی ای دارد که آن را از دیگری جدا می سازد و جمع این دو در انسان کاملی مانند حکیم متاءله و عارف محقق شدنی است ؛ اما راه حس تا زمانی که به برهان عقلی نینجامد،

به تنهایی صراط مستقیم نیست . زیرا جزئی محسوس اگر چه به یک جزئی یا جزئیات دیگر هم ضمیمه شود، از آن جهت که جزئی است ، نتیجه ای جز گمان ندارد و در اموری که به یقین نیازمند است ، گمان سودبخش نیست .

تمایز تفکر عقلی و شهود قلبی

راه شهود قلبی ، به حق و سیره ی انبیا و اولیا، کسانی که به واسطه ی آن شهود به حقیقت نائل گشته اند، نزدیک تر است و در عین حال شهود قلبی بیش تر به عمل صالح فرا می خواند، چنان که اساس شهود قلبی همان عمل صالح است .

بنابراین ، اهتمام قرآن به شهود قلبی از تفکر عقلانی بیش تر است ، و با این که تفکر عقلی نیز دشوار و ناهموار است ، ولی راه شهود قلبی از آن دشوارتر، و ناهموارتر است . زیرا شرایط سلوک شهودی از شرایط تفکر عقلی مهم تر و موانع آن از موانع تفکر بیش تر است .

شرایط تفکر صحیح و همچنین موانع آن معلوم مدون است ، گر چه رعایت آن ها آسان نیست ، ولی شرایط شهود قلبی چون زمین پست و بلند و ناهموار است که فرو رفتن در آن بسیار دشوار است و نیز موانع شهود قلبی وادی هلاک کننده ای است که با شهوات درهم پیچیده ، به وسیله ی آن ها زینت یافته است ، به گونه ای که پرهیز از آن ها سخت و نجات یافتن از آن ها و چیره شدن بر آن ها مشکل است ، مگر برای شمار اندکی که نفس

خود را برای خداوند خالص گردانیده اند و به هدف والایی رسیده اند که تیرهای شیاطین و دست های آرزوها و دسیسه ها به آنان نمی رسد .

تمایز دیگر راه تفکر و شهود در آن است که محصول تفکر برهانی ، برای دیگران آموختنی و انتقال پذیر است ، در حالی که ثمره ی شهود قلبی خود به خود چنین نیست ، بلکه تنها با کمک گرفتن از تفکر عقلی انتقال پذیر است . تفضیل این مطلب در دو مبحث جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم و جایگاه شهود قلبی در برابر قرآن ، بررسی می شود .

بخش یکم . جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم

جایگاه تفکر عقلی در برابر قرآن حکیم

تفکر عقلی حرکت ذهن است به سمت مجهول ، از گذرگاه معلوماتی که ضرورتا به مجهول می انجامد و این حرکت با سکون و حرکت از مجهولی به مجهول دیگر یا از معلومی که به طور یقینی به آن مجهول نینجامد، ناسازگار است . اگر چه رسیدن به آن مجهول به واسطه ی معلوم ظنی باشد که در این صورت هیچ سودی ندارد پس اساس تفکر همان معلوماتی یقینی هستند که با مجهول ارتباط دارند، به گونه ای که به کمک آن معلومات مجهولات را نیز می توان معلوم ساخت .

از این رو قرآن دارای استوارترین شیوه ی هدایت گری است و انسان ها را از این امور برحذر داشته است :

1 . سکون فکری و به تعبیر دیگر تقلید در اصول . 2 . حرکت فکری به شیوه نادرست . به عبارت دیگر مغالطه ی فکری که منشاء آن

وحی کردن شیطان است به دوستانش ، تا بدین وسیله درباره ی خداوند بدون علم و هدایت و کتاب منیر به مجادله بپردازند .

قرآن تنها به منع از این امور بسنده نکرده ، بلکه خود پیشگام سالکان است و برای دعوای خود برهان بیان می کند و نیز بر مدعای خود استدلال می آورد و شیوه و فن برهان را به پذیرای آن می آموزد و با نقل استناد کسانی که از حق دور شده اند، سستی دلیل آن ها را به جهت ضعف ماده یا صورت آن روشن می سازد و انسان را از استدلالی که یقین آور نیست ، به جهت سستی و بی پایگی آن بر حذر می دارد؛ چنان که انسان را از جمود و تقلید نیز می ترساند، چون رفتن به بیراهه و حرکت مغالطه ای ، اگر بدتر از سکون فکری و تقلید نباشد، کم تر از آن نیست .

دستیابی به دین از طریق عقل و وحی

راز همه ی این تعالیم در آن است که دین الاهی مبتنی بر حق ، جز با هوشیاری عقل یا اشاره ی نقل دست یافتنی نیست و هر اندازه که حوزه ی عقل و وحی در اجتماع گسترش یابد، رسیدن به محتوای دین ممکن و نیل به مفاد آن آسان می شود و بالعکس هر گاه جهل به سبب جمود و عدم تفکر باطل عقیم ، در جامعه ای وسعت یابد، رسیدن به مدعای دین دشوار و اصل دین مهجور و محو می شود .

در دین شیطانی مبتنی بر باطل ، مطلب بر عکس است . زیرا هرگاه حوزه ی تقلید گسترش

یابد و تفکر مغالطه ای شایع گردد، ترویج آن دین باطل آسان می شود و پیروانی که به سمت هر بادی میل کرده اند و از نور علم بهره ای نبرده اند و به استوانه ی مطمئن و پایداری پناهنده نشده اند، زیاد می گردد . برای هر یک از این امور نمونه هایی ذکر می کنیم :

یادآوری های قرآن درباره ی جایگاه تفکر عقلی

یکم . نهی از پیروی علم غیر یقینی ؛ و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤ اد کل اءولئک کان عنه مسئولا . (283)

دوم . تفصیل نهی پیشین ؛ پرداختن به تصدیق و اثبات و نیز تکذیب و نفی چیزی که با برهان قطعی همراه نباشد . این در حقیقت پیروی از چیزی است که به آن علم نداریم و قرآن از این عمل نهی کرده است . چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خداوند بندگان را با دو آیه از کتاب خود در امان داشته است : نادانسته را نگویند و به انکار آن ها نپردازند؛ ان الله حسن عباده بآیتین من کتابه ، اءن لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا، قال الله عز و جل : اءلم یؤ خذ علیهم میثاق الکتاب اءن لایقولوا علی الله الا الحق (284) و قال : بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاءتهم تاءویله . (285)

سوم . نهی از تقلید فرد هدایت نایافته و غیر عاقل . زیرا تقلید بیکاری بدون جنبش است ، خداوند سبحان در

مذمت اینان می فرماید : و اذا قیل لهم اتبعوا ما اءنزل الله قالوا بل نتبع ما اءلفینا علیه اباءنا اءو لو کان اباؤ هم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون . (286)

عمل باید به عقل و هدایت حقیقی بینجامد یا بدون واسطه ، چون هنگامی که خود عمل کننده با عنایت الاهی ، عاقل و هدایت یافته باشد، مانند معصوم علیه السلام یا با واسطه ، چنان که در غیر معصوم متکی به معصوم چنین است . از آن جا که پدران این تقلید کنندگان عاقل و هدایت یافته نبودند، وگرنه به باطل نمی گرویدند و از راه حق به کژی و ناراستی نمی گراییدند، عمل پیروان آن ها نیز به عقل و هدایت نمی انجامد

از این رو خداوند سبحان در شاءن آنان می فرماید : ما لهم بذلک من علم ان هم الا یخرصون * اءم اتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون * بل قالوا انا وجدنا ابائنا علی اءمه و انا علی اثارهم مهتدون (287) یعنی هنگامی که سخنی به علم برهانی و وحی آسمانی مستند نباشد، پنداری بیش نیست و تقلید صرفی است که سودی نمی دهد .

چهارم . استقرار دین الاهی بر پایه ی علم ، که قرآن به آن ترغیب می کند و استقرار دین شیطانی بر پایه ی جهل ، که قرآن از آن برحذر می دارد . آیات تشویق به علم بی شمار است ؛ . . . و تلک الاءمثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون (288) و انما یخشی الله من

عباده العمؤ ا (289) و و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون . (290)

آیات تحذیر از جهل مانند : فاستخف قومه فاءطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین (291)؛ یعنی فرعون قوم خود را سبک مغز کرد یا آن ها را به جهت نادانی شان بی اراده پنداشت . از این جهت مطیع او شدند . زیرا حق سنگین است ؛ انا سنلقی علیک قولا ثقیلا . (292) عمل صالح نیز ثقیل است . از این رو ترازوهای نیکوکاران سنگین می شود؛ فاءما من ثقلت موازینه * فهو فی عیشه راضیه * و اءما من خفت موازینه * فاءمه هاویه . (293)

نتیجه آن که دین شیطانی ، دینی که فرعون ، مردم را به آن هدایت و از آن حمایت می کرد و از آن برای رسیدن به اهداف دنیوی خویش بهره می جست ؛ انی اءخاف اءن یبدل دینکم اءو اءن یظهر فی الاءرض الفساد (294)؛ بر پایه ی جهل و سستی اراده بنا نهاده شده است . از این رو فرعون با ترویج این دو جهل و سستی اراده از پوچی و بی هدفی و نیرنگ دفاع می کرد و هر که از طریق حکمت و موعظه ی نیکو مردم را به سوی خداوند فرا می خواند، او را تهدید می کرد .

از آن رو که دین جاهلی بر محور واداشتن انسان ها به جهل و سبک سری استوار است ، خداوند پیامبرش و مسلمانان را از این امر برحذر داشت ؛ فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا

یؤ منون . (295) بنابراین از طریق تشویق به علمی که بنیان دین الاهی بر آن استوار و نیز برحذر داشتن از نادانی و سفاهتی که دین شیطان بر آن پایه ریزی شده است ، اجتماع انسانی به سمت تفکر و تحرک ذهنی دگرگون می شود .

دلیل فرو فرستادن قرآن

خداوند برای صیانت جامعه ی بشری از کژی کتابی فرو فرستاد که غیر ذی عوج (296) است و در این کتاب بر طریق تفکر صحیح مشی کرده ، از رفتن به مسیر مغالطه بر حذر داشته است . سلوک بر روش تفکر صحیح در تمامی قرآن حکیم از آغاز تا پایان جلوه گر است ؛ لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا (297) و و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا (298) و اءفحسبتم اءنما خلقناکم عبثا و اءنکم الینا لا ترجعون (299) و آیات دیگری که به سبک قیاس استثنایی و همراه با تبیین تلازم مقدم و تالی ، و بیان بطلان تالی است که مستلزم بطلان مقدم است . (300)

همچنین آیاتی که به شکل قیاس اقترانی و همراه با تبیین ربط ضروری حد وسط و دو طرف آن یعنی حد اصغر و حد اکبر است که اکنون در صدد بیان آن نیستیم .

مورد دوم ، یعنی دوری جستن از مسیر تفکر مغالطه ای ؛ که در قرآن در مورد بت پرستانی که به گمان خود متفکر هستند، نقل کرده است . زیرا این فرقه نیز چون سایر گروه ها دو دسته بودند : بزرگانشان که لباس تفکر را به بر کرده

اند و، پیروان آن ها که جامه ی تقلید پوشیده ، بار تبعیت را به دوش می کشند؛ اگر چه زنجیره ها به پا و گردن همه ی آنها یعنی پیشوا و پیرو آویخته شده است . چون آنان پس از اعراض از یاد خدا در زندگانی پر از مشقت و انحراف و تنگی قلب ها و آلودگی و بسته شدن دل ها به سر می برد؛ فهم فی ریبهم یترددون . (301)

احتجاجات مشرکان در برابر انبیا

منطق متفکران مشرک همان چیزی است که خداوند از ایشان نقل می کند : سیقول الذین اءشرکوا لو شاءالله ما اءشرکنا و لا اباؤ نا و لا حرمنا من شی ء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا باءسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان اءنتم الا تخرصون * قل فلله الحجه البالغه فلو شاء لهدیکم اءجمعین . (302) بیان دلیل باطل ایشان نزد پروردگار آن است که ایشان پس از اعتراف به وجود خداوند و خالق آسمان ها و زمین و رب الاءرباب بودن او، در ربوبیت جزئیه برای او شریک می پنداشتند؛ به گونه ای که ادعا می کردند انسان دارای رب خاصی است که تدبیر و رزق و سعادت او به دست آن رب است و نیز دریا و خشکی رب خاص دارند . از این جهت به ارباب متفرق اعتقاد داشتند .

بت پرستان ، افزون بر انکار اصل نبوت و معاد، در مقابل دعوت پیامبران به توحید و این که شرک باطل است و مرضی خدا نیست و او خواسته است که انسان

موحد باشند و برای خدا شریک قرار ندهند؛ چنین استدلال می کنند که خداوند خواسته است که اینان مشرک شوند العیاذ بالله و برای در ربوبیت و عبادت شریک قرار دهند و نیز بعضی چیز او را ناتوان نمی سازد و هیچ کس قضای او را بر نمی گرداند و حکمش را عوض نمی کند و انما اءمره اذا اءراد شیئا اءن یقول له کن فیکون . (303) پس خواست او را هیچ بازگشتی نیست .

پیداست که اگر خدای متعالی می خواست آنان مشرک نشوند و غیر از او را رب خود ندانند و تنها او را بپرستند و شریکی برای او قرار ندهند و بعضی چیزها را حرام و بعضی را حلال نکنند، مردم بت پرست توان هیچ یک از این امور را نداشتند؛ ولی اکنون که به شهادت اعتقاد شرک آلود و رفتار بدعت آمیز خودشان بر همه ی این امور توانایند، روشن می شود که خدا خواسته اینان مشرک شوند و غیر خدا را ولی خود قرار دهند، در حالی که خلاف آن را نخواسته است .

این تفکر مغالطه ای همان است که قرآن از سوی مشرکانی که قصد توجیه افعال خود و پدرانشان را دارند، نقل می کند؛ و قال الذین اءشرکوا لو شاء الله و ما عبدنا من دونه شی ء نحن و لا اباؤ نا و لا حرمنا من دونه من شی ء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین (304) اگر خدا می خواست که ما بت ها را نپرستیم و از سوی خود چیزهایی را حرام ندانیم

، توان عبادت غیر خدا و تحریم بعضی از امور را نداشتیم ، ولی تالی باطل است . چون ما چنین می کنیم و نیز پیش از این پدران ما چنین می کردند، پس مقدم هم باطل است ؛ یعنی خدا خواسته که ما مشرک شده ، معبودهای دیگر را بپرستیم ، پس سخن مدعی رسالت که می گوید : خدا شرک و عبادت بت ها را نخواسته است ، تهمتی به خداوند است .

این جدالی است که با آن به مجادله با حق برآمدند تا آن را نابود سازند، ولی قرآن کریم نوری است که به هیچ وجه تاریکی در آن راه ندارد، توحید و شرک را از ناحیه های مختلف طرح کرده ، ضرورت توحید و حقانیت و شک ناپذیر بودن آن را برهانی ساخته ، محال و باطل بودن قطعی شرک را آشکار کرده است .

بطلان سخن مشرکان

اکنون درباره فساد شرک و بطلان آن سخن می گوییم . قرآن به صورت مشروح در لابه لای امور زیر از شرک بحث می کند :

یکم . استدلال عقلی بر بطلان شرک . دوم . نفی دلیل نقلی بر صحبت شرک . سوم . تحلیل استدلال مشرکان و تبیین مغالطه ی ایشان در قیاس .

استدلال عقلی بر بطلان شرک آن است که معبود باید در زنده کردن و میراندن ، ضرر و نفع و امثال آن مؤ ثر باشد و نیز این معبود باید رب باشد . زیرا کسی که در برآوردن حوائج بندگان

تاءثیری ندارد، شایسته ی پرستش نیست و رب باید خالق باشد . چون تدبیر و ربوبیت همان ایجاد روابط میان اشیا و هدایت تکوینی آن ها به سوی کمالات وجودشان است و خلقت نیز چیزی جز این نیست یا دست کم این امور با خلقت ملازم هستند . چون رب باید به شی ء و علت های وجودی و اوصاف کمالی آن آگاه باشد و هیچ جز خالق به ان امور آشنا نیست .

در هر صورت ربوبیت فقط از شئون خالق است . پس واجب است که خالق همان رب باشد و شدنی نیست که رب ، غیر از خالق باشد؛ چنان که واجب است خالق همان معبود باشد و محال است که معبود، غیر از خالق باشد . برای اثبات این اصول ، قرآن چنین ندا می دهد : اءیشرکون ما لایخلق شیئا و هم یخلقون * و لایستطیعون لهم نصرا و لا اءنفسهم ینصرون (305) یعنی محال است غیر خالق شریک خالق و در ربوبیت شبیه او باشد، بلکه او مخلوق است ، چون سایر آفریده ها و نمی شود که همتای خالق خود باشد .

این گفتار همان برهان عقلی بر محال بودن تحقق شرک در عالم است . شاید این قیاس جدل نامیده شود . چون بعضی از مقدماتش از آن جهت به کار گرفته شده است که برای طرف مقابل مسلم است . جدل عبارت است از قیاسی که بعضی از مقدماتش از مسلمات باشد زیرا خدای متعالی می فرماید : و لئن ساءلتهم من خلق السموات و

الاءرض ليقولن الله (306) يعنى مشركان پذيرفته اند كه تنها خالق ، خداست و بت يا صنم به هيچ وجه خالق نيست .

به طور كلى حكم كردن به شرک بايد به دليلى عقلى يا نقلى تكيه كند، در حالى كه عقل بر محال بودن شرک حكم كرده ، به سمت آن هدايت نمى كند، بلكه انسان را از شرک باز مى دارد و به توحيد ره مى نمايد .

همچنين درباره ى شرک هيچ دليل نقلى نيز وجود ندارد . اما امر دوم يعنى فقدان دليل نقلى بر شرک آن است كه خداوند سبحان پيامبرى نفرستاده ، كتابى هم نازل نكرده كه مردم را به شرک فرا خواند؛ اءم اتيناهم كتابا من قبله فهم به مستمسكون (307) يعنى دليل نقلى در تجويز عبادت بت ها نيست ، چنان كه دليل عقلى نيز بر آن وجود ندارد .

نيز مى فرمايد : اءم اءنزلنا عليهم سلطانا فهو يتكلم بما كانوا به يشركون (308)؛ يعنى خداوند برهان وحيانى اى كه بر سنت هاى جاهلى و اوهام و خيالات آنان چيره باشد و مردم را به شرک دعوت كند، نفرستاده است .

بنابراين ، نه عقل آن را روا مى داند و نه نقل به آن سخن مى گويد، بلكه نقل قطعى مانند عقل يقينى شرک را نفى و از آن نهى مى كند؛ قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغى بغير الحق و اءن تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و اءن تقولوا على الله ما لا تعلمون (309)؛ يعنى خداوندى كه رب العالمين

است و امر و نهی و حلال و حرام کردن به دست اوست ، کارهای زشت و شرک به خدا را حرام کرده است . چون دلیلی بر آن نیست و رسولی نفرستاده است که به آن فرا خواند و کتابی نازل نکرده است که به شرک هدایت کند . پس دلیل و برهانی بر آن نیست ، بلکه طبق آنچه گذشت ، برهان بر خلاف آن است .

از آن رو که آنان برای خشنودی خداوند نسبت به شرک و این که عبادت بتها نزد خدا پسندیده باشد، دلیلی ندارند، نسبت دادن سنت بت پرستی به خدا تهمت محض و دروغ صرف است ؛ و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما . (310) یعنی شدنی نیست گفته شود که شرک مرضی خداست . زیرا در پیشگاه عدل محضی که به کسی ستم نمی کند، چگونه ظلم نمی کند، شرک را امضا می کند ؟ چگونه عدلی که به اندازه ی ذره ای به کسی ظلم نمی کند، شرک را امضا می کند ؟ پس استناد مقبولیت شرک به خداوند بهتانی است نابخشودنی . چون نسبت دادن چیزی به خداوند، بدون اذان او، افتراست ؛ قل ءالله اءذن لکم اءم علی الله تفترون (311) و چون شرک است ، گناهی نابخشودنی است ؛ ان الله لا یغفر اءن یشرک به (312) چنان که می فرماید : و من اءظلم ممن افتری علی الله کذبا . (313) پس هیچ ظلمی بزرگ تر از شرک نیست ، و هیچ ظالمی ستمکارتر از مشرکی نیست

که به خداوند افترا می بندد . از این رو با وجود وسعت رحمت خداوند غفار، چنین مشرکی صلاحیت آمرزش ندارد .

امر سوم ، یعنی تحلیل استدلال مشرکان برای تصحیح شرک و بیان مغالطه ی آن ها در قیاس ، آن است که خداوند سبحان دو اراده و دو امر دارد : اراده ی تکوینی که گریز ناپذیر است و اراده ی تشریعی که گاهی مطاع است و گاهی بدان نافرمانی می شود .

تفاوتشان در آن است که اراده ی تکوینی به فعل خود خدا تعلق می گیرد، یعنی اراده می کند که فعل خاصی را انجام دهد؛ مانند زنده کردن و میراندن یا قبض و بسط یا فرو فرستادن باران و رویاندن گیاه و امثال آن ؛ ولی اراده ی تشریعی به فعل یا ترک کسی غیر از خداوند تعلق می گیرد؛ یعنی خداوند خواسته است انسان با اختیار خود فعل خاصی را انجام دهد، مانند عدل و احسان و یا ترک کند مانند ظلم و بدی .

بازگشت این اراده فقط به تشریع و قانونگذاری است ، به گونه ای که در آن اختیار انسان ، در عمل به قانون یا رها نکردنش محفوظ است . حکم اراده ی تکوینی و لزوم تحقق مراد و امتناع تخلف آن است و نیز مخاطب در وجود و امتثال آن تابع خطاب است ؛ انما اءمره اذا اءراد شیئا اءن یقول له کن فیکون (314) چون خطاب کن ایجاد است ، نه تکلم لفظی . زیرا اشیا تنها به واسطه ی اراده ی خداوند، بدون نیاز به امر

او، فرمان می برند و نیز تنها به واسطه ی کراهت او، بدون نهی او، باز داشته می شوند، در حالی که نه لفظی در کار است و نه صدایی و نه ندایی ؛ بلکه اراده ی تکوینی همان افاضه ی وجود بر چیزی است که در پیشگاه خدا معلوم است ؛ اموری که تقاضای ظهور دارند و غیر آن از اموری که استدعا و شایستگی ظهور را ندارند .

این قسم نافرمانی از امر و اراده و خواست خدا همان چیزی است که برگشت ناپذیر است و نافرمانی نسبت به آن ناممکن . چون همه ی موجودات تسلیم خداوند رب العالمین هستند؛ فقال لها و للاءرض ائتیا طوعا اءو کرها قالتا اءتینا طائعین . (315)

همچنین لازمه ی اراده ی تشریعی ، محفوظ ماندن اختیار انسان است که به خوبی ها امر و از بدی ها نهی شده است ؛ لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه (316) و نیز انسانی که میان دو راه اطاعت و معصیت ، شکر و کفر قرار دارد، تحت این نوع اراده واقع می شود؛ . . . و هدیناه النجدین (317) و انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا . (318)

پس امر در این جا امر الاهی است ، لیکن به متن قانون و حکم تعلق دارد، نه به فعل خارجی ؛ ان الله یاءمر بالعدل و الاحسان (319) و و ما اءمروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء (320) و این قسم از امر و اراده و مشیت همان است که

گاهی اطاعت می شود؛ قل انی اءمرت اءن اءعبدالله مخلصا له الدین (321) و گاهی نافرمانی ؛ و کاءین من قریه عتت عن اءمر ربها و رسله فحاسبناها حسابا شدیدا . (322)

اکنون که روشن شد خداوند سبحان دو اراده دارد و برای هر اراده ای حکم ویژه ای است و انسان به امر و اراده ی تشریعی به ایمان فرمان داده شده است و نیز شرک ورزیدن به کراهت تشریعی مورد نهی واقع شده است و نیز معلوم گردید ککه اراده ی تشریعی عصیان پذیر و اراده ی تکوینی تخلف ناپذیر است ، از مجموع این امور، کیفیت مغالطه ای متفکران بت پرست در قیاس باطلشان در پیشگاه پروردگار روشن می گردد .

آنان به جهت شباهت لفظی ، دو نوع اراده ی خداوند را با یکدیگر خلط و حکم اراده ی تکوینی را برای اراده ی تشریعی بار کرده اند و در این گفته خود که : لو شاء الله ما اءشرکنا و با اباؤ نا و لا حرمنا من شی ء (323) به خطا رفته اند . زیرا خداوند سبحان با اراده ی تشریعی خود، نه تکوینی ، خواسته است که آنان شرک نورزند . از این رو صرف اختیار شرک از سوی آن ها دلیل بر اراده ی شرک از جانب خداوند سبحان نمی شود .

پس میان مقدم و تالی تلازمی نیست مشرکان می گویند : اگر خدا شرک را نمی خواست ، ما مشرک نبودیم زیرا میان مشیت تکوینی و تحقق مراد و عدم تخلف از آن اراده تلازم است ، نه اراده ی تشریعی و

مراد آن یعنی خداوند به اراده ی تشریعی خود خواسته که انسان ها مشرک نشوند، ولی از آنجا که این نوع اراده عصیان پذیر است ، بعضی از انسان ها علی رغم خواست تشریعی خداوند، مشرک شده اند .

پس اگر میان مقدم و تالی تلازمی نباشد، آن قیاس نتیجه نمی دهد؛ اگر چه به جهت مغالطه ی ناشی از اشتراک مشیت ، توهم تلازم شود، در حالی که تنها یکی از این دو قسم اراده یعنی اراده تکوینی ، با تالی ملازم است .

اختیار حد فاصل و میان جبر و تفویض

قرآن کریم به صورت کامل به تحلیل قیاس باطل بت پرستان پرداخته است ؛ اراده ی تکوینی خداوند به ایمان و نفی شرک تعلق گرفته ، بلکه اراده ی تشریعی خداوند که همراه با آن ، اختیار انسان محفوظ می ماند، به ایمان و نفی شرک تعلق دارد؛ و لو شاء ربک لامن من فی الاءرض کلهم جمیعا (324) با آن که خدا اراده کرده که همه ی انسان ها ایمان بیاورند و از همین روی پیامبران را برای آن ها فرستاد؛ و اءرسلناک للناس رسولا . (325) و تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا . (326)

بنابراین ، خداوند با اراده ی تشریعی خود، خواسته است که همه ی انسان های روی زمین ایمان بیاورند، ولی اراده ی تکوینی او به این امر تعلق ندارد . زیرا باید اختیار انسان که مایه ی تکامل اوست ، باقی بماند . پس تلازم مقدم و تالی در قیاس استثنایی محقق است ؛ یعنی اگر اراده ی تکوینی خداوند به ایمان انسان ها

تعلق گرفته بود، همه ی انسان ها ایمان می آوردند . زیرا در این قسم از اراده ، تخلف مراد از اراده محال است ؛ اما از آنجا که همه ی انسان ها ایمان نیاورده اند، روشن می شود که اراده ی تکوینی خداوند سبحان به ایمان آنان تعلق نگرفته است ؛ و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی (327) یعنی اگر خدا تکوینا اراده کرده بود، انسان را بر هدایت وادار می ساخت و ضرورتا همه ی انسان ها ایمان می آوردند، اما خداوند چنین نخواسته است تا اختیار آدمیان که چیزی است میان جبر و تفویض سالم بماند .

از این رو خداوند می فرماید : و علی الله قصد السبیل و منها جائر و لو شاء لهدیکم اءجمعین . (328) آنچه بر خداوند لازم است ، بیان مسیر درست و صراط مستقیم و راه میانه و دور از افراط و تفریط است ، و چیزی بیش از این بر خداوندی که رحمت را بر خود فرض کرده است ، لازم نیست ؛ اما بعضی از این راه جدا گشته ، از فرمان خداوند سبحان سرپیچی می کنند، ولی اگر خداوند می خواست ، با اراده ی تکوینی تخلف ناپذیرش ، همه ی آن ها را بدون هیچ گونه کجروی هدایت می کرد، اما خدای متعالی هدایت تشریعی آنان را اراده کرده است ، نه هدایت تکوینی آن ها را . از این رو خداوند سبحان می فرماید : و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤ من و من شاء فلیکفر . (329)

با روشن شدن کامل

تفاوت دو اراده و آشکار شدن اصول عامه در هر دو نوع از هدایت و اراده ، اکنون نوبت بیان مغالطه ی بت پرستان در نحوه ی تفکر الحادی آن هاست . خداوند سبحان در این زمینه می فرماید : و لو شاء الله ما اءشرکوا و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما اءنت علیهم بوکیل (330)؛ اگر اراده ی تکوینی خداوند به ایمان آوردن و شرک نورزیدن آنان تعلق می گرفت ، ضرورتا مشرک نمی شدند و نیز می فرماید : و لو شاء الله ما فعلوه فذرهم و ما یفترون (331)؛ اگر خداوند تکوینا اراده کند که فرزندانشان را به قصد تقرب به بت ها نکشند و در پیشگاه آن ها قربانی نکنند، چنین عملی را انجام نمی دادند، ولی اکنون که آنان شرک ورزیده ، فرزندان خود را قربانی بتها می کنند، روشن می شود که خداوند سبحان این اراده ی تکوینی را نداشته است .

پس ، اراده ی تخلف ناپذیر همان اراده ی تکوینی است ، نه تشریعی ، و اراده ی تکوینی خدا به ایمان و طاعت تعلق ندارد تا ایمان آوردن تخلف ناپذیر باشد، بلکه تنها اراده ی تشریعی به آن دو تعلق گرفته است ؛ به گونه ای که انسان مکلف ، در فرمانبرداری یا سرپیچی از آن ، مختار است .

پس این تفکر صحیح همان برهان عقلی خالی از شائبه ی هر مغالطه ی فکری است ، در حالی که متفکر بت پرست به قیاس مغالطه آمیزی گرفتار است ؛ مغالطه ای که از اشتراک لفظ اراده و اشتباه کردن دو

نوع اراده با یکدیگر ناشی می شود . از این جهت خداوند سبحان می فرماید : قل فلله الحجه البالغه فلو شاء لهدیکم اءجمعین . (332) زیرا استدلالی که به نتیجه رسیده ، عقیم نمی ماند، همان دلیلی است که خدای متعالی بیان کرده است ، نه استدلال بت پرستان که به علت ابتلا به مغالطه عقیم بوده ، نتیجه نمی دهد جای دقت بیش تر است .

قرآن و نقل و نقد سخنان دیگران

از آنجا که قرآن هدایتی برای مردم و تذکری برای بشر و ترساننده ای برای همگان است ، گفتار هر صنف از مردم را طرح می کند . سپس اگر سخن آنان حق باشد، آن را گواهی می کند و اگر باطل باشد، آن را به دو گروه برانگیخته از شهوت عملی و شبهه ی علمی قسمت می کند . آنگاه شبهه ی علمی را به خوبی تحلیل و آن را رد می کند؛ به گونه ای که مجالی برای تردید نماند .

به همین نحو شبهه ی عملی را به زیباترین نحو تجزیه و تحلیل ، به بهترین شکل درمان می کند، به گونه ای که جایی برای ابتلا به آن نماند؛ برای کسی که دارای قلب یا گوش شنوا یا اهل شهود باشد، در غیر این صورت شبهه ای به شبهه ی او افزوده می شود؛ فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا . (333)

منظور آن است که قرآن با ذکر قیاس مغالطه آمیزی که متفکران بت پرستان به آن گرفتار هستند، اشتباه آن را بیان ، به بهترین نحو آن را درمان کرده است .

قیاس استثنایی دیگری است برای کسانی که شهوت عملی دارند؛ آنان که در سخن گویی بی بند و بارند و هر چه به زبانشان آید، آن را می گویند . قرآن نیز سخن آنان را نقل و تحلیل و منشاء جاهلی آن را بیان می کند؛ و قال الذین کفروا للذین امنوالو کان خیرا ما سبقونا الیه و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم . (334)

خلاصه ی کلامشان این است : کافران گمان می کنند که در امور خیر پیشی گرفته ، چیزی از خیر را از دست نداده اند و اگر خیری هست ، به آن دست یافته اند، بدون آن که کسی بر آنان پیشی گیرد . پس اگر آنان چیزی را نپذیرفتند و به دنبال آن نرفتند، به جهت نقص آن است و خیری در آن نیست ؛ مانند ایمان به خدای یگانه و ره آوردهای پیامبران .

آنان بر این گمان باطل خود قیاسی استثنایی ساخته اند که هیچ دلیلی برای تلازم میان تقدم و تالی آن نیست ، مگر گمان باطل به آن که درست می گویند . صورت قیاس آنان چنین است : اگر در شرک نورزیدن خیری باشد، کسی در وصول به آن خیر توان پیشی گرفتن به ما را ندارد، در حالی که ما پیشی گیرندگان در دریافت خیرات هستیم . پس خیری در شرک نورزیدن نیست .

قرآن عدم تلازم مقدم و تالی را این گونه بیان می کند : منشاء این گمان جاهلی هدایت نیافتن به راه مستقیمی است که خداوند به آن هدایت

کرده ، نیز راه یافتن به خیری است که به آن فرا خوانده است ؛ اءفمن اءسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر اءم من اءسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم و الله لا یهدی القوم الظالمین . (335)

از این جهت خداوند سبحان می فرماید : این سخنشان که ایمان خیر نیست ، بلکه دسیسه و باطل و افترایی است کهن که تاریخ آن را ضبط کرده ، دروغی قدیمی و بر آمده از آن است که خیر و دروغ ، خیر و شر و امثال این امور را تشخیص نمی دهند و به زودی در مباحث آینده مبادی قیاس جاهلی را که به گونه ای با دلیل آن ها مربوط می شود، متذکر خواهیم شد .

دعوت و دعوای پیامبر و مقابله ی بت پرستان با آن دو

همان گونه که مبحث پیشین مربوط بود به به تقلید محض و تفکر مغالطه ای و بیان مبادی آن دو و تحلیل منشاء مغالطه درباره ی آنچه به توحید بر می گردد، در خصوص نبوت نیز چنین بحثی پیش می آید که سزاوار است به نمونه ای از آن اشاره شود . چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوتی دارد و ادعایی ؛ یعنی مدعی رسالت و نزول وحی و پیامبر بودن است ، همچنین مردم را به سوی خدای یگانه و روز قیامتی که همه مردم در آن روز در پیشگاه مبداء عدل حکیم حاضر می شوند، فرا می خواند .

بت پرستان در برابر این ادعا و دعوت ایستادگی می کردند و جاهلان آنان با جمود فکری و پا فشاری بر سنت جاهلی

و حفظ آن ، در برابر پیامبر ایستادند و متفکرانشان با جعل قیاس مغالطه آمیزی که بر گمان مبتذل آن ها دلالت می کرد، با پیامبر مبارزه می کردند . قیاسی به این بیان : محال یا بعید است انسان پیامبر باشد، بلکه اگر پیامبری اصالت و رسالت مبدئی دارد، باید این دو از اوصاف ملائکه باشد و تنها کسی که صلاحیت تحمل رسالت خداوند را دارد، فرشته ی آسمانی است .

بعید نیست که افسار هر دو فرقه ی جاهلان و متفکران بت پرست به دست مستکبران آن ها باشد . چون آنان ضعیف عقلان و نیز عالمان ناآگاه را اجیر خود می کردند تا مردم را ناخود آگاه به مجادله با حق سوق دهند و از قبول آن استکبار ورزند و در برابر مدعی نبوت بایستند؛ به گونه ای که جدا ساختن هر یک از این طوایف از یکدیگر دشوار است .

با استفاده از مباحث قرآنی در می یابیم که اگر مجادله با حق و معارضه با آن و رد و انکارش ، به سبب مکر سیاسی و دسیسه ها و حیله های عملی نباشد، به دو دلیل زیر است :

یک . حفظ سنت جاهلی که جاهلان ، پدرانشان را بر آن سنت یافته اند که همان تقلید و باز ایستادن از حرکت است .

دو . شبهه افکنی در لباس استدلال که همان تفکر مغالطه آمیز است .

اکنون نمونه هایی را ذکر می کنیم که درباره ی دعوای پیامبر است ؛ قلمرو سخن مشرکان جاهل یک چیز است و آن

حفظ سنت موروثی است که پدرانشان را بر این سنت یافته اند و در زمان های پس از آن چیزی بر خلاف آن نشنیده اند؛ فلما جاء هم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری و ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین * و قال موسی ربی اءعلم بمن جاء بالهدی من عنده و من تکون له عاقبه الدار انه لا یفلح الظالمون (336) و و عجبوا اءن جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب * . . . ما سمعنا بهذا فی المله الاخره ان هذا الا اختلاق * اءءنزل علیه الذکر من بیننا بل هم فی شک من ذکری بل لما یذوقوا عذاب (337) و آیات دیگری که دلالت می کند بیش ترین چیزی که مشرکان بی قدر و قیمت به آن تکیه می کردند، همان حفظ میراث جاهلی و پاسداری از سنت های کهن بود .

تعدد منشاء تکذیب رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دلیل مشرکان متفکر آن است که رسالت از شئون فرشتگان است و محال یا بعید است که انسانی پیامبر شود؛ و ما منع الناس اءن یؤ منوا اذ جاءهم الهدی الا اءن قالوا اءبعث الله بشرا رسولا * قل لو کان فی الاءرض ملئکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا (338) و فقال الملؤ ا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید اءن یتفضل علیکم و لو شاء الله لاءنزل ملئکه ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین * ان هو الا رجل به جنه فتربصوا به حتی حین (339) و فقال

الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم اءراذلنا بادی الراءی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین (340) و و لئن اءطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون (341) و فقالوا اءنؤ من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون (342) و فقالوا اءبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر (343) و آیات دیگری که به ظهور یا اشاره دلالت می کند که به گمان این مشرکان ، هیچ بشری رسول نمی شود و یکی از شرایط رسالت ، فرشته بودن است و بشر بودن مانع از رسالت است .

اما آن چه میان جاهلان و فرومایگان بت پرست و متفکران و گروه مستکبر آنان مشترک است ، همان انکار و تکذیب ادعای نبوت و رسالت است ؛ در منشاء این تکذیب با یکدیگر اختلاف دارند، ولی در انکار داعیه ی رسالت با یکدیگر متفق هستند، جنون و کهانت و سحر و شعر را به مدعی نبوت نسبت می دهند و نیز نسبت دروغگویی و سوء نیت به ایشان می دهند؛ مثلا می گویند : او قصد دارد مردم را از سرزمین خودشان بیرون کند؛ قال الملاء من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم * یرید اءن یخرجکم من اءرضکم فماذا تاءمرون . (344)

همچنین چون از طریق وحی هدایت نیافته اند، آرای سبک و سفیهانه ی گوناگونی ارائه می دهند؛ مانند سخن قریش درباره ی قرآن که گاهی آن را اسطوره و گاهی کهانت و گاهی شعر می نامیدند و شاید مراد از این آیه : الذین جعلوا

القران عضین (345) آن است که برای قرآن اعضا و قسمت هایی قرار دارند . پس آن را با نسبت های گوناگون مثل شعر و اسطوره و سحر و . . . عضو عضو و بعض بعض کردند و بر یک چیز واحد مستقر نشدند . چون معیاری برای دشنام و ناسزا و نیز میزانی برای افترا و اذیت کردن نداشتند، ولی خداوند سبحان ساحت رسالت را از آلودگی های این نسبت ها پیراست و آستان نبوت را از این هذیان ها پاک ساخت . سپس قرآن کریم با بیان منشاء انکار جاهلان که همان سرسختی در تقلید و حفظ سنت های جاهلی است ، آن را مانع هر گونه تکامل انسان دانسته است ، چنان که سرچشمه ی استکبار متفکران مشرک را مغالطه در قیاس و انحراف از مسیر تفکر صحیح بیان کرده است .

بطلان منشاء استکبار بت پرستان متفکر

یکم . خداوند پیامبران علیهم السلام را به هدایت و صفوت و برگزیدگی و اخلاص و عصمت از گمراهی و وسوسه ی شیطان و پاکی از هر گناه و بیزاری از شرک و اهل آن ، و دشمنی با خیانت و اهل آن و نیز کمالات وجودی دیگر می ستاید؛ قال الملاء الذین کفروا من قومه انا لنریک فی سفاهه و انا لنظنک من الکاذبین * قال یا قوم لیس بی سفاهه و لکنی رسول من رب العالمین (346) و کذلک ما اءتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر اءو مجنون * اءتواصوا به بل هم قوم طاغون . (347)

خداوند سبحان یادآور می شد

که نسبت دادن جنون و امثال آن به ساحت رسالت ، تنها به دلیل طغیان و فکر نکردن است و اگر مشرکان اهل درایت و عقل بودند، بی تردید می دانستند که پیامبر از همه ی این امور مصون است ؛ اءولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنه ان هو الا نذیر مبین . (348)

همچنین چون آنان تاءمل و تدبر نکرده اند، پس ناگزیر اموری چون عذاب و سخنی و سلطنت و دیگر وسایل طغیان و سفارش یکدیگر به سرکشی را به تکیه گاه خودشان ، بت ها، نسبت می دهند؛ فتولی برکنه و قال ساحر اءو مجنون . (349)

خداوند پس از بیان کردن مدار هدایت و آگاهی ، و این که پیامبران گرد این مدار می چرخند، آنان را هادیان و دانایان می نامد و رویگردانان از این مدار را سفیه می داند؛ و من یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه (350) و . . . اءلا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون . (351)

دوم . قرآن منشاء انکار جاهلان را، تقلید و حفظ میراث پدرانی هدایت نایافته و تعقل ناکرده می داند؛ قالوا یا شعیب اءصواتک تاءمرک اءن نترک ما یعبد اباؤ نا اءو اءن نفعل فی اءموالنا ما نشؤ ا انک لاءنت الحلیم الرشید و قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا ضعیفا و لولا رهطک لرجمناک و ما اءنت علینا بعزیز . (352)

پا فشردن به رسوم کهن موروثی سبب می شود که بسیاری از سخنان حضرت شعیب علیه السلام را

نفهمند . زیرا - چنان که گذشت - تقلید با تحقیق ناسازگار است . از این رو، جاهلان اصل نبوت را درک نکردند و دعوای نبوت هیچ پیامبری را نپذیرفتند، چنان که دعوت پیامبران به توحید و معاد و مانند آن را نیز نفهمیدند .

سوم . بیان منشاء استکبار متفکرانشان که همان انحراف از مسیر تفکر صحیح است . داشتن تفکر سالم و بدون آلودگی به مغالطه در معارف الاهی ، بدون شناخت کامل انسان شدنی نیست . بدین معنا که تفکر صحیح بر پایه ی شناخت صحیح انسان پدید می آید . زیرا کسی که به نفس خود جاهل است ، به امور دیگر جاهل تر است . از این رو اهل معرفت ، شناخت نفس را کلید سایر معارف و در شهرهای علمی می دانند؛ به گونه ای که گشودن این درها و دخول در آن شهرها، تنها از طریق شناخت انسان شدنی است .

از آنجا که تفکر بت پرستان تنها در جنبه ی مادی انسان خلاصه می شود و آنان معتقدند که همه ی شئون انسان مادی ، و نفس او چون بدن مادی او محکوم به دگرگونی و در نهایت فانی شدنی است و نیز مرگ را پایان کار و مقدمه ی هلاک شدن در زمین می دانند و در نظر آن ها انسان چیزی جز یک جسم رشد کننده ی ناطق نیست که چون درختان رشد می کند و نابود می شود و نیز معتقدند به هیچ وجه پس از مرگ حیاتی نیست .

نتیجه اعتقاداتشان آن است که اولا، در ربوبیت و عبادت دچار شرک شدند . ثانیا، به طور کلی به انکار پرداختند . ثالثا، روز قیامت را رد کردند . چون انسان مادی قدرت شناخت پروردگار خود را نداشته ، توانایی عبادت و استعانت از او و توکل بر او و پناهنده شدن به او را نیز ندارد . از این رو، به خدایان دیگر می گرایند و آنان را میان خود و خداوند واسطه ی فیض قرار می دهند و با اعتقاد به شفیع بودنشان ، آنان را می پرستند تا به خداوند نزدیک سازند .

همچنین بر اساس این فرضیه ، انسان مادی توان سخن گفتن با خداوند و شنیدن کلام او و رؤ یت قلبی جمال او را ندارد . زیرا فرض آن است که قلب مانند قالب ، مادی است و دریافت وحی از سوی پروردگار برای چنین قلبی شدنی نیست . پس اگر وحی و دریافت وحی حقیقت داشته باشد، فقط شایسته ی فرشته است و اگر رسالت و ابلاغی هم باشد، از آن ملک است ، نه انسان .

همچنین انسانی که به گمان آنان مادی صرف است ، پس از مرگ و نابودی حیاتی ندارد . چون شی ء معدوم برگردانده نمی شود و امر فانی باز نمی گردد و انسانی که نیست شده است ، دوباره حیات نمی یابد . نتیجه ی این مبنای نادرست ، این دو توهم نادرست است که هر دو درد علاج ناپذیری است که قلب های مادی گرایان را پوشانده ، آنان را

به نادانی و کوری فرو برده است .

حقیقت مرگ

چون قرآن نور درخشانی است که یکی از بزرگ ترین خاصیت های آن روشن کردن تاریکی هاست ، انسان را حقیقتم مرکبی از نفس ناطقه ی مجرد از ماده و پیراسته از احکام آن و نیز دارای بدن مادی تحت تدبیر نفس می داند و یادآور می شود که انسان با تلاش و رنج به سوی پروردگارش در حرکت است و به دیدار او خواهد شتافت .

پس باید به مقدار امکان پروردگارش را بشناسد و از پی بردن به ذات او خودداری ورزد، تنها او را بپرستد و از عبادت غیر او سر باز زند، تنها از او کمک بگیرد و از او هدایت بخواهد و تنها به او و در همه ی کارها به او باز گردد و با مدد توحید از ریسمان های شرک رهایی یابد، چنان که قرآن به انسان می فهماند انسانی دارای روح مجرد و ضمیر پاک و قلب صالح و نفس طاهر است ، شایستگی دریافت وحی از سوی خداوند حکیم علیم را دارد . چنین انسانی به جایی می رسد که می گوید : خدای نادیده را نمی پرستم ؛ ما کنت اءعبد ربا لم اءره (353) چگونه چنین نباشد، با آن که ملائکه ای که در پیشگاه انسان سجده می کنند، سزاوار این امر هستند . پس انسان هم می تواند رسول باشد، بدون آن که هیچ استحاله و استبعادی در کار باشد .

افزون بر این ، قرآن بیان می کند که حقیقت مرگ انتقال از عالمی به عالم دیگر است و

انسان با مرگ ، در زمین نابود نمی شود . انسان معدوم و فانی نیست تا برگردانده شود، بلکه از طریق مرگ ، از دنیا به عالم برزخ که باغی از باغ های بهشتی یا حفره ای از گودال های آتش است منتقل ، سپس رهسپار قیامت کبرا می گردد .

با روشن شدن این معارف است که انسان از گرفتاری انکار وحی و نبوت نجات یافته ، از زنجیر بلند رد و انکار معاد آزاد می شود . خداوند ما را از هر گونه تفکر و اعتقادی که مورد تاءیید وحی الاهی نیست ، پناه دهد و نیز از هر رفتاری که مرضی آن نبوده ، هر عملی که مصوب وحی نباشد، رها سازد و ما را به حقیقت حق و صواب خالص هدایت فرماید و ما را وارثان کتاب و وارث منطق کسانی قرار دهد که قرآن را به سخن در می آورند؛ یعنی عترت طاهره علیهم السلام .

گفتنی است : هر یک از این مسائل بحث ویژه ای دارد و مورد بحث فعلی ما، همان تفکر بت پرستان و مقلدان آن هاست که معتقدند : اولا، انسان فرستاده ای الاهی نمی شود و بشریت مانع رسیدن به این مقام شامخ است .

ثانیا، مدعی نبوت چون سایر انسان ها بشر است و اگر پیامبر بودن بشر روا باشد و از امتناع نبوت انسان چشم پوشی گردد، باید نبوت غیر مدعیان این مقام نیز جایز باشد . چون آن ها هم مانند پیامبرانند و حکم چیزهایی که مثل یکدیگرند، در جواز و عدم جواز، یکسان است

. پس همه ی انسان ها ادعای نبوت می توانند داشته باشند . از این جهت قرآن کریم گاه اصل امتناع پیامبر بودن بشر را از سوی بت پرستان مطرح می کند و گاه استدلال آن ها را درباره ی مثل هم بودن انسان ها و یکسان بودن حکم امثال ، بیان می فرماید و به همین ترتیب ، گاه استدلال آن ها را درباره ی امتناع پیامبر بودن بشر و گاه در زمینه ی حکم امثال ، پاسخ می گوید .

اثبات امکان رسالت برای بشر

نتیجه ی بیان قرآن درباره ی امکان بشر بودن پیامبر - با آن صورت ، ضرورت نبوت بشر را نیز ثابت می کند . زیرا بدون تردید رسالت انسان امری ضروری است - آن است که انسان دارای روح مجرد از ماده است که در زمان و مکان جا نداشته ، شکل هندسی خاصی ندارد و محکوم به احکام ماده نمی شود و به واسطه ی همین روح مجرد است که صلاحیت پیدا می کند اسما و حقایق را از خداوند سبحان بیاموزد؛ و علم ادم الاءسماء کلها . (354)

به واسطه ی این روح مجرد است که انسان معلم ملائکه می شود و اسما را به آنان یاد می دهد؛ یا ادم اءنبئهم باءسمائهم (355) و نیز به واسطه ی همین روح مجرد است که مسجود همه ی فرشته ها می شود و شایستگی خلافت خدای متعالی را به دست می آورد؛ انی جاعل فی الاءرض خلیفه (356) و فسجد الملئکه کلهم اءجمعون (357) و نیز دارای دیگر کمالات وجودی می شود که در خور ماده و لوازم

ماده نبوده ، کمیت بردار نیست .

بنابراین ، اگر برای فرشته ای که دانش آموز انسان و سجده کننده برای انسان است ، رسیدن به مقام وحی و رسالت روا باشد، برای انسان کامل معصوم که آموزگار ملائکه و مسجود آن هاست ، ضرورتا رسالت شدنی است . پس مجالی برای بعید بودن یا محال بودن رسالت بشری وجود ندارد تا گفته شود : اءبعث الله بشرا رسولا (358) یا و لو شاء الله لاءنزل ملئکه (359) یا لولا اءنزل علیه ملک . (360)

پس انسان صلاحیت رسالت الاهی را دارد؛ اما ضرورت انسان بودن رسول و عدم کفایت رسالت الاهی را دارد؛ اما ضرورت انسان بودن رسول و عدم کفایت رسالت فرشته ، امر دیگری است که قرآن به آن اشاره دارد . توضیح مطلب آن است که بحث در نبوت و رسالت در امور زیر خلاصه می شود :

یکم . اثبات ضرورت نبوت و کافی نبودن عقل به تنهایی برای هدایت جوامع بشری .

دوم . اثبات امکان رسالت برای انسان بدون استلزام محال .

سوم . رسولی که به سوی مردم فرستاده می شود، باید انسانی باشد که با آن ها زندگی کند، چون آنان غذا بخورد و در بازار راه رود و نیز توجه به این نکته که رسالت فرشتگان برای انسان ها کفایت نمی کند .

چهارم . امور دیگری که در اینجا فرصت اشاره و بحث از آن ها نیست .

قرآن در موارد متعددی از ضرورت هدایت مردم به سعادت

جاودانه بحث کرده ، عدم کفایت عقل در تاءمین آن را گوشزد می کند در رساله ای که در این موضوع نگاشته شده ، آن را تقریر کرده ایم و نیز قرآن کریم لزوم بعثت رسول خارجی پیامبران را مؤ ید رسول باطنی عقل در قلمرو مجهولاتش یا آگاهی دادن رسول ظاهری در امور متمرکز در فطرت انسان گوشزد می کند و نیز آنان را به برانگیزاننده ی علوم دفن شده در وجود او می ستاید و به صراحت می گوید : رسول ظاهری که برای هدایت انسان برانگیخته شده است ، باید کسی باشد که با آنان مباشرت داشته ، برای آن ها دلیل آورد و با آنان مجادله کند و همچون الگویی برای آنان و حجتی علیه ایشان باشد و پناهگاهی برای حوادث اتفاقی آنان و هدایتی در جنگ و صلح آنان باشد . کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را تزکیه کند، از اموالشان صدقه دریافت کرده ، آنان را پاک گرداند و امور آنان را نظم بخشد و لشکرهای آنان را بسیج کند و اموری از این قبیل که ارکان آن در قرآن پایه ریزی شده است و عترت طاهره به تفصیل از آن سخن گفته اند و ثقلین به بهترین شکل آن ها را بیان کرده اند .

روشن است رسولی که دارای چنین رتبه ای است ، از جنس فرشتگان نمی تواند باشد . فرشته ای که مردم آن را نمی بینند و امکان مباشرت با آن را ندارند، بلکه باید انسانی مثل آن ها باشد تا مباشرت با او ممکن شود .

پس رسول باید چون کسانی باشد که مفاد رسالت را برای آنان به ارمغان می برد . چون شاءن رسول هدایت خارجی است و وظیفه ی او تنها در دل افکندن یا فرو فرستادن وحی در قلب نیست

از این رو خداوند سبحان می فرماید : قل لو کان فی الاءرض ملئکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا (361)؛ فرشته تنها صلاحیت رسالت برای فرشتگان را دارد و توان رسالت برای مردم را ندارد و اگر ساکنان زمین به جای مردم ملائکه بودند، قطعا یک رسول از جنس فرشته برای آنها می فرستادیم ، ولی از آنجا که ساکنان زمین مردمی هستند که در آن راه می روند، باید رسولی که به سوی آنان فرستاده می شود، از جنس خود آنان باشد؛ یعنی انسانی که با آنان زندگی کند و با آنان بمیرد تا الگویی برای آنان و حجتی علیه آنان باشد .

اگر فرض شود که خداوند فرشته ای را برای مردم بفرستد، باید تصویر آن را به صورت مردی در آورد که مردم بتوانند او را ببینند، از او بپرسند، به او رجوع کنند و اگر به صورت مردی تصویر شود، دوباره اشکال باز می گردد و در این صورت نیز باز می گویند : آیا خداوند بشری را به رسالت بر می گزیند ؟ زیرا اگر ملک را به صورت انسان مادی نفرستد، شنیدن سخنان او و تاءسی به او برای مردم شدنی نیست و اگر او را به صورت انسان در بیاورد، این امر برای آنان شدنی است ، ولی باز هم اشکال می کنند که : ما

هذا الا بشر مثلکم یرید اءن یتفضل علیکم و لو شاء الله لاءنزل ملئکه ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین . (362)

لزوم تناسب میان رسول و مخاطبان

خداوند سبحان به مطالب فوق چنین اشاره می کند : و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون . (363) از این آیه بر می آید که میان رسول و مخاطبانش تناسب لازم است ، به گونه ای که بتواند با آنان سخن بگوید و پیشوای آنان باشد؛ افزون بر آن که رسول باید از جنس مردان باشد و شامل مطلق انسان یعنی مردان و زنان نمی تواند باشد؛ و ما اءرسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اءهل الذکر ان کنتم لا تعلمون . (364) چون رسول باید مرجع حوادث اتفاقی در جنگ و صلح و دیگر امور جامعه ی انسانی باشد و این امر برای زنان میسور نیست . زیرا برای مردان بهتر است از پشت پرده با زنان ارتباط برقرار کنند؛ و اذا ساءلتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اءطهر لقلوبکم و قلوبهن . . . . (365)

بنابراین ، دینی که طهارت قلب ها را در گرو سؤ ال از زنان همراه با وساطت پرده می داند، قیم و مبلغ و مسئول و معلم آن دین زنان نمی توانند باشند و نیز تماس و معاشرت مردان با زنان به صورت آشکار و پنهان شدن نیست .

همچنین از آیه ی مزبور بر می آید که پوشاندن حق با باطل همان انحراف و بیماری قلب است ، در حالی که قرآن

شفای امراض سینه است ، بیماری هایی چون نادانی و تکبر و طمع و دوستی چیزی که ریشه همه خطاست ؛ قد جاءتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور . (366)

ولی اگر کسی که دچار این امراض است ، به وسیله ی قرآن شفا نیافت ، خداوند سبحان فیض خود را از و باز می دارد و هنگامی که رحمت خاص خود را از او منع کرد، هیچ کس دیگری بر او رحمت نمی فرستد؛ و ما یمسک فلا مرسل له من بعده (367) و بیماری اش فزونی می یابد و انحراف او بیش تر می شود . اگر بیمار درمان نشود، مرضش افزایش می یابد، همان گونه که خدای متعالی به آن اشاره می کند : فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (368) و فلما زاغوا اءزاغ الله قلوبهم . (369)

بنابراین ، اگر انسان به پوشاندن حق به باطل گرفتار شود و بیماری خود را به وسیله ی شفا بخش امراض سینه درمان نکند، فیض خاص خداوند از او گرفته می شود و اشتباه او دوام می یابد؛ و للبسنا علیهم ما یلبسون (370) و این مشتبه ساختن الاهی ، عذابی است که در کیفر مشتبه ساختن خودشان ، به آنان تحمیل می شود، مانند گمراه ساختن کیفری که در قبال گمراه شدن خود آنان صورت می گیرد؛ یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین . (371)

گمراه ساختن ابتدایی به این معنا که خداوند بدون هیچ زمینه ای کسی را گمراه سازد قبیح است و این عمل از خداوند

سر نمی زند، ولی نسبت دادن گمراه ساختن ثانوی به خداوند یعنی خداوند با در نظر گرفتن زمینه هایی که خود فرد برای گمراه مطابق با عمل فرد بدکار و گمراه از مسیر خداوند است که گمراهی وی پس از روشن بودن مسیر الاهی پدید آمده است .

غرض آن که ، خداوندی که نور آسمان ها و زمین است ، هیچ گاه و بر هیچ کس حق را با باطل مشتبه نمی سازد، بلکه همه ی انسان ها را به سوی حق هدایت کرده ، با هیچ چیز حق را پنهان نمی سازد؛ الحق من ربک فلا تکونن من الممترین (372) و قل جاء الحق و ما یبدی الباطل و ما یعید (373)؛ یعنی حق تنها از سوی خداوند نازل می شود و با وجود آن ، جایی برای باطل نمی ماند، نه آن باطلی که پیش از آن بوده است ، قدرت باز گشتن دارد و نه آن باطلی که پیش از آن نبوده ، توان موجود شدن دارد .

پس شدنی نیست که خداوند حق را با باطل بپوشاند و معنای این فرموده ی خدا : . . . و للبسنا علیهم ما یلبسون (374) همان است که تقریر شد . با این بیان روشن شد که بدون هیچ مانعی رسالت الاهی برای بشر ممکن ، و توهم متفکران مشرک مردود است .

عدم همانندی پیامبر با سایر مردم

چکیده ی سخن قرآن حکیم در دفع شبهه ی متمسکان به قانون اتحاد امثال ، آن است که نوع انسان دارای درجاتی است که بعضی برتر از بعضی دیگر است

. پایین ترین مرتبه ی آن چون سنگ یا سخت تر و پایین تر از آن و بالاترین مرتبه ی آن چون آینه ی صافی است که آن چه را می بیند، دروغ نمی پندارد و میان این دو، مراتب متعددی است ، و همه ی انسان ها صلاحیت تحمل بار مسئولیت رسالت را ندارند؛ رسالتی که کسی جز خداوند جایگاه آن را نمی داند؛ الله اءعلم حیث یجعل رسالته . (375)

کسانی که به قانون تماثل تمسل می جویند، در شناخت امور تنها به حس و ماده تکیه می کنند و می گویند : ما هذا الا بشر مثلکم یاءکل مما تاءکلون منه و یشرب مما تشربون (376) و فقالوا اءنؤ من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون (377) ولی مبنای قرآن بر آن است که ابزار شناخت اشیا، فقط حس نیست ، بلکه معیار شناخت ، وحی و عقل است و موجودات نیز اعم از مادی و مجرد هستند و از چنین قرآنی به دست می آید که مثل بودن دو چیز در بعضی امور، برای یکسان بودن حکم آنها کفایت نمی کند، مگر این که در تمامی ابعاد مانند یکدیگر باشند و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قلبی پاک از آلودگی طبیعت داشت و از چرک ماده و پلیدی آن منزه و از دوستی دنیا و زیورهای آن مبرا و از تنگنا و انحراف عالم شهادت پیراسته بود، شایسته ی آن است که به او وحی شود و از سوی خداوند حکیم خبیر وحی دریافت کند .

پس کسی که خداوند قلبش را گشایش

داده با کسی که بر قلب او مهر نهاده شده ، یکسان نیست و نیز کسی که دیدگانش انحراف و طغیان ندارد با کسی که اعمال گذشته اش زنگار قلبش شده ، شبیه یکدیگر نیستند . پس محصول کسی که همتش در نفس حیوانی اش خلاصه می شود، با کسی که در برابر خواهش های نفس خود جهاد می کند، هرگز برابر نیست .

تماثل میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انسان ها تنها در بعضی جهات است ؛ و قالوا قلوبنا فی اءکنه مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب فاعمل اننا عاملون * قل انما اءنا بشر مثلکم یوحی الی اءنما الهکم اله واحد فاستقیموا الیه و استغفروه . (378)

پس چنین انسانی که حجاب های ظلمانی را کنار نزده است ، چگونه مثل کسانی می تواند باشد که دیدگان قلبشان ، نه تنها حجاب های ظلمانی ، بلکه پرده های نورانی را دریده ، به معدن عظمت خدایی رسیده ، روحشان به مقام عزت قدس الاهی چنگ زده است . بنابراین ، هنگامی که انسان ها در مرتبه ی وجودی مثل یکدیگر نباشند، آثار آنان نیز با یکدیگر برابری نمی کند . کوتاه سخن این ، که صغرای استدلال بت پرستان - پیامبران در همه چیز مانند سایر انسان هستند - ناتمام است و اگر چنین تماثلی نباشد، جایی برای تمسک به کبرا یکسان بودن حکم امثال نمی ماند . زیرا مثل تنها دلیل بر شبیه خود است ، نه چیز دیگر .

یاد

سپاری : مردم از جهت کمال وجودی مانند پیامبران نیستند، ولی پیامبران از نظر فقر ذاتی مثل مردمند .

در مسئله ی فوق دو مطلب قابل توجه وجود دارد :

یکم . مردم مثل پیامبران نیستند تا آنچه بر پیامبران وحی می شود، بر آنان نیز وحی شود و آنچه به آنان نازل می شود، بر مردم نیز فرود آید .

دوم . پیامبران از جهت فقر وجودی مانند سایر مردم هستند؛ یعنی شدنی نیست مستقلا چیزی از پیامبران صادر شود و همه ی کارهای آنان قطعا به اذن خداوند سبحان است . افزون بر آن که پیامبران ، مانند سایر مردم ، مالک مرگ و حیات و سود و زیان خود نیستند .

پس تا زمانی که اذن خداوند به کاری تعلق نگیرد، پیامبران قدرت انجام دادن آن را ندارند . چون آنان نیز مانند امت هایشان محکوم به فقر ذاتی و وصفی و فعلی هستند . از این رو پیشنهاد ارائه ی هر گونه آیه و نشانه ای از سوی مردم به پیامبران ، صحیح نیست ، چنان که برای پیامبران نیز آوردن آن نشانه ها بدون اذن خداوند شدنی نیست .

شاید استنباط این دو مطلب از این آیات ممکن باشد : قالت رسلهم فی الله شک فاطر السموات و الاءرض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤ خرکم الی اءجل مسمی قالوا ان اءنتم الا بشر مثلنا تریدون اءن تصدونا عما کان یعبد اباؤ نا فاءتونا بسلطان مبین * قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لکن الله یمن علی

من یشاء من عباده و ما کان لنا اءن ناءتیکم بسلطان الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤ منون . (379) زیرا این سخن که به پیامبران می گفتند : شما نیز بشری مثل ما هستید، ادعای تماثل و برتری نداشتن پیامبران نسبت به آنان فهمیده می شود .

نیازمندی موجود ممکن به واجب

مستفاد از این سخن بت پرستان که شما پیامبران ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند، می خواهید باز دارید لزوم حفظ سنت موروثی و رجوع به مردگان در ابتدا و ادامه ی راه و نیز رجوع تقلیدی در مرحله ی بقاست و از این خطاب آنان به پیامبر که آیه ی روشنی برای ما بیاور پیشنهاد نشانه ی دلخواه آنان به دست می آید .

از فرموده ی پیامبران در جواب آن ها که ما نیز بشری مثل شما هستیم ، ولی خداوند بر هر بنده ای که بخواهد منت می گذارد، بر می آید که تماثل در بعضی از اوصاف و مراتب انسانی به حق بوده ، همگان بر آن اتفاق نظر دارند، ولی منت نهادن خداوند بر بعضی از برگزیدگانش سبب برتری مرتبه ی انسانی آنان نسبت به انسان های دیگر شده است و به جهت همین امتیاز است که پیامبران از سایر مردم متمایز می گردند . پس در حقیقت تماثلی نیست تا ادعای مشرکان تمام باشد .

از این سخن پیامبران در پاسخ مشرکان : ما کان لنا . . . باذن الله ، بر می آید که انسان هر اندازه که رشد کند و از همنوعان خود با هر امتیازی جدا گردد،

باز هم از حوزه ی فقر وجودی بیرون نمی رود و به آستانه ی بی نیازی بار نمی یابد؛ آستانه ای که ویژه ی خداوندی است که می فرماید : یا اءیها الناس اءنتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید . (380)

پس پیامبران بزرگ در یاری گرفتن از خداوند و نیازمندی به او و اذن خواستن از او در همه ی اعمالشان مانند سایر مردم هستید، ولی خداوند تنها در هر هر موردی که بخواهد، به آنان اذن می دهد . از این رو فقط پیامبر می تواند بگوید : و اءبری الاءکمه و الاءبرص و اءحی الموتی باذن الله (381) و برای دیگران چنین ادعایی روا نیست . بر پایه ی همین اذن خاص معجزه صادر می شود و تحدی و مبارز طلبی صحت می یابد و نبوت ثابت و حجت الاهی بر مردم تمام می گردد .

از این تحلیل ، موضوع دیگری نیز روشن می شود و آن تبیین مغالطه ی مشرکان متفکر یا کسان دیگری است که طبق میلشان به پیامبران پیشنهاد اعجاز می دادند و نیز پاسخ پیامبران در برابر آن ها که ما نیز بشری مثل شما هستیم ؛ ان نحن الا بشر مثلکم . (382)

نیازمندی فرشتگان

همچنین سر این فرموده ی خدا : و ما کان لرسول اءن یاءتی بایه الا باذن الله لکل اءجل کتاب (383) روشن می گردد . چون موجود ممکن ، پیامبر باشد یا فرشته یا انسان ، در اصل وجود و ایجاد خود به خداوند نیازمند است زیرا ایجاد همانند وجود، ربط محض به

ایجاد خدای متعالی است و در غیر این صورت لازمه ی آن ، وا گذاشتن موجود به حال خود است که بدتر از جبر نادرستی است که عقل آن را ممتنع و نقل آن را ممنوع می داند .

از این جا معنای فرمایش خداوند در تعریف ملائکه روشن می شود؛ بل عباد مکرمون * لا یسبقونه بالقول و هم باءمره یعملون * یعلم ما بین اءیدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون (384) و ظاهر می شود که فرشته نیز چون انسان ، بنده ای محتاج است . پس پناه بردن به او بدون اذن خداوندی که عبادت غیر خود را حرام و شریک گرفتن برای خود را ممنوع کرده است ، جایز نیست .

همچنین در این آیه ، به نقطه ی مغالطه ی فکری کسانی که فرشتگان را به طور مستقل ارباب خود می گیرند، نیز اشاره شده است . زیرا فرشته ای که خود دارای استقلال وجودی نیست ، چگونه می تواند رب موجود دیگر باشد ؟

حاصل آن که ، مردمان متوسط در کمال وجودی مانند انبیا نیستند، گرچه پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم در فقر ذاتی مثل مردمند . از این رو برای این قانون تماثل همه ی انسان ها در ادعای رسالت مثل یکدیگر هستند در وصف کمالی رسالت مجالی نیست ؛ گرچه این قانون تماثل همه انسان ها باید در انجام کارها از جانب خداوند ماءذون باشند در نیاز پیامبران به اذن الاهی جای خود را دارد .

اعتقاد بت پرستان درباره ی فرشتگان

از

کلام قرآن بر می آید که بت پرستان معتقد بودند که فرشته برتر از انسان است و صلاحیت دریافت وحی و رسالت را از سوی خداوند داراست و ملائکه نیز نزدیکی خاصی به خدا دارند، در حالی که انسان چنین ویژگی هایی را ندارد . همچنین معتقد بودند که فرشته فرزند خداست و اگر بر این باور بودند که فرشته مثل انسان دارای جسم و ماده است ، آن را نمی پرستیدند و به صلاحیت او بر خلاف انسان برای دریافت مقام رسالت و شفاعت حکم نمی کردند .

قرآن بعضی از این خصوصیات را که آنان به فرشتگان نسبت می دهند، به طور مطلق نفی می کند؛ مانند ربوبیت و معبود بودن و فرزند خداوند سبحان بودن ، و نیز بعضی دیگر از این ویژگی ها را به طور مقید نفی می کند؛ مانند شفاعت کردن فرشتگان . زیرا آنان قدرت شفاعت کردن ندارند، مگر آن که از سوی خداوند اذن داشته باشند .

همچنین قرآن مجید به برتری فرشتگان بر انسان مادی محسوس ، اشاره ای نداشته ، در عین حال آن را نفی نکرده است ، بلکه می گوید : دیدن فرشته برای انسانی شدنی نیست ، مگر این که برای او عالم شهادت جایگزین عالم غیب شود؛ و قال الذین لا یرجون لقائنا لو لا اءنزل علینا الملئکه اءو نری ربنا لقد استکبروا فی اءنفسهم و عتوا عتوا کبیرا * یوم یرون الملئکه لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا . (385)

رویت خداوند سبحان محال است ، چه در عالم شهادت و حس یا در

عالم برزخ و مثال . چون حق محضی است که از هر قید عقلی مجرد است ، چه رسد به قید وهمی یا خیالی ، صورت مثالی شکل و هیاءت ندارد؛ اما مشاهده ی ملائکه گرچه در عالم شهادت و از طریق حس مادی شدنی نیست ، ولی در عالم برزخ و مثال دیدن فرشتگان شدنی است . از این رو مشرکان آنان را می بینند، ولی این رؤ یت زمانی است که بشارتی برای آنان نیست ؛ و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا المئکه یضربون وجوههم و اءدبارهم و ذوقوا عذاب الحریق . (386)

از این جهت کافرانی که بعضی از ملائکه رویشان و برخی دیگر پشت آنان را کوبیده اند، به فرشتگان می گویند : به دامان شما پناه می آوریم و به جهت مصون ماندن از تازیانه و عذاب به شما پناهنده می شویم .

حاصل آن که ، به اعتقاد بت پرستان ، ملائکه از بشر برترند و شایسته ی چیزی هستند که انسان صلاحیت آن را ندارد؛ اما قرآن کریم بعضی از اعتقاداتشان درباره ی ملائکه را نفی می کند و تجرد آن ها را از جسم مادی را در نمی کند؛ بلکه با بیان این مطلب که در عالم حس مشاهده ی ملائکه امکان ندارد، آن را تاءیید می کند . چون شهود آن ها در گرو دگرگونی حس مادی به مشاهده ی مثالی خصوصیت عالم مثال آن است که ماده در آن راه ندارد، ولی شکل و هیاءت اشیا در آن عالم محفوظ است یا تغییر دنیا به آخرت است

، تا به طور مثال ملک الموت برای انسان تجلی کند . چنان که حضرت سجاد علیه السلام می فرمایند : فرشته مرگ برای گرفتن جان ها از پرده های غیب آشکار می گردد؛ و تجلی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب . (387)

تفاوت تقلید کورکورانه و میراث ارزشمند

در مباحث پیشین گفته شد که تقلید جمود فکری و مانع ترقی به قله ی تحقیق است ؛ قله ای که معارف حقه بر پایه ی آن استوار است و نیز معلوم گردید که تحجر ذهنی سرمایه ی جاهلانی است که شعارشان این است : انا وجدنا ابائنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون (388) و شعورشان این : ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاءولین (389)؛ در حالی که قرآن حکیم سنگینی زنجیرهای بسته بر دست و پای انسان را برداشته ، او را به عقل برهانی یا نقل قطعی که هیچ تضادی با یکدیگر نداشته ، بلکه همراه یکدیگرند، هدایت می کند . زیرا برهان عقلی در تمامی ابعاد، وحی قطعی را گواهی می کند و وحی قطعی نیز برهان عقلی پیش روی خود را درست می داند .

ساحت وحی قطعی از راندن برهان عقلی منزه است و محال است که عقل روشن و برهان خالی از شائبه ی مغالطه ، از مسیر وحی سرپیچد و در پیشگاه آن خضوع نکند و مطالب وحیانی را نپذیرد و به آن پناه نبرد و بر آن اعتماد نکند . زیرا خود عقل برهانی است برای اثبات ضرورت وجود وحی و عصمت آن از هر سستی و بدی و صیانت آن از هر سبکی و بی

محتوایی و طهارت آن از هر آلودگی و پلیدی و پاکی آن از هر جهل و خطا و برائت آن از هر صفت عیب و نقصی .

پس در این صورت نمی شود که این عقل برهانی در برابر وحی قطعی تعبد نورزد و به آن ایمان نیاورد، وگرنه در حقیقت به خودش اعتقاد داشته است و این همان محذور جمع میان دو نقیض است که محال است . زیرا عقل خود بر ضرورت وحی ، برهان می آورد، حال اگر این عقل مطالب را وحیانی تخطئه و رد کند، در حقیقت خود را رد کرده است .

محور تقلید، گوینده ی سخن

انسانی که بر روش صحیح فکر می کند، هنگامی که با حقی برهانی یا وحیانی رو در رو شود، به آن معتقد می گردد و اگر پدران او نیز بدان معتقد باشند، خرسند شده ، عزم او در آن اعتقاد قوی تر می شود و این همان میراث ارزشمند است ، بر خلاف تقلید که بر مدار گوینده دور می زند، نه بر مدار سخن . زیرا تقلید در حقیقت اعتماد به شخص معین و شنیدن و پذیرفتن سخنان اوست ، بدون عرضه کردن بر عقل و وحی ؛ به گونه ای که کلام مقلد خود را بدون چون و چرا می پذیرد، در حالی که میراث ارزشمند همان اطمینان داشتن به حقی است که پیام عقل است یا وحی به آن اشاره دارد و اتفاقا پیشینیان نیز به آن کلام حق معتقد بوده اند .

بخشی از میراث ارزشمند، سفارش پیامبران به فرزندانشان در خصوص اسلام آوردن و پیروی

فرزندان از این توصیه و خشنودی آنان به پیروی از آن است . همچنین فرمان خداوند سبحان به رسولش در خصوص پیروی کردن از هدایت انبیاست .

سفارش پیامبران به فرزندانشان در این فرموده ی خدا آمده است : اذ قال له ربه اءسلم قال اءسلمت لرب العالمین * و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و اءنتم مسلمون * اءم کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون . (390) زیرا سفارش کردن به حق با توصیه به تقلید و تحجر فکری متفاوت است و حضرت ابراهیم علیه السلام و نیز حضرت یعقوب علیه السلام فرزندان خود را به حق سفارش می کردند .

مورد دوم ، یعنی پیروی فرزندان نیز در این آیه آمده است : . . . انی ترکت مله قوم لا یؤ منون بالله و هم بالاخره هم کافرون * و اتبعت مله ابائی ابراهیم و اسحق و یعقوب ما کان لنا اءن نشرک بالله من شی ء ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اءکثر الناس لا یشکرون . (391) چون پیروی از حق پس از روشن شدن حقیقت آن ، تقلید به شمار نمی رود؛ گرچه ممکن است تصادفا از نوع دین پدران شخص پیرو باشد . زیرا آنچه پیروی شده حق است ، نه سخنان پدر و جد و سنت

موروثی و امثال آن .

آنگاه این برهان توحید را متذکر شده ، شرک را نفی می کند؛ . . . ما کان لنا اءن نشرک بالله من شی ء (392) بدان دلیل خداوندی که ربوبیتش حد و مرزی ندارد، اصلا نمی شود که چیزی غیر از او رب چیز دیگر باشد .

مورد سوم ، یعنی پیروی از هدایت انبیا در این آیه آمده است : اءولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده قل لا اءسئلکم علیه اءجرا ان هو الا ذکری للعالمین . (393) ظهور آیه در آن است که خداوند رسولش را به پیروی از هدایت پیامبران پیشین امر می فرماید، نه پیروی خود آن پیامبران ؛ به گونه ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تابع آنان باشد، بلکه ایشان تابع حقی هستند که آن پیامبران نیز از آن تبعیت می کردند . چون همه ی آنچه بر این پیامبران وحی می شد و بر قلب آنان تجلی می کرد و در آن استقرار می یافت ، نسبت به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحقیق یافته است .

شاهدش این سخن خداست : انا اءوحینا الیک کما اءوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اءوحینا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاءسباط و عیسی و اءیوب و یونس و هرون و سلیمان و اتینا داود زبورا . (394)

تحقیق ، پایان هر تقلید

نتیجه ی مباحث بخش نخست چنین است

یکم . صرف توافق عقیده شخص با اعتقادات قومی که پیش از

او بوده اند، دلیل بر تقلید و پیروی از آنان نیست ؛ در صورتی که معیار اعتقاد او همان حقی باشد که حقیقت آن با برهان عقلی یا کلام وحیانی ثابت شده باشد .

دوم . تفاوت این سخن حضرت یوسف : و اتبعت مله اباءی (395) و این سخن نادانان مشرک : انا وجدنا اباءنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون (396)، همان فرق میان حق ثابت شده ، با اعتقاد از روی تقلید باطل است که پرهیز از آن لازم است .

سوم . باید در هر زمان و مکان و از هر گوینده و نویسنده ای حق را دریافت کرد . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید : حکمت گمشده ی مؤ من است ، آن را بجویید، حتی اگر نزد مشرک باشد تا شما اهل حکمت و سزاوارتر به آن باشید؛ و الحکمه ضاله المؤ من ، فاطلبوا و لو عند المشرک ، تکونوا اءحق بها و اءهلها . (397) این حدیث مؤ ید این سخن است : بنگر به آنچه گفته می شود و ننگر به آن که می گوید .

چهارم . پیروی در فروع صحیح است ، ولی در اصول نادرست .

پنجم . تقلید باید به تحقیق بینجامد، تا ثابت شود که فرد پیروی شده معصوم است یا از سوی معصوم به نحو خاص یا عام نصب شده است . این مطلب همان است که امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه ی : فلینظر الانسان الی طعامه

(398) می فرمایند؛ طعام همان علمی است که انسان باید بنگرد از چه کسی آن را دریافت می کند؛ علمه الذی یاءخذه ممن یاءخذه . (399) زیرا علم برهانی طعامی پاک است که برآیند ماده ای بدیهی و صورتی نتیجه بخش است .

این صورت توسط عقل که از آفت خطا و نقصان خیال در امان است ، تصویر بندی شده ، اعتباری بیش از صدق ضروری در آن لحاظ نشده است ؛ اعتباری مانند گوینده ی معین یا نویسنده ی معلوم . زیرا فکر و لفظ و عمل و نوشتار و دیگر شئون او تاءثیری در علم برهانی ندارد، بدین لحاظ نیکوکار و بدکار در اقامه ی آن مساویند، مانند علم ریاضی و امثال آن انسانها با شخصیت های متفاوتشان ، در براهین آن با یکدیگر مساویند بر خلاف موردی که مبداء فاعلی به گونه ای در آن علم اثر گذار باشد که باید صلاحیت اعتماد به آن احراز شود . این صلاحیت به دلیل عصمت یا نیابت خاص یا عام از سوی معصوم ، برای او و دیگران به دست می آید .

ششم . زیر بنای اساسی در شناخت مبداء و معاد و وحی و نبوت همان شناخت انسان است به نفس خویش ، چنان که خویش حضرت رضا علیه السلام می فرماید : برترین عقل ها آن است که انسان را با خودش آشنا سازد؛ و اءفضل العقل معرفه الانسان نفسه . (400) نیز می فرماید : دوست هر کس عقل او و دشمن هر کس جهل اوست ؛ صدیق کل

امری عقله و عدوه جهله . (401) همچنین می فرماید : دوست نادان در سختی است ؛ و صدیق الجاهل فی تعب . (402)

هفتم . معیار شناخت عقل است ، نه حس . حضرت رضا علیه السلام می فرماید : بدان که آنچه را حواس تو در می یابد، همان معنایی است که برای حواس درک کردنی است و هر حسی نشان از آن چیزی دارد که خداوند بزرگ در حیطه ی درک آن قرار داده است ؛ ولی اگر فهم به وسیله ی قلب باشد، همه ی فهمیدنی ها را در بر می گیرد؛ و اعلم اءن کل ما اءوجدتک الحواس فهو معنی مدرک للحواس و کل حاسه تدل علی ما جعل الله عز و جل لها فی ادراکها و الفهم من القلب بجمیع ذلک کله . (403)

هشتم . تفکر، جست و جوی اصول و استنباط فروغ از اصول است . چنان که مولایمان حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : . . . آن را تعقل کن و آنچه را درست دانستی ، بر اساس آن پایه ریزی کن ؛ فاعقل ذلک و ابن علیه ما علمت صوابا . (404)

نهم . شناخت خداوند به اندازه ی طاقت بشری شدنی است ؛ لیکن تفریط در شناخت ، یعنی راهیابی به آن با ابزار حس ناممکن ، چنان که افراط در این حیطه نیز مجالی ندارد؛ یعنی این که انسان بخواهد با احاطه یافتن به خداوند از طریق قلب ، به معرفت پروردگار

دست یابد .

حضرت رضا علیه السلام می فرماید : صفات خداوند بزرگ نشان وجود اویند و اسمای او وسیله ای برای درک او و از طریق مخلوقاتش به سوی او هدایت می شوند تا جوینده ی مشتاق به دیدن از طریق چشم و شنیدن از راه گوش و لمس کردن دست و احاطه ی قلب نیازی نداشته باشد .

پس اگر صفات او - ثنایش بلند باد - بر او دلالت نکند و اسمایش به سوی او فرا نخواند و مردمان حقیقت دان ، معنا آن را درک نکنند، عبادت مردم تنها برای اسما و صفات او خواهد بود، بدون آن که معنا را بنگرند و اگر چنین باشد، معبود چیزی است غیر از خدا . چون صفات و اسمای او چیزی غیر از او هستند؛ و لمن یدل علی الله عزوجل بصفاته و یدرک باءسمائه و یستدل علیه بخلقه حتی لا یحتاج فی ذلک الطالب المرتاد الی رؤ یه عین ، و لا استماع اءذن و لا لمس کف و لا احاطه بقلب ، فلو کانت صفاته جل ثناؤ ه لا تدل علیه و اءسماؤ ه لاتدعو الیه و المعلمه من الخلق لا تدرکه لمعنا کانت العباده من الخلق لاءسمائه و صفاته دون معناه ، فلولا ان ذلک کذلک لکان المعبود الموحد غیر الله تعالی لاءن صفاته و اءسماءه غیره . (405)

نیز حضرت علیه السلام می فرمایند : همه ی صفات و اسمای الاهی بر کمال وجود دلالت می کنند و بر احاطه دلالتی ندارد؛ چنان که بر حدود چهارگوش و سه گوش و شش گوش دلالت می کند .

زیرا شناخت خداوند والا و پیراسته تنها با صفات و اسما دست یافتنی است و از طریق محدود کردن با طول و عرض و ارتفاع و کمیت و رنگ و وزن و امثال این ها فهمیدنی نیست و هیچ یک از این امور بر خداوند بزرگ و منزه روا نیست ، تا مردم با شناخت نفوس خودشان ، به گونه ی ضروری که پیش از این گفتیم به شناخت خداوند پی برند؛ و الصفات و الاءسماء کلها تدل علی الکمال و الوجود و لا تدل علی الاحاطه ، کما تدل علی الحدود التی هی التربیع و التثلیث و التسدیس لاءن الله عز و جل و تقدس تدرک معرفته بالصفات و الاءسماء و لا تدرک بالتحدید بالطول و العرض و القله و الکثره و اللون و الوزن و ما اءشبه ذلک و لیس یحل بالله جل و تقدس شی ء من ذلک حتی یعرفه خلقه بمعرفتهم اءنفسهم بالضروره التی ذکرنا . (406)

نیز در پاسخ به این سؤ ال عمران درباره ی این که خداوند در چه چیزی است و آیا چیزی به او احاطه می یابد و آیا از چیزی به چیز دیگر دگرگون می شود و آیا به چیزی نیازمند است ؟ حضرت فرمودند : ای عمران به تو می گویم - پس خوب فکر کن - این پرسش تو از پیچیده ترین مسائلی است که برای مردم مطرح می شود و کسی که عقل او رخت بر بسته ، از علم بی بهره است ، این مساءله را نمی فهمد؛ اما خردمندان با عدالت و انصاف از فهم آن عاجز نیستند؛ فی

اءی شی ء هو ؟ و هل یحیط به شی ء ؟ و هل یتحول من شی ء الی شی ء ؟ اءو به حاجه الی شی ء ؟ اءخبرک یا عمران فاعقل ما ساءلت عنه فانه من اءغمض ما یرد علی المخلوقین فی مسائلهم و لیس یفهمه المتفاوت عقله العازب علمه و لا یعجز عن فهمه اولوا العقل المنصفون . (407)

بنابراین ، اگر عقل ، منصف بوده ، از آلودگی تفریط و افراط و پلیدی مغالطه در ماده و صورت قیاس فکری ، در امان باشد و بعضی از مقدمات ، آن را از نتایج باز ندارد و علم آن از کوچک ترین ذره ی مؤ ثر در استدلال غافل و غایب نباشد، چنین عقلی بر فهم پیچیده ترین معارف یعنی توحید و بی نیازی خداوند از ما سوی و نیازمندی ما سوی به خداوند سبحان چیره می گردد .

این ، تشویق به برهان عقلی و بر حذر داشتن از قیاس موهومی است که از طریق تدبر در قرآن به دست می آید، در حالی که مستنطق آن یعنی انسان کامل معصوم علیه السلام نیز آن را گواهی می کند . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : . . . به واسطه ی عقل ها آدمیان به خداوند معتقد می شوند؛ و بالعقول یعتقد التصدیق بالله . (408)

نیز می فرمایند : آن چه در مخلوقات است ، در خالق آن ها یافت نمی شود و آنچه در مورد مخلوق ممکن است ، در صانع آن ممتنع است ؛ فکل ما فی

الخلق لا یوجد فی خالقه و کل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه . (409) چون حضرت علیه السلام با فرمایش نخست که . . . به واسطه عقلها . . . به برهان فرا خوانده اند و با این فرمایش : آنچه در مخلوقات است . . . انسان را از مغالطه بر حذر می دارند؛ مغالطه ای خلق را با خالق می سنجد و خصوصیات مخلوق را به خالق سرایت می دهد .

بخش دوم . جایگاه شهود قلبی در قرآن

جایگاه شهود قلبی در قرآن

علم از دو راه به دست می آید . زیرا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه ی امر دیگری است . نوع نخست همان علم حضوری است که در آن میان معلوم و عالم واسطه ای نیست و دومی همان علم حصولی است که در آن ، میان معلوم خارجی و عالم ، علم واسطه می شود؛ گر چه میان علم و عالم واسطه ای نیست . زیرا اگر واسطه ای باشد، تسلسل پیش می آید زنجیره ای بی نهایت از واسطه ها .

بنابراین ، هر علم حصولی ، نوعی علم حضوری و معلوم بالذات است . زیرا میان علم و عالم واسطه ای نیست و غیر از این دو قسم حضوری و حصولی علمی نیست . زیرا جز این دو معلوم ، معلوم دیگری نیست . چون معلوم از سنخ وجود است یا از سنخ ماهیت یا چیزی که مانند این دوست یعنی مفهوم .

اگر معلوم از سنخ وجود باشد،

تنها با علم حضوری دریافت می شود، بدون آن که میان معلوم وجود و عالم واسطه ای وجود داشته باشد و دستیابی به آن تنها از طریق شهود آن موجود در جایگاهش عالم خارج ممکن می گردد . زیرا تحقق وجود در ذهن ممتنع است . چون لازمه ی تحقق وجود در ذهن ، انقلاب خارج به ذهن است و این انقلاب محال است .

اگر معلوم از سنخ ماهیت باشد، از آن جهت که در ذهن معلوم البذات است به گونه ای که خود ماهیت به ذهن راه پیدا می کند و در نفس وجود دارد و مشهود آن است ، علم حضوری است ؛ ولی از آن جا که ماهیت از امری فراتر از خود وجود مربوط به خود حکایت می کند و وسیله ای است برای رسیدن نفس به عالم خارج ، علم حصولی است .

این علم حصولی دو قسم دارد : تصور و تصدیق ؛ تصدیق خود بر دو قسم است : درست و نادرست ، و برای تشخیص این دو از یکدیگر معیاری لازم است که مواد قیاس درست و پیراسته از خطا و نیز صورت هایی از قیاس را که نتیجه ده بوده ، عقیم نباشد، آن را بیان کند .

در بخش نخست بحث گذشت ، ترازوی عدلی که خداوند به حق فرو فرستاده بر قلب پیامبری که خود زبان صداقت و ترازوی حقیقت است ، معیار یگانه ای است برای جدا سازی قیاس برهانی واجد شرایط ماده و آداب صورت از قیاس مغالطه آمیزی که بعضی یا همه ی شرایط را

ندارد .

مورد بحث در این بخش ، تشریح شهود قلبی و علم حضوری و بیان امکان آن و دلیل بر تحقیق آن در خارج و نیز تشویق به تحصیل این نوع علم و هدایت کردن به شهود قلبی است که در آن ، هر چه را در خارج محقق است ، قلب می بیند، و نیز آنچه تجسم شیطانی یا نفسانی است و بیرون از دایره ی نفس آدمی وجود ندارد، تا زمانی که مبداء رحمانی یا ملکوتی ندارد، اعتنا کردنی نیست .

توجه وافر قرآن به علم حضوری

توجه قرآن به این دو قسم از علم بیش تر است ، گر چه قرآن از علم حصولی زیاد سخن گفته ، به آن دعوت کرده ، معارف خود را بیش تر در چهارچوب آن بیان فرموده است . سرش همان است که در مقدمه ی بهشت چهارم درباره ی تمایز این دو قسم گذشت .

افزون بر آن که خود قرآن ، علم حضوری و وحی شهودی است که در آن حجاب و پرده ای میان پیامبر و واقعیت مشهود نیست ؛ نه حجابی از نوع صورت ذهنی که موجود خارجی به وسیله ی آن تصور می شود و نه مفهوم ذهنی که از موجود خارجی حکایت می کند .

شناخت این قسم از علم حضوری شدنی نیست ، مگر آشنایی اجمالی با آن . چون علم حصولی که در پشت ابرهای صورت یا در پس ابهام مفهوم است ، از بیان حقیقت علم حضوری ناتوان است . هر دو قسم علم از ماورای خود حکایت دارد، ولی آنچه مشهود است

، با آنچه در حجاب است و نیز معلوم بلاواسطه با معلوم با واسطه متفاوت است . این رو توجه قرآن به علم حضوری از اعتنای آن به علم حصولی بیش تر است .

حجاب بودن علم حصولی

در مقایسه ی علم حصولی و علم حضوری ، شناخت موجود خارجی از طریق علم حصولی چون پرده ای نسبت به علم حضوری است ، اما همین علم حصولی در مقایسه با جهل به واقعیات چون نور و شهود است و نیز کسی که از پس پرده ی برهان نسبت به واقعیت علم دارد، در مقایسه با کسی که بدون وساطت مفهوم به واقعیت علم داشته ، بدون حجاب صورت ذهنی ، واقعیت را می بیند، همچون نابینایی در حجاب است ، اما در مقایسه با جاهل ، شاهد و بیناست .

بدین جهت قرآن حکیم مؤ من را با صفت بینا و شنوا می ستاید و کافر را با اوصاف کور و کر وصف می کند؛ فرقی نیست که مؤ من از طریق شهود به اصول ایمان آورده اند، نسبت به آنان که از راه شهود مؤ من گردیده اند، بیش تر است . زیرا راه شهود دشوارتر است . پس سالکان این راه نیز کمترند .

در قرآن به هر دو قسم علم حضوری و حصولی نور گفته می شود؛ . . . قل هل یستوی الاءعمی و البصیر اءفلا تتفکرون (410) و قد جائکم بصائر من ربکم فمن اءبصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما اءنا علیکم بحفیظ (411) و مثل الفریقین کالاءعمی و

الاءصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا اءفلا تذکرون (412) .

راز بصیرت بخش بودن علم آن است که به خودی خود نور و حضور است ، اگر چه نسبت به عالم خارج حکایت شده ، نوعی حصول است و از آنجا که بیش تر مؤ منان از طریق علم برهانی به آموزه های وحیانی ایمان می آورند، بینایی و شهود و امثال آن اختصاص به علم شهودی ندارد و علم برهانی را نیز در بر می گیرد .

شاهد این سخن فرمایش خداوند سبحان است که پس از اقامه ی برهان بر توحید و تشویق به آن و در عین حال بر حذر داشتن از تاءمل در ذات الاهی و توحید آن ، می فرماید : اءفمن یعلم اءنما اءنزل الیک من ربک الحق کمن هو اءعمی انما یتذکر اءولوا الاءلباب . (413) زیرا آگاهی از آنچه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده ، حق است و شامل هر دو قسم علم حصولی و حضوری می شود، بلکه علم حصولی است که در میان مردم بیش تر رواج دارد .

بنابراین ، اگر کسی از طریق برهان ، علم حصولی پیدا کند که وحی حق است و در پی این علم به وحی ایمان آورد، در حقیقت این عالم از نور پروردگارش بهره مند و بصیر است ؛ اما نابینا کسی است که این را نداند و از طریق برهان یا شهود نداند که وحی حق است . خداوند سبحان بیان کرده است که این نابینایی ، وصف قلب است ، نه بیماری

دیدگان ظاهر؛ اءفلم یسیروا فی الاءرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها اءو اذان یسمعون بها فانها لا تعمی الاءبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور . (414)

پس نفس انسانی که جایگاهش درک حقایق به شیوه ی حصولی یا حضوری است ، اگر حقایق را نبیند و آن ها را درک نکند، نابینا و ناشنوا می گردد و این عارضه فقط شهود قلبی و علم حضوری را هدف نگرفته ، بلکه علم حضوری و علم حصولی متداول را در بر می گیرد؛ هر چند این این نابینایی و ناشنوایی بیش تر متوجه شهود قلبی بوده ، ظهور و تمامیت آن در علم حصولی بیش تر است .

حضرت رضا علیه السلام در فرمایش ذیل به این دو قسم علم اشاره فرموده اند : . . . اما مردم گمراه از آنجا که نمی دانستند نسبت به حق نابینا و ناشنوا شده اند و این همان فرموده ی خدای بزرگ است : آن که در دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز کور و گمراه خواهد بود؛ یعنی نسبت به حقایق موجود نابیناست ؛ و لکن القوم تاهوا و عموا و صموا عن الحق من حیث لا یعلمون و ذلک قوله عز و جل : و من کان فی هذه اءعمی فهو فی الاخره اءعمی و اءضل سبیلا یعنی اءعمی عن الحقائق الموجوده . (415) چون این فرمایش حضرت : از حقایق موجود نابیناست هر دو علم حصولی برهانی و حضوری شهودی را در بر می گیرد، چنان که این فرمایش حضرت : خردمندان می دانند هر استدلالی

که در این عالم جایز باشد، در آن عالم نیز رواست ؛ و قد علم ذووا الاءلباب اءن الاستدلال علی ما هناک لا یکون الا بما هیهنا (416)، ویژه ی علم حصولی برهانی است ، ولی از آن به بینایی و نابینایی تعبیر نشده است .

غرض آن که ، علم برهانی نسبت به شهود قلبی حجاب است ، ولی در حد خود نور و حضور است . بنابراین ، عالم به علم حصولی و بینا و جاهل به آن نابیناست ؛ اما مورد بحث در اینجا علم حضوری و نورانیت آن و شاهد و بصیر بودن چنین عالم و نیز غایب و نابینا بودن فاقد آن و نیز دیگر مباحث مهم مربوط به آن است .

امکان علم شهودی و تحقیق آن در خارج

در لابه لای سخن روشن گردید که علم حضوری چیست ؛ اما باید امکان تحقیق خارجی را بدون حجاب صورت ذهنی و پرده ی مفهوم می بیند علم انسان به ذات خود، نخستین مصداق علم حضوری است . زیرا انسان به خوبی درک می کند که میان او و شناخت ذاتش هیچ واسطه ای نیست .

هر مفهومی ذهنی حتی مفهوم من ، اگر با حمل شایع لحاظ شود، بیگانه و بیرون از ذات است و می توان گفت : او خود اوست ، من نیستم . زیرا ذات هر یک از ما موجودی خارجی است که منشاء آثار بیرونی فراوانی است و این مفهوم - هر مفهومی که باشد حتی مفهوم من - امری ذهنی است که بر آن اثری بار نمی شود پس فرد می تواند

بگوید که من مفهوم ذهنی ، من نیستم و از آنجا که هر مفهوم ذهنی حتی مفهوم من یک امری کلی است که صلاحیت انطباق بر بیش از یک فرد را دارد، ولی ذات هر یک از ما موجودی عینی است که انطباق بر کثیر در آن شدنی نیست ، پس هیچ یک از مفاهیم ذهنی عین ذات ما نیست و علم به این مفاهیم علم به ذات ما نیست . زیرا مفاهیم کلی بر من جزئی منطبق نمی گردد .

پس علم ما به ذات خوش از طریق علم حصولی نیست ، بلکه از نوع علم شهودی است که در آن ، میان عالم و معلوم خارجی واسطه ای نیست و نیز در آن مجالی برای تقسیم معلوم به معلوم ذاتی و معلوم عرضی وجود ندارد، چنان که در علم حصولی رواست .

توافق برهان و وجدان در علم نفس به ذات خود

در این علم نفس به ذات خود از نوع علم شهودی است که در آن ، علم عین معلوم خارجی و عالم است و حجاب و واسطه ای نیست ، برهان و وجدان با یکدیگر توافق دارد و از آن رو که علم ، عین نفس انسان است و نفس های آدمیان با محتوای علمیشان همچون معدن های نقره و طلاست ، پس نفوس آن ها به حسب علم هایشان دارای مراتب مختلف است .

افزون بر آن ، هر نفسی به تنهایی معدن خاصی است که مراتب آن متفاوت است : پدید آمدن و رسیدن آن به حد نصاب ، خارج شدن آن از زیر زمین به روی زمین ، تصفیه گوهر آن از خاک

هایی که به دنبال دارد، ذوب کردن آن برای خالص کردن و تراشکاری آن با تراش خاصی که با زینت بودن آن متناسب باشد .

بنابراین ، علم شهودی انسان نسبت به ذات خود نیز دارای درجات گوناگونی است ، هر نفسی که وجودش نیرومندتر باشد، علم حضوری اش نسبت به ذات خود شدیدتر است و هر نفسی که وجودش ضعیف تر باشد، علم حضوری اش نیز نسبت به خود ضعیف تر است تا به نهایت ضعف می رسد که در آن علم اندک یا جهل و فراموشی و غفلت آمیخته است .

از این سخنان روشن می شود که علم نفس به صورت های ذهنی خود نیز از نوع علم حضوری است ، اگر چه نسبت به آنچه این صور از آن ها حکایت دارد، علم حصولی دارد . زیرا اگر به خود صورت ها علم حصولی داشته باشد - با توجه به این که علم حصولی همان صورت حاصل شده از شی ء در پیشگاه نفس است - باید علم نفس به این صورت ها به واسطه ی علم به صورت های ذهنی دیگری باشد و همینطور تا بی نهایت ادامه یابد، در حالی که تسلسل محال است .

بنابراین ، علم نفس به صورت های ذهنی از نوع علم حضوری است و وجدان نیز مؤ ید این مطلب است . از این سنخ علم حضوری ، علم نفس است به قوای مدرکه و محرکه ای که پس از آگاهی نفس از آن ها، ما را به استخدام خود در می آورد . زیرا چنان که گذشت

، برهان و وجدان در حضوری بودن علم نفس به این قوا با یکدیگر توافق دارند . چون در علم نفس به قوای خود، هیچ واسطه ای وجود ندارد و انسان وجود آن ها را در نفس خود به نحو شهود و حضور درک می کند .

حاصل آن که ، علم نفس به ذات و نیروها و شئون ذاتی خودش علم حضوری است ، به گونه ای که موجود خارجی با وجود عینی خود، مشهود عالم است ، چنان که علم هر موجود مجردی با ذات خود از نوع علم حضوری است .

آنچه گفته شد خلاصه ای بود درباره تحقیق علم شهودی در خارج و امکان دستیابی اجمالی به آن ، در صورت نبودن موانع و حجاب های این علم و نیز بیزاری جستن از آنچه سبب تمایل به زمین و فریب خوردن از زیبایی های دنیا می شود و پاک بودن از آنچه علت اعراض از حق و فراموش کردن آخرت می گردد، همچون پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی که بیان آن در آینده خواهد آمد . ان شاءالله .

آثار علم شهودی

آثار نیکوی علم شهودی بدین شرح است : علم شهودی عین معلوم خارجی مشهود است ، به گونه ای که از جهت وجود و حکم هیچ تمایزی میان علم و معلوم وجود ندارد؛ حال اگر مشهود از غیر خود بی نیاز، و قائم به ذات خود باشد، علم به آن نیز از غیر خود بی نیاز، و قائم به ذات خود است ؛ مانند علم خدا به ذات خود که معلوم یعنی به ذات حق

غنی و بی نیاز است ، پس علم او نیز به ذات خود بی نیاز از غیر و قائم به ذات خود است و اگر مشهود، به غیر خود نیازمند باشد و به مبداء خود قوام یابد، علم به آن نیز چون اوست یعنی نیازمند به غیر و قوام یابنده ی به وسیله ی غیر خود است .

پس تحقیق آن معلوم بدون ارتباط به غیر خود مانند تحقیق علم به آن ، بدون ارتباط با علم به مبداء آن شدنی نیست ؛ یعنی علم شهودی به موجود فقیر محض و ربط صرف ، بدون علم شهودی به غنی محض و مستقل ، توهمی بیش نیست . زیرا فرض بر آن است که علم عین معلوم است و معلوم عین ربط به مبداء؛ پس علم به معلوم در گرو علم به مبداء آن است . چون همه ی آنچه به معلوم مشهود مربوط است یا معلوم مشهود به آن ارتباط دارد؛ مانند علل و معلول ها و مقارنات علیت و معلولیت ، در علم شهودی به آن ، ارتباط خود را حفظ می کنند .

بدین سان معنای سخن امیر المؤ منین علیه السلام روشن می شود که در موارد متعددی فرمودند : هر کس نفس خود را بشناسد، رب خود را شناخته است ؛ من عرف نفسه فقد عرف ربه . (417) نهایت معرفت آن است که شخص نفس خود را بشناسد . چون هر که نسبت به خود جاهل است ، چگونه غیر خود را می تواند بشناسد و کسی که نفس خود را بشناسد،

غیر خود را بهتر می شناسد، غیر خود را بهتر می شناسد؛ من عرف نفسه فهو لغیره اءعرف . (418) کسی که در معرفت نفس پیروز شود، به رستگاری بزرگی دست یافته است ؛ نال الفوز الاءکبر من ظفر بمعرفه النفس . (419) نسبت به نفس خود جاهل مباش . چون هر که نفس خود را نشناسد، هیچ چیز را نمی شناسد؛ لا تجهل نفسک فان الجاهل معرفه نفسه جاهل کل شی ء . (420) آگاه ترین شما به نفس خود، آگاه ترین نسبت به پروردگار خود است ؛ اءعرفکم بنفسه اءعرفکم بربه . (421)

افراد جست و جو گر روایات بی شماری درباره ی تشویق به نفس شناسی می یابند و از ضمیمه کردن بعضی از این روایات به بعضی دیگر، در می یابند که شناخت شهودی نفس ممکن ، و آثار نیکوی آن بسیار است و نیز سیئات جهل به نفس و آثار آن از گناهان نابخشودنی است و هر کس علمش به شناخت نفس بیش تر و عمیق تر باشد، شناختش به پروردگارش بیش تر می شود؛ آثار نیکوی شناختن نفس و نیز آثار ناپسند نشناختن آن بسیار است .

مهم ترین ثمره ی شناخت نفس

از اینجا روشن می شود، وجود دوازده گانه ای که محدث شهیر محمد بن حسن عاملی در بیان این حدیث معروف من عرف نفسه فقد عرب ربه مطرح می کند (422) و سید عبدالله شبر هم آن را پسندیده است ، این وجوه دوازده گانه به استثنای وجه دوازدهم را در قالب تفسیر یا تفریع و نتیجه گیری از این حدیث

می توان برداشت کرد . او این حدیث امر محالی را در گرو محال دیگری دانسته است ؛ یعنی همان گونه که شناخت حقیقت نفس شدنی نیست ، شناخت حقیقت پروردگار نیز چنین است . پس باید خداوند را چنان وصف کرد که او خودش را می ستاید و خدا داناتر است . (423)

شناخت حقیقت نفس غیر ممکن نیست . زیرا نفس ، امری موجود و مجرد است که اگر گناهان حجاب نشود، انسان ذات خود را می نگرد و نیز میان شناخت حقیقت نفس و شناخت کنه ذات خداوند سبحان تلازمی نیست بلکه میان شناخت حقیقت نفس و شناخت خداوند ملازمه است ، بدون آن که به کنه ذات او نظری باشد چنان که وجه دهمی که محدث عاملی قدس سره مطرح کرده است ، احتمالا برداشتی است که از این فرمایش حضرت علی علیه السلام : کسی که نفس خود را بشناسد، با آن مبارزه می کند؛ من عرف نفسه جاهدها . (424)

غرض آن که ، شناخت نفس از طریق علم حضوری شدنی است و علم حضوری عین معلوم است و معلوم خارجی عین ربط به خداوند . پس علم حضوری به معلوم نفس عین ربط به علم حضوری به خداوند سبحان است و ثمره ای مهم تر از شناخت خداوند نیست .

شاید از این جهت باشد که حضرت رضا علیه السلام می فرماید : برترین عقل ، شناخت انسان نسبت به نفس خویش است ؛ اءفضل العقل معرفه الانسان نفسه (425) زیرا علم کامل آن است که با عمل صالح همراه

باشد . علم و عمل از یکدیگر جدا نمی شوند، مگر این که به هدف عالی برسند؛ هدفی که علم و اعتقاد به سمت آن بالا می روند و عمل صالح آن را بالا می برد . روشن است که لازمه ی علم شهودی به نفس و خالق قیوم آن ، ایمان و وحی الاهی است که به دنبال آن ، عمل صالح پدید می آید .

عدم تلازم علم حصولی و ایمان و عمل صالح

علم حصولی به مبداء و تصدیق برهانی به وحی و معاد، سبب ایمان به آن و مستلزم عمل صالح است ، ولی این استلزام به نحو ایجاب جزئی است که با سلب جزئی منافاتی ندارد . از این رو شاید در بعضی از موارد به رستگاری نینجامد، بلکه حجت و بار گرانی علیه عالم به یقین رسیده باشد . چنان که از این سخن خدا بر می آید : اءفراءیت من اتخذ الهه هویه و اءضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله اءفلا تذکرون . (426) زیرا مفاد آیه آن است که میان علم حصولی و ایمان تلازم ضروری وجود ندارد، چنان که میان علم حصولی و کفر و نفاق مناقاتی نیست .

سپس خداوند سبحان پس از بیان این اصل عمومی به موارد جزئی اشاره می کند که شاهدی است بر عدم تلازم میان یقین حصولی و ایمان و عمل صالح ، چنان که میان علم حصولی و انکار و سرکشی و طغیان نیز تضادی نیست ؛ و جحدوابها و اءستیقنتها اءنفسهم ظلما و علوا فانظر

کیف کان عاقبه المفسدین . (427) بر پایه ی این آیه یقین حصولی به آنچه حضرت موسی علیه السلام آورده است ، نشانه ای روشن بر نبوت اوست که گاهی عقل عملی که ابزار عبادت خداوند رحمان و کسب بهشت است ، در برابر این نشانه خاضع نمی شود، بلکه با آن می ستیزد و در این حالت است که عدل به جای ظلم و تواضع به جای تکبر می نشیند . چنان که شعارشان آن روز چنین بود : و قد اءفلح الیوم من استعلی . (428)

پس میان علم قطعی ذهنی و عمل صالح تلازمی نیست . زیرا هر یک مبداء خاص خود را دارد . چون مبداء علم ، عقل نظری است که عهده دار اموری است ، چه به عمل مربوط باشد؛ مانند مسائل حکمت عملی یا نه ، چون مسائل حکمت نظری .

اما مبداء عمل ، عقل عملی است که امور طبیعت و بدن را می گرداند، و هر دو عقل نظری و عقل عملی دو قوه یا دو شاءن از قوا و شئون نفس هستند، مانند دو قوه ی مدرکه و محرکه که از قوا و شئون نفس در مرتبه ی نازل آن هستند . از این جهت می شود یکی از آن دو عقل باشد، ولی دیگری نباشد یا یکی ضعیف و دیگری قوی باشد یا هر دو ضعیف یا هر دو قوی باشند، چنان که در فرد عالم عادل هر دو عقل نظری و عملی نیرومند است ، در حالی که در شخص جاهل ظالم هر دو

یا ضعیف است یا اصلا نیست و عالم ظالم و پارسای جاهل نیز یکی را واجد و دیگری را فاقد است ؛ تفصیل مطلب در جای خود می آید .

غرض آن که ، علم برهانی و عمل صالح جدایی پذیرند . زیرا هر یک سبب مخصوصی عقل مربوط به خود دارد و هر که دو، عین یکدیگر نبوده ، نیز هر دو معلول یک علت سومی نیستند، چنان که یکی معلول تام دیگری یا دیگری علت تام برای آن دیگری نیست ؛ گر چه با کمی تاءمل ، ارتباط اجمالی آن دو به یکدیگر معلوم می گردد .

پس تلازم ضروری میان آن دو نیست . چنان که خداوند سبحان می فرماید : الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون (429) و الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون اءبناءهم الذین خسروا اءنفسهم فهم لا یؤ منون . (430) زیرا بر پایه ی این آیه ، علمای اهل کتاب که منکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، در حقیقت یک حق معلوم و بدیهی را می پوشاندند؛ حقیقتی به روشنی شناخت پدر نسبت به فرزند خود، یعنی شناخت آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صفات ویژه ی ایشان در حد حس و بداهت بود .

با این همه ، ایشان نبوت حضرت را انکار کردند و حق را پوشاندند، گویا که هرگز ایشان را نمی شناسند چگونه می شود که پدری فرزند خود را نشناسد چنان که خداوند سبحان می فرماید

: اءم لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون . (431) پس از شناخت پیامبرشان دلیلی برای انکار آنان وجود ندارد . در قیامت هم در پیشگاه خداوند حجتی ندارند . زیرا نابودی آنان هلاکتی از روی دلیل روشن است ، همان گونه که حیات دانشمندان نیکوکار نیز چنین است ؛ لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه . (432)

حاصل آن که علم ، حصولی با عمل صالح ملازم نیست و نیز تضادی با عمل ناشایست ندارد . پس علم حصولی برترین علم ها نیست ، بلکه برترین علم همان علم شهودی است که حضرت رضا علیه السلام به آن اشاره کرد که عمل صالح لازمه ی آن است و با وجود آن ، جایی برای عمل غیر صالح نمی ماند و آن ، علم حضوری به نفس است و عین علمی است که به اندازه ی توان بشر با مشاهده ی پروردگار سبحان ارتباط دارد و با وجود مشاهده ی جمال و جلال پروردگار، جایی برای گناه نمی ماند، چنان که با وجود گناه جایی برای مشاهده ی جمال و کبریایی او نمی ماند . زیرا گناه ، رویگردانی از یاد خداوند و چسبیدن به زمین است و در این صورت مجالی برای شهود نفس است . چون پروردگاری که قوام دهنده ی نفس است ، مورد غفلت واقع شده است و با غفلت از علت ، شهود معلول شدنی نیست .

مانعیت پیروی از هوای نفس از شهود

شاید از این جهت باشد که خداوند سبحان می فرماید : واتل علیهم نباء الذی اتیناه ایاتنا

فانسلخ منها فاءتبعه الشیطان فکان من الغاوین * ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه اءخلد الی الاءرض و اتبع هویه (433)؛ یعنی پیروی از هوای نفس مانع مشاهده ی جمال خداوند به اوج گرفتن با آیات الاهی شد و سبب رو گردانی او از آیات حق گردید .

این اصلی قرآنی است که اختصاص به زمان خاصی ندارد، چنان که امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : این آیه در خصوص بلعم است ، مراد بلعم باعور از بنی اسرائیل است خداوند او را مثالی آورده برای مسلمانی که هوای نفس خود را بر هدایت الاهی برگزیند؛ الاءصل فی ذلک بلعم ، ضربه الله مثلا لکل مؤ ثر هواه علی هدی الله من اءهل القبله . (434)

حاصل آن که ، ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالحی که همان فرمانبرداری از وحی است ، دو چیزی هستند ککه از آن ها به کلم طیب بالا رونده به سوی خداوند و بالابرنده ی این کلم طیب یاد می شود که هر دو با علم شهودی به نفس تحقق می یابند . علمی که درخت طوبایی است و در هر زمان به اذن پروردگارش میوه می دهد و همین اثر مهم برای آن بس است .

استواری شناخت غیب و شهادت بر محور شناخت خداوند

از آنجا که علم شهودی به نفس از علم شهودی به خداوند جدا نیست ؛ خدایی که بر هر نفس و دستاوردهای آن و نیز بر همه ی موجودات با همه ی خواص و آثارش ، قیومیت دارد، پس یکی از آثار علم شهودی - گذشته از آثار نیکویی که پیش از این

گفته شد - علم حضوری به مظاهر اسمای الاهی است که ارکان هر چیز در آسمان و زمین را پر کرده است .

هر گاه روح قوی ، و علم شهودی به آن شدید باشد، علم حضوری به قیوم آن خداوند سبحان نیز شدید می شود، در نتیجه علم به مظاهر اسمای حسنای الاهی نیز قوی و شدید است و عکس این جریان نیز صادق است یعنی اگر روح ضعیف و علم حضوری به آن ضعیف باشد، در نتیجه علم حضوری به قیوم آن و نیز مظاهر اسمای حسنای خداوندی ضعیف می گردد .

پس شناخت عالم غیب و شهادت و آگاهی یافتن بر سرائر و ضمایر و اطلاع یافتن از گذشته و حال و آینده ، در گرو شناخت خداوند سبحان است که این شناخت نیز در گرو شناخت شهودی نفس است . بنابراین شناخت نفس کامل ترین وسیله و بهترین راه برای کسی است که در صراط مستقیم حرکت می کند و به سوی خداوند سبحان در حال رفتن و شدن است . زیرا همان گونه که شهود معلول قوام یافته تنها با شهود علت قیم آن شدنی است ، شهود علت قیوم بر هر نفسی با دستاوردهایش و نیز مهیمن بر هر چیزی که در عالم امکان ظهور یافته است ، از شهود معلول ها و مظاهرش جدا نیست .

نیز همان گونه که وجود نفس که نسبت به ذات خود عارف است ، ربط محض و فقر صرف است ، شهودش نیز نسبت به خالق و خود و آثارش غرق در نیاز به خالقش و

فانی در علم خداوند سبحان به اشیاست ، بدون آن که محالی را در پی داشته باشد . زیرا علم انسان کاملی که نفس خود را بدون هیچ حجابی شناخته و پروردگارش را بدون پرده های آشکار و پنهان درک کرده است ، علم امکانی و فقر محض است ؛ چنان که اصل علمش به خود و خالق خود، فقر محض است . چون علم ذاتی و اصیل و مستقل در هیچ مورد تصور نمی شود، مگر برای وجود محض و علم صرف یعنی خداوند سبحان .

پس کسی که شناخت شهودی کامل نسبت به نفس خویش داشته باشد و در حد طاقت بشری پروردگارش را بشناسد، حق اوست که حقیقت را ببیند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند چنین در خواست کردند : پروردگارا، اشیا را چنان که هستند، به من بنمایان ؛ رب اءرنی الاءشیاء کما هی . (435) این درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهد که دیدن حقیقت اشیا ناممکن نیست به شرط آن که انسان شناخت شهودی کامل نسبت به نفس خویش داشته باشد شاهدش این آیه است : و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون و ستردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون . (436)

عرضه ی اعمال به پیشگاه رسول خدا ص و امامان علیهم السلام

بر پایه ی این آیه ، هر عملی که انسان در نهان و آشکار انجام می دهد، در همان لحظه خداوند و پیامبر و مؤ منان که بارزترین مصداق آنها عترت طاهره هستند، آن عمل را می بینند

. چنان که ایشان آیه را بر خود تطبیق کرده اند؛ عمر بن اذینه می گوید : خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و به ایشان عرض کردم : جانم به فدای شما! مراد از آیه ی و قل اءعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون (437) چه کسانی هستند ؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند : ما هستیم ؛ ایانا عنی . (438)

همچنین عبدالله بن ابان روغن فروش که نزد حضرت رضا علیه السلام صاحب منزلتی بوده ، می گوید : به ایشان عرض کردم : برای من و خانواده ام دعا کنید . حضرت فرمودند مگر چنین نمی کنم ؟ به خدا سوگند! در هر شب و روز اعمال شما بر من عرضه می شود؛ اءولست اءفعل ؟ والله ان اءعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله . عبدالله می گوید : این سخن را بزرگ پنداشتم ، آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود : مگر کتاب خدای بزرگ را نخوانده ای : و قل اعملوا . . . . (439)

سپس حضرت افزودند : به خدا سوگند! او کسی که عمل شما را می بیند امیر المؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام است ؛ اءما تقراء کتاب الله عز و جل : و قل اعملوا . . . هو والله علی بن اءبی طالب علیه السلام . (440)

گفتنی است : این امر ویژه ی امیر المؤ منین نیست ، بلکه حضرت رضا علیه السلام ایشان را به احترام پدر امامان ذکر کرده اند

. از این رو می فرماید : . . . اعمال شما بر من عرضه می گردد . همین معنا در سخن دیگر حضرت رضا علیه السلام هم آمده است : اعمال نیک و بد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود؛ ان الاءعمال تعرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اءبرارها و فجارها . (441)

همچنین معنای شاهد اعمال بودن نیز همین است که یکی از شئون ولایت انسان کامل است . قرآن کریم نیز در مواردی به آن اشاره دارد؛ مانند کلا ان کتاب الاءبرار لفی علیین * و ما اءدریک ما علیون * کتاب مرقوم * یشهده المقربون . (442) این آگاهی اختصاصی به اعمال ظاهری ندارد، بلکه اعتقادات و اوصاف نفسانی را نیز در بر می گیرد . زیرا خداوند سبحان فرشتگان گرامی و قلم به دست را عهده دار ثبت اعمال و عقاید و اوصاف انسان کرده است و ملائکه نیز آن ها را در صحیفه های نورانی و پیراسته از ماده و لوازم آن می نگارند و خود این صحیفه ها در کتاب های دیگری قرار دارند؛ ان کتاب الاءبرار لفی علیین . (443)

سپس علیین را به کتاب مرقوم تفسیر می کند . پس از این کتاب در کتاب دیگری است که برتر از آن است و به آن احاطه دارد . مقربان ، کتاب احاطه کننده را می نگرند و چیزی از صحیفه ی اعمال آدمیان از مشاهده ی علمی ایشان دور

نیست . این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد، عطا می فرماید .

همچنین مانند روایت حضرت رضا علیه السلام از پدرشان و ایشان از پدرانشان علیهم السلام و آن ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند : پرنده ای در هوا بال نمی گشاید، مگر آن که ما به آن آگاهیم ؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ما ینقلب جناح طائر فی الهواء الا و عندنا فیه علیم . (444)

عبدالله بن جندب ، تفسیر آیه ی : و الله نور السموات و الاءرض . . . (445) را به صورت کتبی از امام رضا علیه السلام پرسید : حضرت در پاسخ او نوشتند : اما بعد، محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند در میان خلق بود و چون از دنیا رفت ، ما اهل بیت وارثان اوییم . پس ما امنای الاهی در زمین هستیم و به مرگ و میرها، نزول بلاها و انساب عرب و نوزادان اسلام آگاهیم و زمینه سازان و رهبران و سخنگویان گروه های گمراه کننده و هدایت گر و شمار آنان را می دانیم و هر گاه کسی را ببینیم ، او را با حقیقت ایمان یا حقیقت نفاق باز می شناسیم و اسامی شیعیان و پدران آن ها پیش ما نوشته است .

خداوند از ما و نیز از آنان پیمان گرفته است که در مسیر حرکت ما قدم بگذارند و تا روز قیامت کسی جز ما و شیعیانمان

کسی بر روش اسلام نیست ، ما به دامان پیامبرمان چنگ می زنیم و پیامبرمان پروردگارمان را گرفته است و این دامان نور است و شیعیان ما دامان ما را گرفته اند . . . : اءما بعد فان محمدا کان اءمین الله فی خلقه ، فلما قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم کنا اءهل البیت ورثته ، فنحن اءمناء الله فی اءرضه ، عندنا علم المنایا و البلایا و اءنساب العرب و مولد الاسلام ، و ما من فئه تضل مائه و تهدی مائه ، الا و نحن نعرف سائقها و قائدها و ناعقها، و انا لنعرف الرجل اذا راءیناه بحقیقه الایمان و حقیقه النفاق ، و ان شیعتنا لمکتوبون باءسمائهم و اءسماء آبائهم ، اءخذ الله علینا و علیهم المیثاق یردون موردنا و یدخلون مدخلنا، لیس علی مله الاسلام غیرنا و غیرهم الی یوم القیامه ، نحن آخذون بحجزه نبینا، و نبینا آخذ بحجزه ربنا، و الحجزه النور، و شیعتنا آخذون بحجرتنا . . . . (446)

شاید این نور، همان ستون نوری باشد که پیش از این از حضرت رضا علیه السلام نقل گردید : خدای بزرگ ما را با روحی پاک و از سوی خودش یاری می رساند، روحی که فرشته نیست و پیش از این با کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است . این روح با ائمه است و ما را به صلاح و صواب وا می دارد و این روح ستونی از نور است میان ما و خدای والا؛ ان الله

عز و جل قد اءیدنا بروح منه مقدسه مطهره لیست بملک لم تکن مع اءحد ممن مضی الا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و هی مع الاءئمه منا تسددهم و توفقهم و هو عمود من نور بیننا و بین الله عز و جل . . . . (447)

ما در صدد تبیین علم امام علیه السلام به غیب نیستیم . زیرا آن جایگاه خاص و دلیل مخصوص دارد .

آثار مترتب بر علم شهودی به نفس

اکنون به بعضی از آثار علم شهودی به نفس اشاره می شود، و مهم تبیین جایگاه شهود قلبی در پیشگاه قرآن حکیم و بیان راهی است که انسان را به شهود قلبی هدایت می کند، و نیز یادآوری گردنه های سخت و ناهموار این راه و اشاره به شرایط طی مسیر و موانع آن و نیز برطرف کردن این موانع تا حد ممکن و در نهایت تمایز میان شهود قلبی و تصورات شیطانی است تا از این راه شهود قلبی مطلوب را از نامطلوب تشخیص داد .

تفاوت مراتب حجت بر اساس مراتب توجه به نفس

خداوند سبحان نوری است که هرگز تاریکی ندارد . پس نه او را حجابی است و نه او در پشت پرده است . چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید : . . . حجاب هایی که بعضی از بعضی دیگر است تا روشن شود که میان او و ذاتش جز آن پرده ها، حجابی نیست . . . ؛ حجب بعضها عن بعض لیعلم اءن لا حجاب بینه و بینها غیرها . . . (448)؛ یعنی اصلا برای خدا هیچ حجابی وجود ندارد؛ نه ذات او حجاب ذاتش است و نه غیر او حجاب او، بلکه او شاهد ذاتش است ، چنان که غیر خود را می بیند . بنابراین میان خدا و اشیا، حجابی جز خود اشیا نیست .

همان گونه که مضاف در اضافه ی اشراقی عین اضافه است ، نه غیر آن ؛ یعنی میان مضاف و مضاف الیه چیزی جز مضاف وجود ندارد، محجوب در این

حجاب نیز عین حاجت است ، پس میان محجوب به خود توجه دارد، هم چنان در حجاب است ، اما هنگامی که توجه به نفس خود را قطع کند و به سی خالق خود باز گردد، پس میان او و خدا حجابی نمی ماند و در حد توان او را می بیند و پس از آن با نور الاهی ، اشیا را می نگرد .

حضرت رضا علیه السلام می فرماید : . . . آیا فرموده ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده ای که از فراست و زیرکی مؤ من بر حذر باشید . چون او با نور خداوندی می نگرد؛ اءما بلغک قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : اتقوا فراسه المؤ من فانه ینظر بنور الله . گفت : آری شنیده ام

حضرت علیه السلام فرمود : هر مؤ منی فراستی دارد که خداوند را به اندازه ی ایمان و بصیرت و علم خود می بیند؛ و ما من مؤ من الا و له فراسه ینظر الله علی قدر ایمانه و مبلغ استبصاره و علمه . (449)

پس حجاب همان توجه به نفس با نگاه استقلالی است که از آن به هوا یاد می شود، اما توجه به نفس با ملاحظه آن که نفس آینه ی حق است ، همان علم شهودی نسبت به معلول قوام یافته ای است که از شهود علت مقوم خود، جدا نمی شود . چون آینه تنها از صورتی خبر می دهد که در آن منعکس است و

فقط به آن صورت هدایت می کند، پس هرگاه توجه قوی به هوای نفس باشد، حجاب غلیظ است و هرگاه این توجه ضعیف باشد، حجاب رقیق است .

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از محجوب بودن خداوند سبحان پرسید، با اشاره به همین معنا فرمودند : محجوب بودن خداوند نسبت به خلق به سبب گناهان زیاد آنان است ، ولی هیچ چیز از لحظات شب و روز بر خداوند پوشیده نیست ؛ ان الحجاب عن الخلق لکثره ذنوبهم ، فاءما هو فلا تخفی علیه خافیه فی آناء اللیل و النهار .

راوی پرسید : پس چگونه است که حس بینایی او را درک نمی کند ؟ حضرت فرمودند : به دلیل تفاوتی که میان خداوند و خلق اوست و خداوند بلند مرتبه تر از آن است که دیده ای او را بیند یا وهمی او را احاطه کند یا عقلی او را دریابد . . . ؛ للفرق بینه و بین خلقه الذین تدرکه الاءبصار اءو یحیط به وهم اءو یضبطه عقل . . . . (450)

پس حجابی جز گناه نیست و گناهکار تا زمانی که گناهکار است ، محجوب است و کسی که گناه کند و به سبب گناه محجوب باشد و در این حال بمیرد، بدون آن که با انابه حجاب گناه را پاره کند، در پرده ای از عصیان و طغیان به سر می برد؛ کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون * کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون * ثم انهم لصالوا الجحیم .

حجاب مستور یا سقوط قلب

از آنجا که گناهان چون چرکی بر قلب هاست ، تفاوتی میان گناه و گناه کار نیست ، جز از جهت مفهوم . زیرا عمل قلبی که به صورت ملکه در آمده باشد، عین عامل آن است . از اینجا روشن می شود که مراد از خدا در آیه ی : و اذا قراءت القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤ منون بالاخره حجابا مستورا (452)، پرده ای کشیده شده در بیرون و جدا از قلب های کافران نیست ، بلکه مراد همان سقوط قلب ها و دفن شدن نفس های آنان در قبرهای اعمال ناشایست آن هاست ، اعمالی که جزو طبیعت آن ها شده ، چرکی بر دل آنان است ؛ و جعلنا علی قلوبهم اءکنه اءن یفقهوره و فی اذانهم وقرا و اذا ذکرت ربک فی القران وحده ولوا علی اءدبارهم نفورا . . . (453)، و چون گناه پرده است و گنهکار در حجاب از حق است ، خداوند سبحان می فرماید : و ان تدعوهم الی الهدی لایسمعوا و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون (454)؛ یعنی آنان اهل حس و نظر هستند نه اهل شهود و بصر .

نتیجه ی تدبر در قرآن و حجاب بودن اعمال ناشایست را فرمایش حضرت سجاد علیه السلام ، یکی از به سخن در آورندگان قرآن ، گواهی می کند؛ . . پروردگارا، راه کسی که به سوی تو کوچ می کند، نزدیک است و تو از آفریده هایت پوشیده نیستی ، جز این که اعمال آنان سبب گردیده

که تو را نبینند؛ و اءن الراحل الیک قریب المسافه و اءنک لا تحجب عن خلقک الا اءن تحجبهم الاءعمال دونک . (455)

همچنین فرمایش حضرت کاظم علیه السلام در روز 27 ماه رجب ، هنگامی که ایشان را به بغداد بردند، پروردگارا، تو از آفریده هایت در حجاب نیستی ، جز این که اعمالشان مانع دیدار تو می شود و من می دانم که بهترین توشه برای مسافر کوی تو، اراده ی استواری است که با آن تو را بر می گزیند و قلب من با این اراده ی محکم با تو راز و نیاز می کند؛ و اءنک لا تحتجب عن خلقک الا اءن تحجبهم الاءعمال دونک و قد علمت اءن اءفضل زاد الراحل الیک عزم اراده یختارک بها و قد ناجاک بعزم الاراده قلبی . (456)

سهولت عزیمت به سوی خداوند

حاصل آن که ، مسیر سفر به سوی خداوند کوتاه و رسیدن به او آسان است ، برای کسی که لوازم سفر را فراهم کند؛ عزمی استوار، اراده ی پایدار و مرکبی راهوار داشته باشد که همان تقوا و طهارت از هر گناهی است ، اما کسی که در حجاب عصیان فرو رفته باشد، این مسیر برای او طولانی و رسیدن به خداوند برایش دشوار است ؛ اءولئک ینادون من مکان بعید (457) و کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار . (458)

آری ، حجاب فقط گناه است ، پس هر که را گناهی نباشد، پرده ای نیست و هر قدر گناه کوچک و سبک باشد، حجاب نازک تر است و نیز پاکی از گناه از مهم ترین شرایط شهود

قلبی است ، چنان که از این آیه بر می آید : یا اءیها الذین امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا . . . . (459)

مراد از هدایت

مراد از فرقان در آیه ی : یا اءیها الذین امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ، همان نور خاصی است که به واسطه ی آن حق کشف و باطل نابود می شود؛ نه فرقان عام که از آن به هدایت عامه یاد می کنند و متقیان و بدکاران در آن مساویند . زیرا خداوند سبحان قرآن را برای هدایت مردم فرو فرستاد، بدون آن که میان اهل تقوا و گناه تمایزی باشد؛ و من یؤ من بالله یهد قلبه و الله بکل شی ء علیم (460) و و ان تطیعوه تهتدوا . . . . (461) چون مراد از هدایت در این آیات و مانند این ها که ایمان و اطاعت در آن ها شرط هدایت ذکر شده است ، همان هدایت خاصه ای است که از آن به ایصال الی المطلوب رساندن فرد به هدف یاد می شود و مطلوب چیزی جز دیدار خداوند و شهود اسمای حسنای و امثال علیای او نیست .

لزوم فهم اسرار برای مؤ من

هنگامی که ثابت شد حجابی جز گناه نیست که آن هم با تقوا و اطاعت بر طرف می شود، شایسته است که مؤ من این اسرار را بفهمد و از کسانی باشد که خدا و ملائکه با او سخن می گویند، چنان که از فرمایش حضرت رضا علیه السلام بر می آید : دوست دارم که مؤ من محدث باشد . راوی پرسید : محدث چیست ؟ حضرت فرمودند : مفهم ، کسی که به او فهمانده می شود؛ انی اءحب اءن یکون المؤ من محدثا قال : قلت

: و اءی شی ء المحدث ، قال : المفهم . (462) زیرا خداوند و ملائکه اش به مؤ من آموزش می دهند و آن چه را دیگران نمی دانند، به او می فهمانند؛ هو الذی یصلی علیکم و مئکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤ منین رحیما . (463)

ظهور این آیه در اختصاص صلوات خدا و ملائکه اش به کسی است که ایمان آورد و اهل اطاعت باشد، تقوا پیشه کند و معاد را باور داشته باشد . این صلوات همان رحمت خاص است که سیر به سوی خداوند را آسان می کند و چون سیر مسافر به سوی خدا کوتاه است و آسان شدن راه در گرو ایثار و تقوا به عاقبت نیکو برای مؤ منان و متقیان است ، خداوند سبحان چنین راه می نماید : فاءما من اءعطی و اتقی * و صدق الحسنی * فسنیسره للیسری (464) و نیز یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم (465) و و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین . (466)

شرح صدر وسیله ی تحقق هدایت

خداوند سبحان بیان می دارد که این هدایت ویژه تنها با شرح صدر پدید می آید که در مقابل تنگی دل و کوری آن است ؛ فمن یرد الله اءن یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد اءن یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کاءنما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین یؤ منون (467) سینه ی گشوده همان سینه ی بیناست ، چنان که صدر

ضیق همان صدر نابینا به حقایق است .

پس هر که را خداوند اراده کند که شرح صدر عطا فرماید، به او می گوید : گشاده باش و آن نیز گشایش می یابد . چون اراده ی خداوند هیچ مانعی نیست ، چنان که دل ها فعلیت بینایی و شهود نمی یابد در صورتی که امر وجودی شهودی برای سینه مشروح نباشد و نیز خداوند آن سینه را سینه ای تنگ و تاریک نیابد .

این گشایش همان نور خاص الاهی است که مؤ من به واسطه ی آن ، به عالم غیب و شهادت می نگرد . چنان که از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است : مؤ من با نور خداوند نظر می کند؛ المؤ من ینظر بنور الله . (468)

شاید این مؤ منی که سینه اش با هدایتی که فرد را به مطلوب می رساند، گشایش یافته است ، در پیشگاه خداوند سبحان از فرشتگان مقرب گرامی تر باشد . چنان که از حضرت رضا علیه السلام ، از پدرانشان از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : مؤ من در آسمان شناخته شده است ، چنان که خانواده و فرزندانش او را می شناسند و او نزد خداوند از فرشته ی مقرب عزیزتر و گرامی تر است ؛ ان المؤ من یعرف فی السماء کما یعرف اءهله و ولده ، و انه لاءکرم علی الله من ملک مقرب .

(469) پس هنگامی که خداوند سینه ی مؤ من را می گشاید، مؤ منی که با دو بال ایمان و عمل صالح به سوی خداوند سیر می کند و خداوند آیات خودش را به او نشان می دهد و علم ویژه اش را به او می آموزد، علمی که از عمل جدا نبوده ، جهل نمی شود و پرده ی نسیان و سهو آن را نمی پوشاند و وهم و خیال در آن راه ندارد؛ در این هنگام حکمت از قلب او به زبانش می جوشد .

از حضرت رضا علیه السلام از پدرانشان از علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : بنده ای که چهل روز خود را برای خداوند بزرگ خالص گرداند، چشمه های حکمت از قلب او به زبانش سرازیر می شود؛ ما اءخلص عبد لله عز و جل اءربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه . (470)

زبان خصوصیتی ندارد، بلکه مراد جوشیدن چشمه های حکمت یعنی خیر کثیر در همه ی شئون زندگی طیب اوست ؛ اعم از زبان و غیر زبان . زیرا همه ی قوای مدرکه و محرکه محل جریان فیض قلب ، و در نقص و کمال تابع آن هستند . اگر قلب نیکو شود، همه ی قوا نیکو می شوند و اگر قلب فاسد شود، همه ی نیروها فاسد می شوند . این قوا تنها از او دستور می گیرد و تنها با نهی او باز داشته می شوند . چون قلب امام آن هاست و این

قوا امت اویند و هیچ گونه استقلال و بی نیازی نسبت به قلب ندارند، چنان که زمینه ی نیازمندی این قوا به غیر قلب وجود ندارد .

جایگاه زبان عاقل و منافق

زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب نادان پشت زبان اوست ؛ لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاءحمق وراء لسنه ، (471) معنای روایت این نیست که فقط زبان عاقل تابع قلب اوست ، ولی زبان منافق پیرو قلب او نیست ، بلکه قلب او مطیع زبان اوست و چون ماءمومی که به امام اقتدا می کند، قلبش به زبانش اقتدا می کند؛ نه ، بلکه مراد روایت آن است که قلب منافق - از آن جهت که نسبت به حقایق نابیناست - جز هوای نفس خود را نمی بیند و جز زیبایی زندگی دنیا را نمی نگرد و تنها به کارهای زشت امر کرده ، از کارهای نیک نهی می کند؛ المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یاءمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون اءیدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون . (472)

در حالی که از عاقبت امر به بدها و نهی از خوبی ها غافل است و از ثمره ی خودداری کردن از همکاری در کارهای نیک و تقوا جاهل ، و از نتیجه ی فراموش کردن خداوند سبحان نیز سرگشته و متحیر است . پس از آن است که زشتی و بدی اعمال و گناهان او آشکار می شود و در این هنگام در می یابد که چه بد عمل کرده است و محصول تلاش هایشان دشمن اوست .

سرآمد حکمت

به هر حال ، زبان پشت قلب است و به آن اقتدا می کند، چنان که سایر اعضا به قلب اقتدا می کنند و بنده ی مخلص خداوند که حکمت به او ارزانی شده

است ، حکمتی که سرآمدش ترس از خداست همان کسی است که خداوند او را زنده کرده است و برای او نوری قرار داده که به واسطه ی آن در میان مردم حرکت می کند . پس مسیر سلوک او در ارتباطش با خداوند و خود و مردم ، برای خداوند و در راه او و در جهت رضای او و رسولش است .

از این جهت چشمه های حکمت از قلبش به انگشتانش سرازیر می شود، چنان که بر زبانش ، و از قلبش بر گوش و چشمش می جوشد، همان گونه که بر زبانش و از آن بر سکوت و کلامش راه می یابد . چون او درباره ی باطل و تاءیید آن سکوت می کند، چنان که در مورد حق و امضای آن سخن می گوید، جریان این چشمه های حکمت از قلب او بر نشست و برخاستش و صلح و سازش و جنگ و جهادش نیز راه می یابد . زیرا در حالی که حق گرا و مسلمان است و شرک نمی ورزد، روی خود را سوی فاطر آسمان ها و زمین کرده است . او کسی است که نماز و مناسک او، زندگی و مرگ او برای رب العالمین است که شریکی ندارد و از این رو امر شده است که از مسلمانان باشد؛ چه کسی است که حق هر جا باشد، او گردش می چرخد .

شاید بدین جهت باشد که بر امام معصوم علیه السلام در همه ی شئونش درود و سلام فرستاده می شود . چنان که در زیارت آل

یاسین آمده است : سلام بر تو ای تلاوت کننده ی کتاب خدا، و تفسیر کننده ی آن ، سلام بر تو در آنات شب و لحظات روزت . . . سلام بر تو هنگامی که بر می خیزی ، سلام بر تو هنگامی که می نشینی ، سلام بر تو هنگامی که می خوانی و احکام خدا را بیان می کنی ، سلام بر تو هنگامی که نماز می خوانی و قنوت می گیری ، سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده می کنی ، سلام بر تو هنگامی که لا اله الا الله و الله اکبر می گویی ، سلام بر تو هنگامی که حمد می گویی و طلب مغفرت می کنی ، سلام بر تو هنگامی که صبح می کنی و روز را به عصر می رسانی ، سلام بر تو در شبانگاهان که جهان را فرو می پوشد و صبحگاهان که ظهور می کند . . . ؛ السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه ، السلام علیک فی آناء لیلک و اءطراف نهارک . . . السلام علیک حین تقوم ، السلام علیک حین تقعد، السلام علیک حین تقراء و تبین ، السلام علیک حین تصلی و تقنت ، السلام علیک حین ترکع و تسجد، السلام علیک حین تهلل و تکبر، السلام علیک حین تحمد و تستغفر، السلام علیک حین تصبح و تمسی ، السلام علیک فی اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی . . . . (473)

یاد خدا و آثار آن

غرض آن

که اخلاص سبب نورانیت قلب است و قلب حاکم بر قوا و اعضاست . پس هر گاه اخلاص قوی شود، نور قلب نیز نیرومند می گردد تا آن که به سدره المنتهی برسد که همان اخلاص محض است که به انسان کامل معصوم علیه السلام اختصاص دارد و هر گاه اخلاص ضعیف شود، نور قلب نیز ضعیف می گردد .

اگر اعصای اخلاص به قلب ویژه ی با استعداد بنشیند، چشمه های جوشان علم و عمل بر قوای علمی و عملی به جریان می افتند، چشمه هایی که از هر ناخالصی پاک و باصفا هستند . زیرا کدورت از ناحیه ی شیطان گمراه و گمراه کننده است ، و هنگامی که بنده خالصانه به یاد خدا باشد و مخفیانه از روی تضرع و ترس در هر صبح و شام ذکر خدا بگوید و از او غافل نباشد، خداوند متعالی نیز به یاد اوست ، چنان که وعده داده است ؛ فاذکرونی اءذکرکم . (474)

پس اگر خداوند سبحان را به یاد داشته باشد، شیطان با او همنشین نمی شود . زیرا شیطان تنها در زمان غفلت از یاد خدا به انسان هجوم می آورد و تنها در حال فراموشی یاد خدا، بی خبر و سرزده وارد می شود و کتاب او را پشت سر او می اندازد . چون او غافل را می بیند و بر او هجوم می آورد و از راه خداوند منحرفش می سازد؛ انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم . (475)

مؤ من در دژ مستحکم خداوند

مؤ منی که اهل ذکر خداوند است ، شیطان

و حمله ی او را می نگرد و منحرف کردن شیطان را می بیند . پس به پناهگاه می رود و به تکیه گاه مطمئنی که همان خداوند متعالی است ، پناهنده می شود؛ ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون (476) و و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم (477) و . . . و لن تجد من دونه ملتحدا . (478)

پس هر گاه ببیند و متذکر شود و به خداوندی که پناهگاهی جز او نیست ، پناهنده شود، خداوند او را یاری کرده ، حفظش می کند و فضلش را به او می رساند و هیچ کس مانع فضل او نیست ، چنان که کسی بر طرف کننده ی گزند او نیست ؛ و ان یمسسک الله بصر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم . (479)

حاصل آن که ، مؤ من متذکر در دژ خداوند است و شیطان در او نفوذ نمی کند . زیرا او توانایی غلبه بر او را ندارد . چون شیطان از آن دژ مستحکم رانده شده است و از سدی که خداوند با قدرت خود ساخته ، دور گردیده است و هر گاه که شیطان راهی به او نداشته باشد و قبیله او و سوارگان و پیادگان سربازان و لشکریانش نیز راهی به او نیابد، چنین بنده ای آنچه را با قلب مشاهده می کند و با گوش درون می شنود و

با چشم بصیرت می بیند، حق است و هر چه در خواب یا بیداری برای او تمثل یابد، الهامی ربانی یا فرشته ای است آسمانی ، نه نفسانی است و نه شیطانی . زیرا فرض بر آن است که او با تزکیه ی نفس و یاد پروردگار خویش رستگار شده ، از آلودگی نفس که به ناامیدی می انجامد، نجات یافته است و نفس خود را به تقوا ریاضت داده ، به واسطه ی طاعت و بندگی پاک ساخته ، از طغیان و سرکشی برحذر داشته است .

از این رو، ریسمان های نفس اماره که به بدی امر می کند یا مسوله که انسان را می فریبد، همه را می شناسد و دام های شیطان و کارگزاران او را می داند و از آن ها می گریزد . بدین جهت شیطان سرمایه و سلاحی ندارد تا با آن در شهود این فرد دخالت کند، چنان که توان دخالت در تفکر ذهنی و علم حصولی او را نیز ندارد؛ کلا لو تعلمون علم الیقین * لترون الجحیم * ثم لترونها عین الیقین . (480)

گفتنی است : این آیه اختصاصی به دیدن جهنم ندارد . چون مؤ من پرهیزکار که خداوند برای او نور قرار داده است ، به طوری که آتش را می بیند و فریاد اهل دوزخ را می شنود، بهشت را نیز می نگرد و نیایش و دعای اهل آن را می شنود؛ یعنی تسبیح و تحمید و تحیت ایشان را که همان اسلام است .

تاءثیر انذار در اصلاح انسان

راز آن که قرآن به جحیم دوزخ اشاره

می کند، آن است که اغلب مردم از آتش می ترسند و آنچه در طبیعت اکثر مردم اثر می گذارد، انذار و ترساندن است ، نه بشارت و مژده ؛ از این رو قرآن حکیم حضرت رسول را فقط منذر و ترساننده می شناسند، در صورتی که ایشان مبشر نیز هست ؛ قل یا اءیها الناس انما اءنا لکم نذیر مبین . (481)

پس کسی که خود را برای خداوند خالص گرداند، حق را بدون هیچ شائبه ی باطلی شهود می کند، و اسمای حسنا و مظاهر آن چون رضا و رحمت و مظهر آن یعنی بهشت و نیز خشم و غضب و مظهر آن یعنی جهنم و نیز قبض و بسط و مظاهر آن دو، یعنی گمراه ساختن و هدایت کردن و جلوه های آن را می بیند . . . .

شهود فعلی قیامت

راز همه ی این ها چنان که در مباحث پیشین گذشت ، در این نهفته است که خداوند سبحان نوری است که هیچ حجابی برای او نیست و اسمای حسنای او نیز پرده ای ندارد، بلکه گناه پرده ی آویخته شده بر چشمان کافران و منافقان است و این آیه به فصاحت و شیوایی از آن سخن می گوید : و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا * الذین کانت اءعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا . (482) ظهور آیه در آن است که دیدگان کفار نسبت به یاد خداوند در پرده است ، نه این که در کار خداوند در پرده باشد . پس کوتاهی از چشمان آنان است

، نه در ذکر خدای متعالی .

همچنین آیه ی لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (483)، نشانه ی آن است که قیامت و مشاهده آن بالفعل موجود است و از هر پوششی محفوظ است ، ولی پرده ای که بر دیدگان کافر آویخته شده است ، در روز قیامت کنار می رود و چشمان کافر بسیار تیزبین می شود، به گونه ای که مظاهر غضب را می بیند و مشاهد خشم و را می شنود، در حالی که از تماشای مظاهر رحمت و رضا ناتوان است .

بیان مطلب ، گناه زنگاری است که بر قلب زده می شود، و بدین سان از مشاهده ی آیات و نشانه های خداوند در جان و جهان نابینا می گردد . چنان که مولای عارفان حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام می فرماید : . . . کور است دیده ای که تو را بر خودش مراقب نمی بیند؛ عمیت عین لا تراک علیها رقیبا . (484)

پس هیچ یک از اسمای حسنای جمالیه و جلالیه را نمی بیند و هنگامی که می میرد و به عالمی که در آن اسرار نهان آشکار می شود، منتقل می شود، در حالی که ضمیر او نابینا بوده ، باطنش ظهور می یابد و در آن روز نابینا محشور می گردد؛ . . . و نحشره یوم القیمه اءعمی ؛ (485) یعنی نابینا به مشاهده ی حق و جمال او و رحمت خاص او . زیرا خدای متعالی می فرماید :

كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون . (486)

زنجیر بودن اعمال انسان

از آنجا که اعمال آدمی به سان گردن بندهایی بر گردن و زنجیرهایی بر پاهاست و ستمکاران هیزم آتش هستند؛ و اءما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا (487)، همچنین آتش گیره ی آتش نیز هستند، از این رو خود را در حالی می بینند که به آتش انداخته می شوند و در این هنگام می گویند : ربنا اءبصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا . (488)

با آن که از مشاهده ی جمال و رحمت خداوند نابینایند، آتش و زبانه های آن را به خوبی می بینند و با آن که از شنیدن کلام حق ناتوانند، صدای خشمناک و ناله های آتش را می شنوند؛ اذا راءتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا (489) و اذا اءلقوا فیها سمعوا لها شهیقا و هی تفور . (490) چون آنان در دنیا تنها به ندای شیطان گوش می دادند، و توان دیدن و شنیدن حق را نداشتند، از این جهت در روز قیامت این حالت برایشان پیش می آید، در حالی که جمال رحمت را نمی بینند و کلام خداوند را نمی شنوند . زیرا خداوند در آن روز با ایشان از روی عنایت و گرامیداشت سخن نمی گوید و از روی راءفت و رحمت به آنان نظر نمی کند، او کلام و نگاه خاص خود را برای کافرانی که در برابر حق ، نابینا و ناشنوایند، حرام کرده است ، چنان که آب و سایر روزی های بهشتی را بر آنان حرام ساخته است ؛ و نادی اءصحاب النار اءصحاب الجنه

اءن اءفيضوا علينا من الماء اءو مما رزقكم الله قالوا ان الله حرمهما على الكافرين . (491)

مراد از تحريم ، نهى و تحريم تشريعى نيست . زيرا در عالم پاداش و جزا و حساب ، تشريع احكام و قانون وجود ندارد، بلكه مراد حرمت تكوينى است . پس بدين معنا نيست كه نبايد روزى هاى بهشتى را بخورند حرمت تشريعى ، بلكه به اين معناست كه از آن روزى ها نمى خورند .

ظهور ملكات و اخلاق در روز قيامت

با اين تحليل روشن مى شود، آيات دال بر اين كه كافران سركش پشت در روز قيامت نابينا و ناشنوا محشور مى شوند، با آيات دال بر اين كه آنان در حالى كه آتش مى جوشد و زبانه مى كشد، آتش را مى بينند و شهيق آن را مى شنوند، هيچ گونه منافاتى ندارد . زيرا روز قيامت روز ظهور ملكات و اخلاق است .

كافران در دنيا نسبت به حق نابينا و ناشنوا بوده اند و نسبت به باطل بينا و شنوا، و همين سريره و باطن خاص آن ها به همان شكل دنيايى اش در روز قيامت آشكار مى شود؛ و ان يروا كل ايه لا يؤ منوا بها و ان يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا و ان يروا سبيل الغى يتخذوه سبيلا ذلك باءنهم كذبوا بايا تنا و كانوا عنها غافلين (492) و و الذين كذبوا بايا تنا و لقاء الاخره حبطت اءعمالهم هل يجزون الا ما كانوا يعملون . (493)

هيچ جاى شگفتى نيست كه در علم شهودى چنين تفكيك و تمايزى باشد، به طورى كه چيزى آتش جهنم

را می بیند، ولی چیز دیگری نعمت های بهشتی را نمی بیند، صدایی مثل صدای زبانه آتش را می شنود، ولی صدای دیگری مثل صدای رحمت را نمی شنود؛ چنان که همین امر در علم حصولی نیز جای تعجبی ندارد، به گونه ای که مطلبی را انسان می فهمد مثل امور محسوس ولی مطلب دیگری را نمی فهمد مثل امور معقول .

برای مثال ، کسی که بعضی از مبانی نگرش مادی در قلب او جا گرفته است ، فقط اموری را درک می کند که به ماده مربوط باشد و بیرون از آن را می فهمد، بلکه آن را اسطوره ای بدون واقعیت می پندارد . چنان که خدای متعالی از قول ایشان حکایت می کند : قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول . . . (494) و . . . لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اءعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اءولئک کالاءنعام بل هم اءضل اءولئک هم الغافلون (495) و و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اءوتوا العلم ماذا قال انفا اءولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اءهواءهم (496) و و اذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اءساطیر الاءولین . (497)

نیز دیگر آیاتی که از درک نداشتن آنان به امور بیرون از حس و حوزه ی بالاتر از ماده حکایت می کند؛ با آن که محسوسات و آثار مادی فانی آن را درک می کنند،

چنان که معانی خیالی بی واقعیتی چون تشبیه ها و استعاره ها و کنایه های شعری را که شیرین ترین آن ها دروغ ترین آن ها است ، به خوبی می فهمند .

خیال پردازی بعضی از مردم

قرآن حکیم از بعضی به مختال خیال پرداز یاد می کند؛ یعنی کسی که به جای حرکت بر مدار عقل که همان حق است ، گرد محور خیال می چرخد؛ و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الاءرض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور . (498) اینان کسانی هستند که اوهام محصول قوه ی وهم و خیال خود را درک می کنند، ولی حقایق خدایی را نمی فهمند، خدایی که ملکوت هر چیز در دستان اوست .

پس اگر در موردی حکم می شود که آنان چیزی نمی فهمند، مراد از این عمومی که از نکره ی در سیاق نفی بر می آید، شی ء معقول است ؛ یعنی آنان امور معقول را نمی فهمند . پس شامل امور وهمی و خیالی نمی شود . پس مقصود خدای متعالی از این آیه نیز روشن می شود : فمال هؤ لاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا . . . . (499) زیرا مراد از حدیثی حدیثی که آنان نمی فهمند، سخن عقلی است که پایه های آن بر برهان یقینی استوار است و سخنی را که بر لبه های پرتگاه وهم و خیال بنا شده است ، در بر نمی گردد .

حقیقت آخرت

همچنین معنای این آیه روشن می گردد : هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السموات و الاءرض و لکن المنافقین لا یفقهون . (500)

زیرا با آن که به درجاتی از زیرکی و حیله گری رسیده بودند؛ و اذا

قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا اءنؤ من کما امن السفهاء (501)، خود را عاقل می پنداشتند و گمان می کردند کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند، سفیه و نادان اند .

اینان حقایق غیبی را نمی فهمند و آنچه را از جایگاه حس و دسترس خیال و تاریک خانه ی وهم بیرون است ، درک نمی کنند .

حاصل آن که تفکیک در علم حصولی کسی بعضی از امور را بفهمد و بعضی دیگر را نفهمد ممکن ، بلکه واقع است ، چنان که در علم حضوری نیز تفکیک رواست کسی که بعضی امور را به علم شهودی و حضوری درک می کند، ولی بعضی از امور برای او چنین نیست ، بلکه واقعیتی ضروری است . زیرا در حقیقت همان تفکیک در علم حصولی است که در دنیا محقق است . چون این دنیای فانی ، عالم عمل است ، نه حساب ، و عالم آخرت عالم حیات و خانه ی پاداش و حساب است و عمل در آن جایی ندارد .

بنابراین ، هر گناهی که انسان در دنیا انجام داده است ، در آخرت ظهور می کند و در آنجا چیزی را نمی تواند کسب کند که در دنیا آن را انجام نداده است . پس اگر باطن انسان در دنیا نسبت به حق نابینا و نسبت به باطل بینا باشد، این باطن در قیامت ظهور می یابد و نیز حقی که او نسبت به آن بی رغبت بود، به صورت بهشتی که در زیر آن نهرهایی جاری است یا

بهشتی برتر از آن ، چون بهشت دیدار خداوند ظاهر می شود، چنان که باطلی که کافر نسبت به آن رغبت نشان می داد، به صورت آتشی که بر دل ها زبانه می کشد یا چیزی نزدیک تر از آن ظهور می یابد، چون آتش جسمانی که پوست را می سوزاند و در صورت سوختگی کامل آن ، پوست دیگری جایگزین آن می شود تا شخص به خوبی طعم عذاب را بچشد .

این بیان از این آیه به دست می آید : و من کان فی هذه اءعمی فهو فی الاخره اءعمی و اءضل سبیلا . (502) زیرا مراد از کوری ، نابینایی نیست چون کسی که دیدگانش را از حرام فرو نمی پوشاند و از خیانت های چشم دوری نمی کند، کور نیست ، بلکه مراد نابینایی عقلی است . هر که این حقایق را نمی فهمد : و لله خزائن السموات و الاءرض (503) و من بیده ملکوت کل شی ء (504) و الله یحیی و یمیت (505) و هو الذی یاءتی بالشمس من المشرق (506) و فالق الحب و النوی (507) و او عزت می بخشد و خوار می کند و قبض می کند و می گستراند و الله خالق کل شی ء و هو علی کل شی ء وکیل (508)، چنین انسانی از دیدن حقایق نابیناست ، گر چه با محسوسات بیناست .

از آنجا که آخرت باطن دنیاست و باطن هر انسانی در آنجا آشکار می شود، کسی که باطنش در دنیا کور است ، این کوری در آخرت ظهور می یابد، چنان که

در روایت حضرت رضا علیه السلام گذشت : . . . اما مردم از آنجا که نمی دانند، نسبت به حق متحیر و نابینا و ناشنوا هستند و این همان سخن خدای بزرگ است : و من کان فی هذه اءعمی فهو الاخره اءعمی و اءضل سبیلا (509)؛ یعنی نسبت به حقایق نابیناست ؛ و لکن القوم تاهوا و عموا و صموا عن الحق من حیث لا یعلمون و ذلک قوله عز و جل : و من کان . . . ، یعنی اءعمی عن الحقائق . (510)

تفاوت رسالت و ولایت

در مباحث پیشین گذشت که خداوند نوری است که ذاتا حجابی ندارد و عرضا نیز هیچ پوششی او را در بر نمی گیرد و نفس انسانی هم موجود مجردی است که ذاتا حجابی ندارد، اما به صورت عرضی پرده ای آن را می پوشاند و نیز شهود نفس در گرو شهود خداست ، چنان که وجود او نیز در گرو وجود خدای متعالی است و در شهود حق سبب شهود اسمای حسنا و مظاهر بلند مرتبه اوست و آنچه مانع شهود است ، از آنجا که عرضی است ، زوال پذیر است و این زوال در روز ظهور کامل حق صورت می گیرد؛ روزی که در آن جایی برای تردید و حجاب نیست ؛ یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون اءن الله هو الحق المبین . (511)

همچنین شهود حقایق خارجی برای انسان میسر است ؛ انسانی که نفس خود را می بیند و از آن غافل نمی شود و این امر اختصاصی به پیامبران هم

ندارد . زیرا نبوت موهبت خاصی است که به دیگران عطا نمی شود و رسالت عطیه ی مخصوصی است که به سایر مردم نمی رسد، چون عهدی الاهی است و خداوند خود بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد .

افزون بر آن که ، رسالت از جهت زمان و پایان ، محدود و منقطع است ، در حالی که شریعت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هم چنان پایدار است ؛ اما ولایت موهبت عامی است که زمان آن تمام نمی شود و شمار آن نیز محدود نیست . چون خداوند سبحان ولی است و این اسم ولی در هر نسل و عصر و مصری مظهری دارد و نیز کامل ترین و درست ترین راه ، شناخت شهودی نفس است ، و کسی که به بیراهه رود، در زمین سرگردان می شود و کسی که بدون کژی سلوک کند، گمراه و حیران نمی گردد و آن حجابی که مانع شهود نفس است و قطعا از شهود رب نیز باز می دارد، تنها و تنها گناه است و چیز دیگری نیست .

دوستی دنیا مانعی در برابر یاد خداوند

پیش از این وعده دادیم که حجاب اصیل و راه نجات و رستگاری از این حجاب را بیان کنیم . پس باید به وعده وفا شود . از این رو می گوییم : محبت دنیا که سرآمد همه ی گناهان است ، همان حجاب از یاد خداوند و پرده ای از شناخت و شهود نفس است ، به گونه ای که دوستی دنیا با ذکر خداوند جمع نمی

شوند، چنان که دوستی دنیا با شناخت خداوند نیز جمع شدنی نیست ؛ فاءعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوه الدنیا * ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اءعلم بمن ضل عن سبیله و هو اءعلم بمن اهتدی . (512) زیرا آیه دال بر آن است که دنیا خواهی حجابی برای یاد خداوند است . پس دنیا مصداق غفلت و طالب آن غافلی است که اهل ذکر نیست و خواستن دنیا با غفلت از یاد خداوند مساوی است . پس هر کس دنیا را بخواهد، از خداوند غافل شده ، او را فراموش می کند و هر که خداوند را فراموش کند، خداوند او را به فراموشی نفس خویش دچار می سازد؛ . . . نسوا الله فاءنسیهم اءنفسهم اءولئک هم الفاسقون . (513)

بنابراین ، هر کس زندگی دنیا را بخواهد، از نفس خود غافل شÀφ، آن را فراموش کرده است و همچنین هر کس خدا را فراموش کند، خدا نیز او را فراموش می کند - خداوند از غفلت و سهو منزه است - چنان که خداوند فرمود : . . . نسوا الله فنسیهم ان المنافقون هم الفاسقون (514)، و کسی که هیچ ذره ای در آسمان و زمین از قلمرو علمش پنهان نیست ، دچار نسیان نمی شود؛ . . . و ما کان ربک نسیا (515) . پس آن فراموشی که به خداوند نسبت داده می شود، باید از مرتبه ی فعل او انتزاع شده

باشد و بر گرفته از ذات یا صفت ذاتی او نباشد .

حقیقت فراموشی

چون نسیان امری عدمی است ، پس منشاء آن نیز باید چنین باشد . زیرا امر عدمی از متن وجودی به لحاظ وجودی بودنش ، گرفته نمی شود، در صورتی که هم امر معدوم از امر موجود انتزاع شود، باید از جهت عدمی آن یعنی خودداری کردن از فیض خاص و نفرستادن آن گرفته شود .

پس هنگامی که خداوند از فیض خاص خود امساک می کند و فیض خود را به جانب کسی نمی فرستد که از ذکر او رو گردانده ، خواستار زندگی دنیاست - با فرض این که تنها فیاض خداوند است - از این رو انسان غافل و فراموشکار و بی توجه به یاد خداوند، فاقد کمال وجودی است و قرآن می گوید که نداشتن این کمال وجودی همان نابینایی از مشاهده ی حق است ؛ و من اءعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیمه اءعمی * قال رب لم حشرتنی اءعمی و قد کنت بصیرا * قال کذلک اءتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی . (516)

بر پایه ی ظهور آیه ، کسی از یاد خدا روی برگرداند، نابینا و فراموش شده ی خداست و اگر خداوند از او یادی کند . بینا می گردد . پس فراموش شده ی خدا نابیناست و یاد شده ی خدا بینایی شاهد است ؛ چنان که اعراض کننده از دنیا و ذاکر خدا، مورد یاد و ذکر خداوند واقع می شود .

تقابل ذکر و فراموشی

از آنجا که ذکر و نسیان مقابل یکدیگرند، پس هنگامی که نابینایی منشاء انتزاع نسیان شود، بصیرت و بینایی منشاء یاد

خداوند نسبت به عبد می گردد، و از آنجا که مراد از نابینایی همان نابینایی قلب و مراد از بصیرت همان بینایی قلب است ، پس قلب انسان ذاکر، شاهد و بیناست ، چنان که قلب انسان غافل و فراموشکار، نابیناست .

پس مدار شهود قلبی همان ذکر خدا و محبت اوست و مدار نابینایی قلبی ، یاد دنیا و دوستی آن است که با فراموشی خدا و نفس برابری می کند . پس نتیجه ی حیثیت عدمی چون نسیان ، امر عدمی ، یعنی نابینایی و ناشنوایی است و نیز برآیند حیثیت وجودی ، یعنی یاد و ذکر دنیا و محبت و اشتیاق به آن ، امر وجودی ؛ یعنی عذاب روز قیامت است ؛ فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون (517) و الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا و ماءویکم النار و ما لکم من ناصرین * ذلکم باءنکم اتخذتم ایات الله هزوا و غرتکم الحیوه الدنیا فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون . (518)

منشاء فراموشی

ظهور آیه ی فوق در آن است که منشاء عذاب ، فراموش کردن معاد است که همان بازگشت به سوی مبداء جهان یعنی خداوند سبحان ، و نیز منشاء فراموشی ، فریب خوردن از دنیا و پر شدن قلب از دوستی و محبت آن است و این همان امر وجودی است که روز قیامت به صورت عذاب ظاهر می شود، چنان که یاد خداوند و محبت او نیز امری وجودی است که افزون بر امر وجودی شهود قلبی که پیش از این

گفته شد، امر وجودی دیگری را نتیجه می دهد که همان رفاه و برخورداری از نعمت های بهشتی است که به وسعت آسمان ها و زمین است .

همچنین بر پایه ی ظهور آیه ، منشاء مسخره کردن آیات خداوند، حرص داشتن به ذکر دنیای فریبنده و دوستی و محبت دنیاست که ریشه ی همه ی خطاها و عذاب های اخروی است ؛ چنان که دوستی خداوند ریشه ی درستی ها در دنیا و منشاء همه ی برخورداری ها در آخرت است ؛ ربنا اءخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون * قال اخسئوا فیها و لا تکلمون * انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا امنا فاغفر لنا و ارحمنا و اءنت خیر الراحمین * فاتخذتموهم سخریا حتی اءنسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون * انی جزیتهم الیوم بما صبروا اءنهم هم الفائزون . (519) زیرا ظهور این آیات در بیان مبادی آن اوصاف در دنیا و آخرت است .

دنیا و زیورهای آن ریسمان شیطان است و از طریق دنیا انسان را صید می کند؛ لاءزینن لهم فی الارض . (520)

پس فراموشی خداوند و غفلت از یاد او و اعراض از توجه به او کار شیطان است . زیرا نفس اماره فریبنده و سایر شئون نفس رو گردان از یاد خداوند، در تدبیر شیطان است ، آن که انسان فریب خورده ی زرق و برق دنیا، او را به ولایت بر می گزیند و رو به سوی او داشته ، با او بیعت می کند؛ استحوذ علیهم الشیطان فاءنسیهم ذکر الله اءولئک حزب الشیطان اءلا ان

حزب الشیطان هم الخاسرون . (521)

قرار گرفتن انسان در ولایت شیطان

از اینجا اصل دیگری روشن می شود؛ کسی که از یاد خداوند روی برتافته ، از او غافل است و به ذکر دنیا آزمند بوده ، دوستدار دنیاست ، در ولایت شیطان به سر می برد؛ همان گونه که هر کس از دنیا روی برگرداند و آن را طلاق دهد و به ذکر خداوند بپردازد و او را دوست بدارد، در ولایت او به سر می برد؛ الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور . . . (522) و ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (523) و تالله لقد اءرسلنا الی اءمم من قبلک فزین لهم الشیطان اءعمالهم فهو ولیهم الیوم و لهم عذاب اءلیم . (524)

از آنجا که امور اخروی نتیجه ی ملکات دنیوی است ، و شیطان در دنیا ولی آنان بوده ، در آخرت نیز شیطان سرپرست آن ها خواهد بود و زمام افراد خطاکار در دست شیطان است ، و او بر آن ها مستولی است و معبود آنان است .

مراد از ولایت شیطان بر کسانی که کتاب خدا را پشت سرشان انداخته ، آیات خداوند و مؤ منان را به مسخره گرفته اند، ولایت مستقل نیست . زیرا چیزی در عالم استقلال ندارد، مگر خداوندی که ذاتا حق است و در افعالش نیز تنها حق از او سر می زند، بلکه مراد این است که خود شیطان یکی از لشکریان قهر الاهی است و گمراه کردن او اضلال کیفری است نه ابتدایی

.

خداوند گناهان بعضی از بندگان را از طریق استیلای شیطان بر آن ها کیفر می دهد . زیرا خداوند از گمراه ساختن آغازین پیراسته است . او هر چیزی را آفریده ، سپس آن را هدایت می کند و شیطان برای گمراه و منحرف کردن قلب هایشان و کور ساختن سینه هایشان و راندن آن ها از نور فطرت به تاریکی کفر و نفاق ، ماءموریت یافته است ؛ این ماءموریت پس از آن است که آنان با سوء اختیار خود منحرف گشته ، با اعمال ناشایست از راه خداوند گمراه شدند، با سوء اختیار خود منحرف گشته ، به دنیا رو کرده اند و به جای هدایت ، گمراهی را گرفتند، وی با اعمال ناشایست خود در این تجارت بی رونق سودی نمی برند و در این هنگام است که خداوند شیطان را بر آنان مسلط می کند تا بیماری قلبشان افزایش یابد؛ انا جعلنا الشیاطین اءولیاء للذین لا یؤ منون (525) و اءنا اءرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤ زهم اءزا . (526)

بندگی موجودات آسمان ها و زمین

غرض آن که با توحید افعالی و ربوبیت مطلقه ای که خاص خداوند رب العالمین است ، برای استقلال موجودات مجالی نمی ماند، خواه آن موجود شیطان باشد یا موجود دیگر؛ بلکه هر آنچه در آسمان ها و زمین است ، بنده ی ذلیل درگاه خدای متعالی ، و لشکر خاضع پیشگاه اوست .

خداوند سبحان گاهی فرشته ای می فرستد تا بنده ی نیکوکارش را از هر تاریکی احتمالی به سوی نور روانه سازد، چه به جهت دفع ظلمت باشد که نگذارد به

آن درآید یا پس از ورود به ظلمت که آن را رفع کند، در این صورت او را از تاریکی نجات داده است .

گاهی نیز شیطانی می فرستد تا امور بنده ی بدکارش را سرپرستی کند؛ لیکن پس از آن که چندین بار به او مهلت می دهد و در توبه و بازگشت و تسلیم را برای او می گشاید .

حاصل آن که ، ولی مطلق خداوند سبحان است که در ولایتش مشابهی در سلطنتش شریکی و در سیطره اش همتایی و در شکوه و هیمنه اش مانندی ندارد و به طور کلی ولی ای که به ضرورت ازلی هیچ چیز مثل او نیست ، فقط خدای سبحان است مدار ولایت و سیطره ، نفس آدمی است ، نه چیز دیگر . پس خداوند ولی نفس است و از طریق تزکیه ، آن را ظلمات را به نور می برد و شیطان نیز ولی نفس است و آن را از راه دسیسه و ناامید ساختن ، از نور به تاریکی می کشاند .

اساس ترقی نفس همان شهود قلبی است که از آلودگی تصورات شیطانی پاک است و پایه ی سقوط نفس و از دست رفتن آن ، همان تاریکی قلب است که با مغالطه ی فکری یا تصورات شیطانی در صورت های متصل به نفس ، در هم آمیخته باشد . عرصه ی نفس تنها میعادگاه زد و خورد، مسابقه و جنگ حق و باطل است و در این عرصه ، شیطان هدفی جز فریفتن نفس ندارد، چنان که عنایت خاص الاهی صرفا متوجه هدایت و تزکیه ی نفس

است . پس اساس فقط نفس است ، نه چیز دیگر . زیرا همه ی شئون مدرکه و محرکه پیرو نفس است ، چنان که هر چند از نفس بیرون است ، نیز تابع آن است .

نفس یا نقطه ی مرکزی سعادت و شقاوت

از آنجا که نفس نقطه ی مرکزی سعادت و شقاوت است ، قرآن علمی و عینی ، انسان را به شناخت آن و شناخت مصالح و مفاسد آن تشویق و نیز بر تهذیب و پیراستن آن از وابستگی به طبیعت ترغیب می فرمایند، چنان که نفس را از غفلت و فراموشی بر حذر داشته ، آن را از سرکشی و عصیان می ترسانند و به تقوا و ایمان فرمان می دهند .

توجه قرآن به شناخت نفس

با توجه به بعضی از آیات قرآن علمی و احادیثی از قرآن عینی معصومان علیهم السلام کسانی که از نفس مطمئنه و راضیه ی برخوردار و به دیدار پروردگارشان در حرکتند، آنان که در زمره ی بندگان مخلص و بهشت خاص خداوند در آمده اند؛ ضرورت شناخت نفس روشن می شود و بدین وسیله شهود قلبی حق مطلوب ، از تصورات شیطانی باطل ممنوع ، جدا می گردد؛ یا اءیها الذین امنوا علیکم اءنفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون . (527)

تنها راه دستیابی به جنه اللقاء

بر پایه ی آیه ی پیشین ، انسان سالک و صائر الی الله است که باید راه و هدف و غایتی داشته باشد؛ اما راه همان نفس است و غایت همان بهشت دیدار است و هیچ راهی برای رسیدن به این هدف جز شناخت نفس و تزکیه ی آن نیست ؛ چنان که برای نفس غایتی جز دیدار خالق خود نیست .

از این رو محققان پیشین و دیگران در کتاب های ارزشمند خود به این مسئله توجه خاصی داشته اند، چنان که در شیوه های عملی خود از پلیدی طبیعت دور بوده اند . استاد علامه ی طباطبائی قدس سره در کتاب گرانقدر خود (528) در موارد متعددی به این مبحث ارزشمند اشاره کرده اند، به ویژه در ذیل آیه ی مورد اشاره 105 مائده ، همچنین در سایر کتاب های ارزشمند خود خصوصا رساله ای که درباره ی ولایت نگاشته اند . (529)

اکنون فرصت ذکر همه ی مطالب در این زمینه نیست . از این جهت تنها

به نقل بعضی از روایات این موضوع شناخت نفس بسنده می کنیم که ایشان به سبب کمبود فرصت به آن ها نپرداخته اند یا با آوردن از روایات ، ذکر بقیه ی موارد را لازم ندیده اند .

الگو بودن انسان کامل

در هر حال ، قرآن عینی یعنی انسان کامل معصوم ، این مسیر دشواری را که از هر شمشیر بران ، تیزتر و از هر موی نازکی دقیق تر است ، به تنهایی پیموده ، به مقصد رسیده است ، و امام هر سالکی است که مسیر نفس را می خواهد بپیماید و پیشوای کسی است که اراده ی سیر در این مسیر را دارد و الگوی هر کسی است که در صدد تمرین دادن نفس به تقواست . از این رو باید بعضی از سخنان ایشان را که برآمده از سینه ی مشروح و قلب شاهد و زبان حق گوی ایشان است ، یادآور شویم .

روایاتی درباره ی نفس و فکر و عقل

حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : کسی که نفسش را به پای حساب بکشد، سود می برد و کسی که از آن غافل شود، زیانکار است ، کسی که بترسد ایمن است و کسی که عبرت گیرد، بیناست ، کسی که بینا باشد، می فهمد و کسی که بفهمد، می داند . هر که با جاهل پیوند دوستی بریزد، به زحمت می افتد . . . و برترین عقل ، شناخت انسان به نفس خویش است ؛ من حاسب نفسه ربح ، و من غفل عنها خسر، و من خاف اءمن و من

اعتبر اءبصر، و من اءبصر فهم ، و من فهم علم ، و صديق الجاهل فی تعب . . . و اءفضل العقل معرفه الانسان نفسه . (530)

در غرر و درر آمدی از امیر المؤ منین علیه السلام آمده است : شایسته ترین کار، به تهذیب نفس پرداخته است ؛ الاشتغال بتهذیب النفس اءصلح . (531)

کسی که نفس خود را پاکسازی نکند، از عقل سودی نمی برد؛ من لم یهذب نفسه لم ینتفع بالعقل . (532)

کسی که اهل خودسازی نباشد، عادت های ناشایست او را رسوا می کند؛ من لم یهذب نفسه فضحه سوء العاده . (533)

غفلت زیانبارترین دشمنان است ؛ الغفله اءضر الاءعداء . (534)

غفلت شیوه ی احمقان است ؛ الغفله شیمه النوکی . (535)

دوام غفلت چشم بصیرت را نابینا می سازد؛ دوام الغفله یعمی البصیره . (536)

میان شما و موعظه ، پرده ای از غفلت و بی خبری است ؛ بینکم و بین الموعظه حجاب من الغفله و الغره . (537)

کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می میرد؛ من غلبت علیه الغفله مات قلبه . (538)

وای بر کسی که غفلت بر او چیره شود . چون کوچ کردن را فراموش می کند و آماده ی سفر نمی شود؛ ویل لمن غلبت علیه الغفله فنسی الرحله و لم یستعد . (539)

اندیشیدن عبادت است ؛ الفکر عباده . (540)

تفکر سبب درخشندگی عقل ها می شود؛ الفکر جلاء العقول . (541)

تفکر درباره ی ملکوت آسمان ها

و زمین ، عبادت مخلصین است ؛ التفکر فی ملکوت السموات و الاءرض عباده المخلصین . (542)

تاریکی های امور با تفکر روشن می گردد؛ بالفکر تنجلی غیاهب الامور . (543)

روزه داری قلب از فکر کردن در مورد گناهان ، بهتر از روزه داری شکم از غذاست ؛ صیام القلب عن الفکر فی الاثام ، اءفضل من صیام البطن عن الطعام . (544)

کسی که چشم فکرش را بیدار نگهدارد، به کمال مقصودش می رسد؛ من اءسهر عین فکرته بلغ کنه همته . (545)

کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد؛ لا بصیره لمن لا فکر له . (546)

هوای نفس شریک نابینایی است ؛ الهوی شریک العمی . (547)

هوای نفس بتی پرستیده شده است : الهوی اله معبود . (548)

پیروی از نفس و خواهش های آن ، اساس هر رنج و ریشه ی هر گمراهی است ؛ ان طاعه النفس و متابعه اءهویتها اءس کل محنه و راءس کل غوابه . (549)

اگر از هوای نفست پیروی کنی ، تو را ناشنوا و نابینا می سازد و پناهگاهت را ویران ساخته ، نابودت می کند؛ انک ان اءطعت هواک اءصمک و اءعماک و اءفسد منقلبک و اءرداک . (550)

داروی نفس روزه داری از هوای نفس و پرهیز از لذات دنیاست ؛ دواء النفس الصوم عن الهوی و الحمیه عن لذات الدنیا . (551)

مصلحت نفس در نبرد با هوای نفس است ؛ صلاح النفس مجاهده الهوی . (552)

دور کردن نفس از وسوسه های هوای نفس ثمره ی زیرکی و تیزهوشی است

؛ ردع النفس عن تسویل الهوی ثمره النبل . (553)

دور کردن نفس از هوای نفس جهاد اکبر است ؛ ردع النفس عن الهوی الجهاد الاءکبر . (554)

بسیاری از عقل ها، اسیر امارت هوای نفس است ؛ کم من عقل اسیر تحت هوی امیر . (555)

آن که از هوای نفس پرهیز کند، چگونه لذت عبادت را می تواند دریابد؛ کیف یجد لذه العباده من لا یصوم عن الهوی . (556)

اگر هوای نفس کنار گذاشته شود، انسان غیر مخلص از عمل خویش ننگ خواهد داشت ؛ لو ارتفع الهوی لاءنف غیر المخلص من عمله . (557)

کسی که مغلوب هوای نفس است ، همواره شقاوتمند و تا ابد برده است ؛ مغلوب الهوی دائم الشقاء مؤ بد الرق . (558)

استواری و نظام دین مخالفت با هوای نفس و دوری گزیدن از دنیاست ؛ نظام الدین مخالفه الهوی و التنزه عن الدنیا . (559)

هوشیاری و بیداری نور است ؛ الیقظه نور . (560)

ریاضت سودمند نیست ، مگر در نفس بیدار و هوشیار؛ لاتنجح الریاضه الا فی نفس یقظه . (561)

یقین نور است ؛ الیقین نور . (562)

سبب اخلاص یقین است : سبب الاخلاص الیقین . (563)

یقین را همین بس که عبادت است ؛ کفی بالیقین عباده . (564)

چقدر سعادتمند است کسی که قلبش را با خنکی یقین همراه سازد؛ ما اءعظم سعاده من بوشر قلبه ببرد الیقین . (565)

زهد ثمره ی یقین است ؛ الیقین یثمر الزهد . (566)

اخلاص بالاترین رستگاری است ؛ الاخلاص اءعلی فوز

. (567)

همه ی اعمال چون گرد و غبار است ، مگر عملی که خالصانه باشد؛ العمل کله هباء الا ما اءخلص فیه . (568)

با پیدایش اخلاص دیدگان دل بینا می شود؛ عند تحقق الاخلاص تستنیر البصائر . (569)

کسی که نیت را خالص گرداند، از پستی ها دور می شود؛ من اءخلص النیه تنزه عن الدنیه . (570)

نیت نیکو مایه ی زیبایی باطن است ؛ حسن النیه جمال السرائر . (571)

نیت زشت بیماری پنهان است ؛ سوء النیه داء دفین . (572)

اعتماد به نفس از محکم ترین فرصت های شیطانی است ؛ الثقه بالنفس من اءوثق فرص الشیطان . (573)

اعتماد به خداوند برترین عمل است ؛ الثقه بالله اءفضل عمل . (574)

یاد خداوند، نور عقل و حیات جان ها و درخشش سینه هاست ؛ الذکر نور العقل و حیاه النفوس و جلاء الصدور . (575)

بر ذکر خداوند مداومت داشته باشید . زیرا قلب را نورانی می کند و از برترین عبادت هاست ؛ استدیموا الذکر، فانه ینیر القلب و هو اءفضل العباده . (576)

یاد خداوند جلای سینه ها و مایه ی آرامش قلب هاست ؛ ذکر الله جلاء الصدور و طماءنینه القلوب . (577)

بر تو باد به ذکر خدا . زیرا یاد او قلب را نورانی می کند؛ علیک بذکر الله فانه نور القلب . (578)

کسی که خدای سبحان را یاد کند، خداوند قلب او را زنده می گرداند که عقل و خردش را نورانی می کند؛ من ذکر الله سبحانه ،

اءحیی الله قلبه و نور عقله و لبه . (579)

هیچ عملی چون تحقیق نیست و اجتهاد بدون تحقیق سودی نمی بخشد؛ لا عمل کالتحقیق ؛ لا ینفع اجتهاد بغیر تحقیق . (580)

هیچ سنتی برتر از تحقیق نیست ؛ لا سنه اءفضل من التحقیق . (581)

دنیا قتلگاه عقل هاست ؛ الدنیا مصرع العقول . (582)

از دوستی دنیا بپرهیز که اصل هر گناه و معدن هر بلایی است ؛ ایاک و حب الدنیا، فانها اءصل کل خطیئه و معدن کل بلیه . (583)

نفسی که خواهان آرزوهای ناپایدار است ، در طلب آن آرزوها نابود می شود و در دستیابی به آن ها شقی می گردد؛ ان النفس التی تطلب الرغائب الفانیه لتهلک فی طلبها و تشقی فی منقلبها . (584)

از رسوایی دنیا پیش خداوند آن است که تنها جایگاه نافرمانی خداوند است ؛ ان من هوان الدنیا علی الله اءن لا یعصی الا فیها . (585)

دنیا پایان بینایی نابیناست و بالاتر از آن را نمی بیند؛ ان الدنیا منتهی بصر الاءعمی لا یبصر مما ورائها . (586)

هرگز خداوند سبحان را به عملی زیانبارتر از دوستی دنیا ملاقات نخواهی کرد؛ انک لن تلقی الله سبحانه بعمل اءضر علیک من حب الدنیا . (587)

آفت نفس شیفته ی دنیا بودن است ؛ آفه النفس الوله بالدنیا . (588)

دوستی دنیا عقل را فاسد و قلب را از شنیدن حکمت ناشنوا می سازد؛ حب الدنیا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمه . (589)

مهریه ی بهشت اطلاق دنیاست ؛ طلاق

الدنیا مهر الجنه . (590)

در عجیم ! چگونه کسی که نفس خود را می شناسد، به عالم فانی انس گرفته است ؛ عجبت لمن عرف نفسه ، کیف یاءنس بدار الفناء . (591)

همان گونه که خورشید و شب با هم جمع نمی شوند، دوستی خداوند و دنیا یک جا جمع نمی گردند؛ کما اءن الشمس و اللیل لا یجتمعان ، کذلک حب الله و حب الدنیا لا یجتمعان . (592)

دوستی دنیا سبب ناشنوایی گوش ها از شنیدن حکمت و نابینایی قلب ها از نور بصیرت می شود؛ لحب الدنیا صمت الاءسماع عن سماع الحکمه و عمیت القلوب عن نور البصیره . (593)

کسی که دنیا بر او چیره شود، به آنچه پیش رو دارد، نابیناست ؛ من غلبت الدنیا علیه عمی عما بین یدیه . (594)

کسی که با دنیا انس گیرد و آن را جایگزین دینش سازد، نابود شده است . پس بر هر جا دنیا رو کند، او نیز به همان جا می رود؛ هلک من استنام الی الدنیا و اءمهرها دینه فهو حیثما مالت مال الیها . (595)

برای کسی که شرافت نفسش را می شناسد، سزاوار است از دنیای پست دوری گزیند؛ ینبغی لمن علم شرف نفسه اءن ینزهها عن دناءه الدنیا . (596)

مؤ من کسی است که قلبش را از پستی ها پاک سازد؛ المؤ من من طهر قلبه من الدنیه . (597)

شریعت ریاضت نفس است ؛ الشریعه ریاضه النفس . (598)

ثمره ی ریاضت ، آموختن حکمت و چیره شدن بر عادت است

؛ لقاح الریاضه دراسه الحکمه و غلبه العاده . (599)

کسی که بر ریاضت نفسش دوام ورزد، سود می برد؛ من استدام ریاضه نفسه انتفع . (600)

هنگامی که خداوند بنده ای را دوست داشته باشد، عبادت نیکو را در دل او می افکند؛ اذا اءحب الله عبدا اءلهمه حسن العباده . (601)

دوام عبادت نشانه ی پیروزی و سعادت است ؛ دوام العباده برهان الظفر بالسعاده . (602)

کسی که شرایط عبودیت را به جا آورد، از آزاد شدگان آتش است ؛ من قام بشرائط العبودیه اءهل للعتق . (603)

علم انسان را به عمل فرا می خواند و اگر پاسخ داده نشود، کوچ می کند؛ العلم یهتف بالعمل فان اءجابه و الا ارتحل . (604)

زینت دانشمند به کار بستن دانش خویش است ؛ جمال العالم عمله بعلمه . (605)

سکوت ، بوستان تفکر است ؛ الصمت روضه الفکر . (606)

خوشا به حال کسی که ساکت است ، مگر در مورد ذکر خداوند؛ طوبی لمن صمت الا من ذکر الله . (607)

فرد با تقوای خاموش ، رستگار است ؛ قد اءفلح التقی الصموت . (608)

خاموش باش بدون هیچ خستگی . چون سکوت ، زینت عالم و پرده پوش جاهل است ؛ کن صموتا من غیر عی فان الصمت زینه العالم و ستر الجاهل . (609)

سکوت بدون تفکر بی زبانی است ؛ الصمت بغیر تفکر خرس . (610)

بهترین جهادها مجاهدت با خواهش ها و باز داشتن آن از لذات دنیاست ؛ اءفضل الجهاد جهاد النفس عن

الهوی و فطامها عن لذات الدنیا . (611)

جهاد با نفس مهریه ی بهشت است ؛ جهاد النفس مهر الجنه . (612)

با این قلب ها بجنگید . چون به سرعت می لغزند؛ حاربوا هذه القلوب ، فانها سریعه العثار . (613)

تنها کسی به قله ی اهداف می رسد که اهل تهذیب و مجاهدت باشد؛ ذروه الغایات لا ینالها الا ذوو التهذیب و المجاهدات . (614)

کسی که نفس خود را بشناسد، با آن می ستیزد؛ من عرف نفسه جاهدها . (615)

پر خوری مانع زیرکی است ؛ البطنه تحجب الفطنه . (616)

هنگامی که شکم از مباح پر شود، قلب از صلاح و درستی نابینا می گردد؛ اذا ملی البطن من المباح عمی القلب عن الصلاح . (617)

کسی که همواره سیر است ، چگونه فکرش صفا می یابد؛ کیف تصفو فکره من پستدیم الشبع . (618)

دانایی با شکم پرستی جمع نمی شود؛ لا فطنه مع بطنه . (619)

سیری و بر پا داشتن و انجام دادن واجبات با هم جمع نمی شوند؛ لایجتمع الشبع و القیام بالمفترض . (620)

سودمندترین دارو گرسنگی است ؛ التجوع اءنفع الدواء . (621)

بر گرسنگی مداومت ورز و به وسیله ی خضوع مؤ دب شو؛ تاءدم بالجوع و تاءدب بالقنوع . (622)

گرسنگی بهترین کمک برای اسیر کردن نفس و شکستن عادت های آن است ؛ نعم العون علی اءسر النفس و کسر عادتها التجوع . (623)

بهترین یاور ورع ، گرسنگی است ؛ نعم عون الورع التجوع . (624)

چشم عاشق

از دیدن معایب محبوب نابینا و گوش او ناشنواست ؛ عین المحب عمیه عن المعایب المحبوب و اءذنه صماء . (625)

کسی که خدا را فراموش کند، خداوند او را به فراموشی نفس دچار می کند و قلبش را نابینا می سازد؛ من نسی الله اءنساه الله نفسه و اءعمی قلبه . (626)

بهترین ذکر، قرآن است که سینه را می گشاید و باطن را نورانی می سازد؛ اءفضل الذکر القرآن ، به تشرح الصدور و تستنیر السرائر . (627)

باید هم صحبت تو قرآن باشد؛ لیکن سمیرک القرآن . (628)

آرزو وسیله ی تسلط شیاطین بر قلب های غافلان است ؛ الاءمل سلطان الشیاطین علی قلوب الغافلین . (629)

مؤ من نفسش از سنگ محکم تر و در عین حال نرم تر و خاشع تر از عبد است ؛ المؤ من نفسه اءصلب من الصلد و هو اءذل من العبد . (630)

گریه ای که از ترس خدا و به سبب دوری از خداوند باشد، عبادت عارفان است ؛ البکاء من خفیه الله للعبد عن الله عباده العارفین . (631)

گریه از خشیت خداوند قلب را نورانی می کند و از بازگشت به گناه باز می دارد؛ البکاء من خشیه الله ینیر القلب و یعصم من معاوده الذنب . (632)

دوراندیش بیدار است ؛ الحازم یقظان . (633)

غافل خواب آلود است ؛ الغافل وسنان . (634)

دور اندیشی و احتیاط همان اطاعت خداوند و نافرمانی کردن از نفس است ؛ انما الحزم طاعه الله و معصیه النفس . (635)

کسی که در

دنیا برای تربیت نفس خود بسیار اندوهگین شود، خداوند در روز قیامت چشمش را روشن می سازد؛ من طال حزنه علی نفسه فی الدنیا اءقر الله عینه یوم القیامه . (636)

ثمره ی حساب رسی شایستگی نفس است ؛ ثمره المحاسبه صلاح النفس . (637)

قلب کتاب اندیشه است ؛ القلب مصحف الفکر . (638)

بیداری دیدگان با وجود خواب و غفلت قلب سودی نمی بخشد؛ انتباه العیون لاینفع مع غفله القلوب . (639)

اساس صلاح و درستی قلب ، پرداختن به ذکر خداست ؛ اءصل صلاح القلب اشتغاله بذکر الله . (640)

ضمیر دل ها بر باطن غیب آگاهی یابد؛ تکاد ضمائر القلوب تطلع علی سرائر الغیوب . (641)

روزه ی قلب از روزه ی زبان و روزه ی زبان از روزه ی شکم بهتر است ؛ صوم القلب خیر من صیام اللسان ، و صیام اللسان خیر من صیام البطن ؛ چهره چهره ی انسان است ؛ لیکن قلب قلب حیوان ؛ فالصوره صوره انسان ، و القلب قلب حیوان . (642)

قلب های پاک بندگان جایگاه شهود خداوند سبحان است . پس آن که قلبش پاک باشد، خداوند بر آن نظر می کند؛ قلوب العباد الطاهره مواضع نظر الله سبحانه ، فمن طهر قلبه نظر الیه . (643)

از قلب سالم جز معنای درست برون نمی آید؛ لایصدر عن القلب السلیم الا المعنی المستقیم . (644)

خودپسندی نشانه سبک عقلی است ؛ رضا المرء عن نفسه برهان سخافه عقله (645)

خشنودی بنده از خویشتن خشم پروردگارش را همراه دارد؛ رضا العبد عن نفسه

مقرون بسخط ربه . (646)

در دنیا زهد پیشه کن خداوند تو را بر عیب هایت بینا می سازد و غافل مباش که تو مورد غفلت نیستی ؛ ازهد فی الدنیا بیصرک الله عیوبها و با تغفل ، فلست بمغفول عنک . (647)

اگر در امورت تعقل می کنی یا نفست را می شناسی ، از دنیا روی گردان و نسبت به آن بی رغبت باش ؛ ان عقلت اءمرک اءو اءصبت معرفه نفسک ، فاءعرض عن الدنیا و اءزهد فیها . (648)

به سبب زهد حکمت میوه می دهد؛ الزهد تثمر الحکمه . (649)

سبب اصلاح نفس روی بر تافتن از دنیاست ؛ سبب اصلاح النفس العزوف عن الدنیا . (650)

کسی که نسبت به دنیا بی رغبت باشد، نفسش را آزاد، پروردگارش را راضی ساخته است ؛ من زهد فی الدنیا اءعنق نفسه و اءرضی ربه . (651)

بدترین فقر نیازمندی نفس است ؛ شر الفقر فقر النفس . (652)

خودپسندی حماقت است ؛ اعجاب المرء بنفسه حمق . (653)

از خود راضی بودن نشان نقص و نمودار ضعف عقل است ؛ اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله . (654)

عقل نردبان ترقی به سوی علیین است ؛ العقل رقی الی علیین . (655)

نفس به وسیله ی عقل به کمال می رسد؛ بالعقل کمال النفس . (656)

به وسیله ی عقل نهایت حکمت استخراج می شود؛ بالعقل یستخرج غور الحکمه . (657)

مردم به وسیله ی عقل هایشان به قله ی علوم می رسند؛ بالعقول تنال ذروه

العلوم . (658)

حد و مرز عقل گسستن از نیست شوندگان و پیوستن به ماندگاران است ؛ حد العقل الانفصال عن الفانی و الاتصال بالباقی . (659)

بهترین نعمت ها عقل است ؛ خیر المواهب العقل . (660)

تنها عقل عارف و نفس زاهد در پیشگاه خداوند می بالد؛ لا یزکو عند الله سبحانه الا عقل عارف و نفس عزوف . (661)

کسی که بیندیشد، از خواب غفلت بیدار می شود و برای سفر آماده می گردد و خانه ی همیشگی اش را آباد می سازد؛ من عقل تیقظ من غفلته و تاءهب لرحلته و عمر دار اقامته . (662)

خوف روپوش و همراه عارفان است ؛ الخوف جلباب العارفین . (663)

ترس از خدا، نفس را نسبت به گناهان دربند کرده ، آن را از معاصی باز می دارد؛ الخوف سجن النفس عن الذنوب و رادعها عن المعاصی . (664)

سجود نفسانی و آرامش درونی همان خالی بودن قلب از نیست شدنی ها است ؛ السجود النفسانی فراغ القلب من الفانیات . (665)

شایستگی باطن ها نشانه ی صحت بصیرت هاست ؛ صلاح السرائر برهان صحه البصائر . (666)

رنج ها و مصیبت ها در نفس بزرگوار اثر نمی کند؛ النفس الکریمه لا تؤ ثر فیها النکبات . (667)

کسی که کرامت نفس دارد، دنیا در دیدگانش کوچک است ؛ من کرمت نفسه صغرت الدنیا فی عینه . (668)

نفس خود را از پلیدی لذات و پیامدهای شهوات پاک گردانید؛ نزهوا اءنفسکم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات . (669)

طمع ورزی

به لذائذ دنیوی ، انسان را گمراه و نابود می کند؛ ولوع النفس باللذات یغوی و یردی . (670)

انسان حیله گر شیطانی است در صورت انسان ؛ المکور شیطان فی صوره انسان . (671)

اداره ی نفس بهترین سیاست ها و برتری در علم شریف ترین ریاست هاست ؛ سیاسه النفس اءفضل سیاسه ، و رئاسه العلم اءشرف رئاسه . (672)

روزه ی نفس نگهداری حواس پنجگانه از تمام گناهان است ؛ صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر المآثم . (673)

هر اندازه علم انسان بیش تر شود، توجهش به نفسش افزون تر می شود و در تربیت و شایستگی آن کوشا تر می گردد؛ کلما ازداد علم الرجل ، زادت عنایته بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده . (674)

بر روی زمین ، کسی گرامی تر از انسان فرمانبردار اوامر الاهی نیست ؛ لیس علی وجه الاءرض اءکرم علی الله سبحانه من النفس المطیعه لاءمره . (675)

نفس گوهری ارزشمند است ؛ هر که آن را حفظ کند، بلند مرتبه اش کرده است و هر که آن را خوار می شمارد، پست و ضعیفش کرده است ؛ ان النفس لجوهره ثمینه ، من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها . (676)

دوراندیش کسی است که نفس خود را در بند حساب کشد و با خشم بر آن مالکش شود و در صحنه ی جهاد، آن را بکشد؛ ان الحازم من قید نفسه بالمحسابه و ملکها بالمغاضبه و قتلها بالمجاهده . (677)

بهترین امیران کسانی هستند که بر نفس خویش امارت کنند؛ خیر

الاءراء من کان علی نفسه اءمیرا . (678)

شایسته است که انسان بر نفس خود چیره گردد و از قلب خویش مراقبت و زبانش را حفظ کند؛ ینبغی اءن یکون الرجل مهیمنا علی نفسه ، مراقبا قلبه ، حافظا لسانه . (679)

توحید زندگی نفس است ؛ التوحید حیاه النفس . (680)

نفس هایتان را با ورع اداره کنید؛ سوسوا اءنفسکم بالورع . (681)

موعظه ها زنگار نفس ها را بر طرف و قلب ها را روشنی می بخشند؛ المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب . (682)

بهترین وقت ها و بخش های عمرت را برای خود و خداوند سبحان قرار ده ؛ اجعل لنفسک فیما بینک و بین الله سبحانه اءفضل المواقیت و الاءقسام . (683)

بر هر قلبی که شیفته ی دنیاست ، سکونت و جا گرفتن تقوا در آن حرام است ؛ حرام علی کل قلب متوله بالدنیا اءن یسکنه التقوی . (684)

قلبی که از تقوا تهی باشد، فتنه های دنیا آن را پر می کند؛ خلو القلب من التقوی یملاءه فتن الدنیا . (685)

ملاک تقوا ترک دنیاست ؛ ملاک التقوی رفض الدنیا . (686)

توکلی جز بر خداوند، برای نفست قرار مده و امیدی جز خداوند برای تو وجود نداشته باشد؛ لا تجعلن لنفسک توکلا الا علی الله و لا یکن لک رجاء الا الله . (687)

تجرد ذاتی نفس انسان

بر پایه ی این روایات نورانی نفس انسانی ذاتا جوهری مجرد از ماده است و توان بالا رفتن تا قله ی ملکوت و شهود غیب را دارد و درخشش نفس به یکی

از شئون قوه ی نظری آن یعنی فکر صاف و خالص است ؛ چنان که اخلاص و تقوا و زهد و دیگر ملکات فاضله که از شئون قوه ی عملی نفس است ، مایه ی صفای نفس است ، و نیز توحید خداوند از حیث ذات و صفت و فعل ، مایه ی زندگی نفس است و همچنین ذکر خداوند در لحظات شب و اوقات روز و نیز هنگام آمدن شب و پشت کردن روز و وقت طلوع ستارگان و هنگام غروبشان ، نور نفس و سبب آرامش آن است .

همچنین تحقیق در معارف و اصول و دوری گزیدن از تقلید و جمود، شیوه ی نیکویی است که نیکوتر از آن نیست و بدون این روش ، هیچ اجتهاد و زحمت کشیدنی سودی نمی دهد، و شناخت نفس سودمندترین معارف و شرط شناخت امور دیگر است و شریعت نرم و روان آسمانی با همه ی اوامر و نواهی و عزائم و مباحات و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و آداب و سنن و حدود و مرزها و عبادات و معاملات و احکام و سیاسات و اصول و فروعش ، به سان تمرینی برای نفس است ، به گونه ای که نیازی به بدعت و نوآوری و تشریع دیگر ندارد . زیرا خداوندی که شریعت خود را ریاضتی برای نفس قرار داده است ، کمال و تمام آن را آشکارا بیان کرده است ؛ الیوم اءکملت لکم دینکم و اءتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا . (688)

شناخت نفس ، نزدیک ترین راه ها به سوی خدا

استاد

علامه ی طباطبائی قدس سره می فرماید : شنیدم از بعضی اساتیدم که درباره ی طریق شناخت نفس از آن ها سئوال شده بود، این گونه فرمود : چرا شرع را بیان نمی کنید، در حالی که نزدیک ترین راه به سوی خداوند سبحان شریعت است . سپس می فرماید : کدام بیان در شرع است که انسان را به هدف شناخت نفس نمی رساند و این راه را برای او نمی گشاید ؟ (689)

همچنین علامه طباطبایی قدس سره می فرماید : بعضی از اهل کمال چه نیکو گفته اند : آنان که از پیروی شریعت به سمت ریاضت های دشوار کشیده می شوند، در حقیقت از کار سخت تر به کار آسان تر فرار می کنند . زیرا پیروی از شریعت کشتن دائمی نفس است تا زمانی که وجود دارد، اما ریاضت دشوار، کشتن دفعی و آنی نفس است و برای گزینش آسان تر است . (690)

طلاق دنیا مهریه ی بهشت

طلاق دنیا - دنیایی که نفس را از دیدار خداوند باز می دارد - مهریه ی بهشت و بهای دیدار خدای متعالی است ، و سکوت و گرسنگی و شب زنده داری و ذکر و خلوت کردن که در شرع از امور مستحبی خوانده شده ، برای نفس زمینه سازی می کنند تا بدین وسیله آلودگی ها دفع یا رفع شود و نفس چون آینه ی شفافی شود که غیب در آن تجلی کند .

همچنین مبارزه با نفس و چیره شدن بر آن و اختیاردار آن شدن و بر آن سروری کردن و آن را در سلطه ی عقل - عقلی

که با آن خداوند رحمان عبادت می شود و بهشت کسب می شود - در آوردن ، رستگاری بزرگ است ، چنان که غفلت از خداوند و روی گرداندن از ذکر خداوند سبحان ، حجابی است از مشاهده ی حق و اسمای حسنای او .

قلب انسان متذکر، چشم و گوش و ذائقه ای دارد که با آن هر چیز پوشیده از حس را می بیند و می شنود و می چشد و بر عکس ، قلب انسان فراموشکار نیز حواس خیالی دارد که شیطان آن ها را به استخدام خود در می آورد و در آن ها تصرف می کند و او به وسیله ی آن ها می فهمد و حرکت می کند .

امیر المؤ منین علیه السلام می فرمایند : شیطان را ملاک کار خویش قرار دادند و شیطان نیز آن ها را شریکان خود قرار می دهد و در سینه های آنان تخم گذاشته ، جوجه درست می کند . بر دامان آن ها راه یافته ، در آن وارد می شود، با چشم های آنان نگاه می کند و با زبان هایشان سخن می گوید؛ اتخذوا الشیطان لاءمرهم ملاکا و اتخذهم له اءشراکا فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم فنظر باءعینهم و نطق باءلسنتهم . (691)

عبادت وسیله ی دستیابی به آزادگی

به بعضی از مطالب پیش گفته در سخنان مولایمان حضرت رضا علیه السلام اشاره شده است . قلب ها اقبال و ادبار و نشاط و سستی دارند، هنگامی که نشاط و علاقه دارد، بینا و فهیم است و هنگامی که بی علاقه و بی

نشاط است ، خسته و کسل است . پس هنگام نشاط و علاقه آن را دریابید و در زمان بی نشاطی و سستی آن را رها کنید؛ ان للقلوب اقبالا و ادبارا و نشاطا و فتورا، فاذا اءقبلت بصرت و فهمت و اذا اءدبرت کلت و ملت ، فخذوها عند اقبالها و نشاطها و اترکوا عند ادبارها و فتورها . (692)

افزون بر این ، قلب از غیب و آنچه در باطن انسان ها پنهان است ، آگاه می شود؛ چنان که حضرت رضا علیه السلام در پاسخ در خواست حسن بن جهم که گفت : مرا از دعا فراموش نکنید؛ چنین فرمودند : آیا تو می دانی که تو را فراموش می کنم ؟ اءو تعلم اءنی اءنساک ؟

حسن بن جهم گفت : پیش خود فکر کردم و گفتم حضرت به شیعیان دعا می کند و من از شیعیان ایشانم و پاسخ دادم که نه ، شما مرا فراموش نمی کنید . حضرت فرمودند : از کجا می دانی ؟ و کیف علمت ذلک ؟

گفتم : من از شیعیان شما هستم و شما به شیعیانتان دعا می کنید . حضرت فرمودند : آیا غیر از این چیزی می دانی ؟ هل علمت بشی ء غیر هذا ؟ گفتم : نه .

حضرت فرمودند : اگر می خواهی جایگاه خود را در پیشگاه ما بدانی ، به منزلت ما در نزد خود بنگر؛ ارا اءردت اءن تعلم ما لک عندی ، فانظر الی ما لی عندک . (693)

رها شدن از بندگی دنیا و آزادی از

دنیا پرستی ، از طریق عبادت خداوند پدید می آید و بهترین شیوه ی عبادت آن است که از روی محبت به خدا باشد، نه به جهت ترس از آتش یا طمع بهشت . دوستی خداوند چون خورشید نور افشان است و محبت دنیا مانند شب تاریک است که هرگز این دو با یکدیگر جمع نمی شود و هوای نفس نیز مانع لذت بردن از عبادت شده ، چون پرده ای از تاءثیر موعظه ی نیکو باز می دارد .

تنها معیار سنجش صحیح

کسی که منطقش این است : خداوند پروردگار من است و پس از آن بر توحید ربوبی استقامت ورزید، ملائکه بر او فرود می آیند و او را بشارت می دهند؛ این نزول از طریق تمثل فرشته است یا از راه القای فکر در جان و اندیشه او . همچنین شیاطین بر هر دروغگوی گناهکاری نازل می شوند، با تمثل شیطانی یا با القای فکر حصولی در ذهن و اندیشه ی او؛ . . . و ان الشیاطین لیوحون الی اءولیائهم لیجادلوکم . . . . (694)

تنها ترازوی عادلانه برای جدا سازی شهود قلبی صحیح و تمثل شیطانی باطل ، قرآن علمی و قرآن عینی است ؛ یعنی دو چیز گرانبهایی که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و هر جا حق دور می زند، هر دو بر مدار آن دور می زنند، بلکه حق آن چیزی است که این دو به بطلان آن حکم کنند .

راه وصول قلب به حق و مسیر نزول حق بر قلب همان عبادت

و استغفار است .

چنان که از این فرمایش حضرت رضا علیه السلام به این اءسباط چنین بر می آید : در غیر وقت نماز واجب به مسجد بیا و دو رکعت نماز گذار و صد مرتبه از خداوند طلب خیر کن . پس از آن بنگر چه چیزی در قلب تو پدید می آید، به همان عمل کن ؛ ائت المسجد فی غیر وقت صلاه فریضه ، فصل رکعتین و استخر الله مائه مره ثم انظر اءی شی ء یقع فی قلبک فاعمل به . (695)

ظاهر روایت آن است که قلب پاک از غیب اطلاع دارد و آن همان چیزی است که بعد از نماز در قلب انسان پدید می آید و راه آگاهی یافتن از آن ، نماز و طلب خیر از خداوند متعالی است . زیرا خیر جز نزد خداوند، یافت نمی شود؛ چنان که از حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی نقل شده است .

آگاهی از غیب گاهی از طریق خواب است و گاهی در بیداری ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که شب را صبح می کردند، به اصحاب خود می فرمودند : آیا کسی بشارتی دارد و قصد ایشان از بشارت خواب های نیکو بود؛ هل من مبشرات ، یعنی بها الرؤ یا . (696)

مقایسه رؤ یای معصوم و افراد غیر معصوم

رؤ یای غیر معصوم همچون بیداری اش به میزان نیاز است . زیرا در هر دو احتمال خطا هست ؛ ولی رؤ یای معصوم علیه السلام مانند بیداری اش حق و عدل ،

و از راهیابی خطا و تصورات شیطانی در امان است . حضرت رضا علیه السلام به وشاء می فرمایند : پدرم علیه السلام را در خواب دیدم که فرمود : پسرم هنگامی که در سختی بودی ، این ذکر را بیش تر بگو : یا رؤ وف یا رحیم ، و آن چیزی که ما در خواب می بینیم ، مانند آن است که در بیداری دیده باشیم ؛ راءیت اءبی علیه السلام فی المنام ، قال : یا بنی اذا کنت فی شده فاءکثر اءن تقول : یا رؤ وف یا رحیم ، و الذی نراه فی المنام کما نراه فی الیقظه . (697)

همچنین حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : شب گذشته پدرم نزد من بود؛ ان اءبی کان عندی البارحه . حسن بن علی می گوید : به ایشان عرض کردم : پدرتان ؟ حضرت فرمودند : پدرم ؛ اءبی . گفتم : پدرتان ؟ حضرت فرمودند : پدرم ؛ اءبی . گفتم : پدرتان ؟ حضرت فرمودند : در خواب دیدم ؛ حضرت جعفر علیه السلام نزد پدرم می آمد و می گفت : ای پسرم چنین کن ، ای پسرم چنان کن ؛ فی المنام ؛ ان جعفرا کان یجی ء الی اءبی ، فیقول یا بنی افعل کذا .

حسن بن علی می گوید : پس از مدتی نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم ایشان فرمودند : ای حسن ، بی تردید خواب و بیداری ما یکسان است ؛ یا حسن ! ان منامنا و یقظتنا واحده

. (698)

یقین و تقوا، توشه معاد

آخرت از دسترس حس و طبیعت پنهان است و تنها کسی آن را می بیند که از دنیا پیراسته بوده ، دوستی آن را از قلب خود بیرون کند و از آلایه ها و پیرایه های آن پاک شود؛ چنان که تنها کسی به بهشت می رسد که در زمین اراده ی برتری جویی و فساد نداشته باشد و اگر کسی بخواهد میان دنیا و آخرت را جمع کند، دچار نیرنگ نفس شده است . مشاهده ی آخرت فقط برای کسی شدنی است که با تحصیل یقین ، زاد و توشه ای از علم فراهم آورد و با تحصیل تقوا توشه ای عملی فراهم کند . چون یقین و تقوا توشه های معادند، چنان که دشمنی با بندگان بدترین توشه ی آخرت است .

از این رو امیر المؤ منین علیه السلام چنین ندا سر می دهند : آیا کسی هست که پیش از آن زمان کوچ فرا رسد، توشه برگیرد ؟ اءلا متزود لاخرته قبل اءزوف رحلته . (699) به نزدیکی قیامت و تنگی وقت اشاره می فرمایند که از آن به ازقه یاد می شود، چنان که در این آیه آمده است : اءزفت الازفه . (700) چنان که از قیامت به ساعت نیز یاد می شود . زیرا اگر مسافر - مسافری که مدتی در میان راه استراحت می کند - نزدیکی زمان سفر و تنگی وقت را در نظر داشته باشد، با جدیت تمام خود را آماده می کند . شاید از این جهت باشد که خداوند سبحان

می فرماید : اءتی اءمر الله . (701) در این آیه به سبب نزدیکی به قیامت و تنگی وقت آن ، با لفظ ماضی یاد شده است ، چنان که راغب در مفردات خود چنین می گوید . (702)

عدم اختصاص مشاهده ی معارف الاهی به پیامبران

مشاهده ی معارف الاهی جز در مواردی که مربوط به تشریع است ، ویژه ی پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نیست . زیرا هر که به وحی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و به آن عمل کند و تقوا پیشه سازد و خود را برای خدا خالص گرداند، برای او حقایق به اندازه ی ایمان و شرح صدرش آشکار می شود؛ مانند حارثه بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند :

حارث بنده ای است که خداوند قلبش را نورانی ساخته است ؛ عبد نور الله قلبه . (703)

اگر انسان با مرگ طبیعی از دنیا برود، حقایق متعددی برایش تجلی می کند، همچنین اگر با مرگ ارادی از دنیا برود و یاد دنیا را در قلبش بمیراند و عقل خود را زنده گرداند و با موعظه ، نفس را بمیراند و قلب را زنده سازد و با زهد پیشگی خواهش های پست کننده و نفس وسوسه گرش را بمیراند و پیش از آن که مرگ او فرا رسد، ندای آن را به گوش قلبش برساند و در برابر مرگ چون کسی باشد که به مقصد نزدیک و به آن وارد شده است و جست و جو گری که مطلوب خود را یافته است

و نفسش را با یاد مرگ رام سازد، خداوند سبحان نیز برای چنین کسی فرقانی قرار می دهد تا با آن ، میان حق و باطل ، بهشت و جهنم ، دوست و دشمن را جدا سازد؛ به گونه ای که تصویر آن برایش کاملا روشن می شود و بیان ، توان شرح آن را ندارد؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد عطا می کند .

توحد سخن و تعدد فهم ها

چنین عبد صالحی که در روش خود به عترت طاهره علیهم السلام اقتدا کرده است ، شایستگی آن را می یابد که مصداق دوستان صالح ایشان باشد؛ چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرمایند : اگر تقسیم بهشت و جهنم بر اساس محبت و بغض او علی علیه السلام باشد، پس او قسیم قسمت کننده بهشت و جهنم است ؛ فقسمه الجنه و النار اذا کانت علی حبه و بغضه ، فهو قسیم الجنه و النار .

ماءمون گفت : ای ابا الحسن ، خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد، شهادت می دهم که تو وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی . اباصلت هروی می گوید : چون حضرت رضا علیه السلام به منزل باز گشتند، نزد ایشان رفتم و گفتم : ای پسر رسول خدا! چه نیکو به ماءمون پاسخ دادید . حضرت رضا علیه السلام فرمودند : ای اءباصلت ، من در خور فهم ماءمون پاسخ دادم و از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند : ای علی ، تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت هستی ، به آتش می گویی : این برای من و این بری تو؛ یا اءبا الصلت انما کلمته من حیث هو و لقد سمعت اءبی یحدث عن آبائه عن علی علیه السلام اءنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : یا علی ، اءنت قسیم الجنه یوم القیامه ، تقول للنار : هذا لی و هذا لک . (704) ظهور کلام حضرت رضا علیه السلام در آن است که کلام یکی است یعنی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام که تو قسمت کننده ی بهشت و جهنم هستی ، برای هر کسی به حسب استعدادش بیان می شود . پس کلام واحد است ، ولی فهم های افراد متفاوت است .

تفاوت حقایق انسان ها

مردم گنجینه هایی مانند معدن های طلا و نقره هستند . پس هر که به زمین دنیا میل کند و در پی هوای نفس خود باشد، از رسیدن به مطلوب درمانده است ، و هر کس درون را از دنیا تهی سازد و از آن دوری گزیند و به سمت خانه ی جاویدان آخرت باز گردد و پیش از رسیدن زمان مرگ ، خود را برای آن آماده سازد و آن را با دیده ی یقین بنگرد، در این صورت مرگ را نزدیک می بیند . زیرا با دیده ی آرزو به آن نگاه نمی کند تا آن را دور بداند .

پس او ملکوت را می نگرد و فرشته ای را

که بر او فرود می آید، حتما می بیند، فرشته ای که او را استوار ساخته ، کمکش می کند و به امنیت نسبت به ترس بشارت می دهد و دلش آنچه را که دیده است ، دروغ نمی پندارد و دیدگانش به انحراف نمی گراید و سرکشی نمی کند و همه ی این امور بای او آسان است .

از آنجا که خداوند سبحان ایمان آورندگان را بالا می برد و بر درجات مؤ منان عالم می افزاید، پس برای هر کسی شدنی نیست مشاهدات مظهر رفیع را ببیند، چنان که برای هیچ کس دیدن مشاهدات وحیانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدنی نیست .

هر که قلب خود را از آلودگی های رذایل پاک گرداند، همان گونه که امیر المؤ منین علیه السلام به این امر سفارش می فرمایند : قلب هایتان را از حسد پاک گردانید . زیرا حسد سبب دلتنگی و افسردگی و بیماری است ؛ طهروا قلوبکم من الحسد فانه مکمد مضنی . (705) همچنین فرمود : قلب هایتان را از کینه پاک کنید . زیرا کینه بیماری است ؛ طهروا قلوبکم من الحقد فانه داء . (706)

آری هر که قلب را از آلودگی خالی ساخته ، به فضایل بیاراید، او غیب را می بیند و با شهودی مصون از خطا آن را نظاره گر است ، به گونه ای که از هر خدعه ای پیراسته است و هر که این حد نصاب را به چنگ نیاورد، شهودش همراه با تصورات نفسانی بوده ، رؤ یتی آمیخته با تصورات شیطانی

خواهد داشت .

اولویت ثقلین در وفا کردن به وعده هایشان

قرآن و عترت جدا کننده ی حق و باطل اند؛ یعنی همان دو موجود مبارکی که خاطرات نفسانی و وسوسه های شیطانی به گرد آن ها نمی چرخد . زیرا آسمان آن دو از نگهبانان نیرومند و شهاب های نورانی پر شده است . از این رو هر شیطانی که بخواهد آزادانه بشنود یا دزدکی گوش دهد، با شهابی مراقب برخورد خواهد کرد .

پس هر شهودی که به موازات ثقلین نباشد، در آن دست برده شده است و هر شهودی که با آن ها مطابقت نداشته باشد، ساختگی است ، و از ساحت ثقلین دور است شهودی را که محصول تقواست ، صحیح نشمارند و مکاشفه ای را که فرآورده ی هدایت است ، قبول نکنند، و نیز الهامی را که ثمره ی جهاد شایسته در راه خداوند است ، صواب ندانند . زیرا ثقلین همان دو چیزی هستند که سالکان را به شهود و سایران را به مکاشفه و مجاهدان را به الهام وعده داده اند و این ثقلین در وفا کردن به وعده هایشان اولی ، و به عملی بشارت هایشان سزاوارتر، و به تصدیق خبرهایشان شایسته ترند .

معنای دیدن خداوند از دیدگان روایات

شیخ المشایخ امامیه محمد بن علی بن بابویه قمی قدس سره در کتاب ارزشمند خود که در زمینه ی توحید و رد تشبیه و جبر نگاشته است ، در باب روایات مربوط به رؤ یت به مسائلی چون معنای رؤ یت و این که اهل بیت علیهم السلام مانند قرآن حاوی اسراری هستند که از حد فهم متوسط مردم است و نیز جهاد نفس بهترین کمک برای کشف

این اسرار است و طلاق دنیا مهریه ی شهود آن هاست ، اشاره کرده است .

ایشان می فرماید : احادیثی که درباره ی این معنا روایت شده است و مشایخ ما رضی الله عنهم در تصنیفات خود آن ها استخراج کرده اند، از نظر من صحیح است ؛ ولی من از ترس آن که کسانی که معانیش را نمی فهمند، آن ها را بخوانند و دروغ بپندارند و نادانسته به خداوند بزرگ کفر ورزند، در این باب به ذکر آن ها نپرداختم . اخباری را که احمد بن محمد بن عیسی در کتاب النوادر و نیز محمد بن احمد بن یحیی در کتاب الجامع در معنای رؤ یت آورده است ، همگی صحیح است و کسی جز مکذبان حق یا جاهلان نسبت به حق ، آن ها را رد نمی کند و الفاظ این اخبار الفاظ قرآن است ، و هر یک از آن ها معنایی دارد که تشبیه و تعطیل را رد کرده ، تنها توحید را ثابت می کند؛ این در حالی است که ائمه علیهم السلام به ما امر کرده اند که با مردم جز در عقل هایشان سخن نگوییم .

معنای رؤ یت که در این اخبار آمده ، همان علم است . زیرا دنیا کانون تردیدها و شک ها و تصورات است ، اما روز قیامت آیات خداوندی و چگونگی ثواب و عقاب برای بندگان کشف می شود که شک ها را برطرف می سازد و انسان به حقیقت قدرت خداوند بزرگ آگاه می گردد . مؤ یدش این آیه است :

لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید . (707)

پس معنای این حدیث که انسان می بیند، یعنی به علم یقینی دست پیدا می کند؛ مانند این آیات : اءلم تر ربک کیف مد الظل . . . (708) و اءلم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه . . . (709) و اءلم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم اءلوف حذر الموت . . . (710) و اءلم تر کیف فعل ربک باءصحاب الفیل (711) و نظایر این موارد در دیدن قلب که از نوع دیدن با چشم نیست .

اما معنای فرموده ی خدای بزرگ فلما تجلی ربه للجبل . . . (712) این است که وقتی خدا به نشانه ای از نشانه های آخرت ظهور کرد، به گونه ای که کوه ها را سراب کرده ، آن ها را چون بیابان ، هموار می سازد، آن کوه در قضیه ی حضرت موسی علیه السلام ویران و با خاک یکسان شد . زیرا توان تحمل آن آیه را نداشت . بعضی نیز گفته اند : نور عرش برای کوه ظاهر گردید . (713)

از بیان علی بن بابویه قمی قدس سره چنین به دست می آید : رؤ یت در این روایات معتبر دیدن با چشم حسی مادی نیست . زیرا مورد مشاهده از ماده و لوازم آن پیراسته است ؛ چنان که مراد از رؤ یت ، علم حصولی ذهنی آمیخته است

و از پس پرده ی مفهوم و حجاب ابرگونه ی معنای ذهنی پدید می آید . پس مراد از رؤ یت همان مشاهده ی قلبی است که از هر حجاب و شک و منزه ، و از هر گونه بد گمانی نیز در امان و از هر خطوری پاک است .

آنگاه ابن بابویه رحمه الله می گوید : اگر می خواستم اخباری را که در زمینه ی معنای رؤ یت روایت شده ، ذکر کرده ، آن ها را شرح دهم و صحت آن ها را ثابت کنم ، کتاب طولانی می شد؛ اما کسی که از سوی خداوند والا توفیق رشد و آگاهی یابد، به همه ی آن روایاتی که از امامان علیهم السلام با سند صحیح نقل شده است ، ایمان می آورد و در برابر آن ها زانو می زند و در مواردی که برایش مشتبه باشد، امر را به خود ایشان بر می گرداند . زیرا سخن آنان سخن خدای بزرگ و امر ایشان امر خدای والاست ؛ ایشان نزدیک ترین مردم و عالم ترین ایشان به خدا هستند، درود خدا بر همگی آنان باد .

چگونگی سخن گفتن امامان با مردم

اکنون با تاءمل در مطالب پیشین ، رؤ یت حسی خداوند سبحان به طور مطلق محال است و علم حقیقی به او، از پس پرده های مفهوم یا ابرهای صورت ذهنی و امثال آن به دست می آید . زیرا هیچ چیزی از این امور شبیه به خدای متعالی نبوده ، مانند او نیست تا از او حکایت کند و طبق او باشد، چنان که در علم حصولی باید

چنین باشد، و از طریق این علم ذهنی نیز رسیدن به ذات خدا شدنی نیست . چون نتیجه اش انقلاب ذهن به خارج یا خارج به ذهن است و انقلاب ، محال است .

بنابراین ، علم حقیقی به خدای متعالی از پس پرده ی استدلال و پشت ابرهای قیاس حصولی تعلق نمی گیرد، همچنین پس از این که روشن شد احاطه ی علم شهودی به خداوند سبحان محال است ، گر چه اصل علم شهودی شدنی ، بلکه ضروری است ، آنگاه معنای فرمایش حضرت رضا علیه السلام در پاسخ ذوالریاستین دانسته می شود .

او به حضرت علیه السلام گفت : جانم به فدایت ! از اختلاف مردم درباره ی رؤ یت برایم سخن بگو! بعضی می گویند : خداوند دیده می شود و بعضی می گویند : خداوند دیدنی نیست حضرت در پاسخ فرمودند : ای اباالعباس ، کسی که بر خلاف آنچه خداوند خود را بدان ستوده است ، او را وصف کند، بزرگ ترین دروغ را بر خدا بسته است ؛ لا تدرکه الاءبصار و هو یدرک الاءبصار و هو اللطیف الخبیر . (714)

این ابصار چشم های ظاهری نیست ، بلکه همان دیدگانی است که در قلب آدمی است و، اوهام را به او راهی نیست و چگونگی او درک نمی شود؛ یا اءبا العباس ! من وصف اللهد بخلاف ما وصف به نفسه فقد اءعظم الفریه علی الله ، قال الله تعالی : لا تدرکه . . . هذه الاءبصار لیست هی الاءعین ، انما هی الاءبصار التی فی القلب

، لا یقع علیه الاءوهام و لا یدرک کیف هو . (715) مراد از رؤ یت نفی شده ، همان رؤ یت حسی و وهمی است نه رؤ یت شهودی قلبی ؛ گر چه حضرت رضا علیه السلام در بیانشان به چشمانی که در قلب است ، یاد کرده اند .

مؤ ید این مطلب روایت محمد بن فضیل است ؛ از ابا الحسن علیه السلام پرسیدم : آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار والا را دیده است ؟ ایشان فرمودند : آری با قلبش پروردگار را دیده است ؛ آیا نشنیده ای که خدا می فرماید : آن چه را با دل دیده است ، دروغ نمی پندارد؛ یعنی او را چشم ندیده ، ولی با دل دیده است ؛ نعم ، بقلبه رآه ، اءما سمعت الله عز و جل یقول : ما کذب الفؤ اد ما راءی (716)، اءی لم یره بالصبر و لکن رآه بالفؤ اد . (717)

این مطالب با روایاتی که درباره ی تفسیر رؤ یت دل به رؤ یت نور و عظمت یا رؤ یت آیات وارد شده است ، منافاتی ندارد . زیرا چنان که گذشت امامان علیهم السلام با هر راوی یا پرسشگری ، بر اساس اندازه ی عقل هایشان سخن می گفتند؛ افزون بر آن که نور عظمت همان نور ذات است . زیرا عظمت از شئون قدرت است و قدرت حق عین ذات اوست .

یکی از موارد مصحح امکان رؤ یت قلبی به مقدار میسور، روایت ابو بصیر از ابی عبدالله

علیه السلام است ؛ به ایشان گفتم : درباره ی خدای بزرگ به من خبر دهید که آیا روز قیامت مردم او را می بینند ؟ حضرت فرمودند : آری گاهی پیش از روز قیامت هم او را می بینند . آیا تو اکنون او را نمی بینی ؛ و ان المؤ منین لیرونه فی الدنیا قبل یوم القیامه ، اءلست تراه فی وقتک هذا ؟

ابو بصیر می گوید : به ایشان گفتم : جانم به فدایت ! آیا از سوی شما این مطلب را بگویم ! ایشان فرمودند : نه ، اگر تو از آن سخنی بگویی و نادانی آن را بدان معنایی که تو می گویی رد کند و این را همان تشبیه بپندارد، به خدا کفر ورزیده است . رؤ یت قلبی مانند رؤ یت با چشم نیست ، خداوند بلند مرتبه تر از توصیفات مشبهه و ملحدان است ؛ لا، فانک اذا حدثت به فاءنکره منکر جاهل بمعنی ما تقوله ، ثم قدر ان ذلک تشبیه کفر و لیست الرؤ یه بالقلب کالرؤ یه بالعین ، تعالی الله عما یصفه المشبهون و الملحدون . (718)

به طور کلی قلب به جهت تجردش از ماده صلاحیت دیدن ملکوت را دارد، به شرط آن که شیطان برگرد آن نچرخد، وگرنه قلب را کور و کر و لال می سازد . زیرا شیطان همنشین بد و ماءمور قهر الاهی است که بر چشم قلب هر انسان متکبر ستمگری که به روز حساب ایمان ندارد، حجابی بیفکند .

آن که نسبت به مشاهده ی آیات روشنی که هیچ حجابی

بر آن ها نیست ، نابینا باشد و از رؤ یت بینات و دلایل واضح که پوششی بر آنها نیست ، رو گرداند و به کری و لالی ساختگی تظاهر کند، با سوء اختیار خود از اسمای جمال بیرون رفته ، از آن ها بی بهره می شود و در پوشش اسمای جلالی در می آید که بر فروشندگان هدایت در قبال ضلالت حاکمیت دارد و در این حال با ولی گمراه کننده ی خود یعنی شیطان همراه می شود؛ و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین . (719)

سپس نابینایی و اعراض او با ارتکاب گناهان افزوده می شود . زیرا معصیت سبب نابینایی است و اصرار بر معصیت نابینایی را افزوده سازد .

گناهان ، اسباب نابینایی

حضرت رضا علیه السلام به بعضی از مصادیق گناهانی که سبب نابینایی می شود، در پاسخ محمد بن فضیل اشاره کرده اند . وی درباره ی این آیه پرسید : و من کان فی هذه اءعمی فهو فی الاخره اءعمی و اءضل سبیلا (720) حضرت علیه السلام می فرمایند : او کسی است که حجه الاسلام را به تاءخیر می اندازد و هر سال می گوید : امسال به حج می روم ، تا مرگ او فرا می رسد؛ ذاک الذی یسوف الحج - یعنی حجه الاسلام - یقول : العام اءحج ، العام اءحج ، حتی یجیئه الموت . (721) تطبیق آیه بر کسانی که به حقایق موجود نابینا هستند، در مباحث پیشین به نقل از حضرت رضا علیه السلام گذشت .

از همه ی این مطالب

بر می آید : هر عملی که مرضی خدا و رسولش نباشد، سبب کوری می شود . زیرا آن عمل ، مصداقی است از خود را به کوری زدن عمدی و نابینایی قهری از یاد خداوند . پس به تاءخیر انداختن حج خصوصیتی ندارد، بلکه ملاک ، خود را به ندیدن از یاد خداوند زدن است ، ملاکی که در اعتقاد و خلق نفسانی و عمل اعضا اثر می گذارد .

از این رو گاهی بر نماز، ذکر اطلاق می شود؛ اذا نودی للصلوه من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله . . . . (722) زیرا از آنجا که نماز عبادت خاص است ، مصداق ذکر خدای متعالی و سبب حفظ ذکر اوست . شاید بدین جهت خداوند هنگام شروع وحی به حضرت موسی علیه السلام می فرماید : انی اءنا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی * و اءنا اخترتک فاستمع لما یوحی * اننی اءنا الله لا اله الا اءنا فاعبدنی و اءقم الصلوه لذکری (723) و قد اءفلح من تزکی * و ذکر اسم ربه فصلی . (724)

حجاب از رؤ یت خدا یا پاداش عمل

از آنجا که ائمه علیهم السلام با مردم به اندازه ی عقل هایشان سخن می گفتند، عقل هایی که ظرف علوم و معارف است و بهترین آن ها پرظرفیت ترین آن هاست ، ایشان گاهی از امکان رؤ یت قلبی خداوند سبحان سخن می گویند و گاهی متعلق رؤ یت را پاداش می نامند؛ همان گونه که حجاب هم گاهی به ثواب تفسیر می شود . از این رو

حضرت رضا علیه السلام درباره ی معنای آیه ی : وجوه یومئذ ناضره * الی ربها ناظره (725) می فرمایند : صورت هایی درخشان منتظر پاداش پروردگارشان هستند : یعنی مشرفه تنتظر ثواب ربها . (726)

نیز در مورد آیه ی کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون (727) می فرمایند : خداوند به مکانی که در آن حلول کرده باشد، وصف نمی شود، به گونه ای که بندگان در آن مکان از خداوند در حجاب باشند، بلکه به این معناست که آنان نسبت به پاداش پروردگارشان محجوب هستند؛ ان الله تبارک و تعالی لا یوصف بمکان یحل فیه ، فیحجب عنه فیه عباده ، و لکنه یعنی اءنهم عن ثواب ربهم لمحجوبون . (728) چنان که پیش از این از ائمه علیهم السلام نقل شد که میان خداوند سبحان و خلق او هیچ حجابی نیست ، مگر خود خلایق که حجاب خویشند .

نفی تعادل شهود خداوند با آمد و رفت او

مشاهده ی خداوند با قلبی که از هر مشهود دیگری منزه است ، معادل رفت و آمد نیست که از انتقال و انفعال خبر می دهد . از این رو حضرت رضا علیه السلام درباره ی آیه ی و جاء ربک و الملک صفا صفا . (729) می فرماید : خدا به رفت و آمد ستوده نمی شود . زیرا او برتر از انتقال است . پس معنای آیه آن است که امر پروردگار تو آمد و ملک نیز صف به صف آمدند؛ ان الله تعالی لا یوصف بالمجی ء والذهاب ، تعالی عن الانتقال ، انما یعنی بذلک و جاء اءمر ربک و

الملک صفا صفا . (730) نیز درباره ی آیه ی سخر الله منهم . . . (731) و الله یستهزی بهم . . . (732) و و مکروا و مکر الله . . . (733) و یخادعون الله و هو خادعهم (734) می فرمایند : خداوند مسخره و مکر و خدعه نمی کند، بلکه جزای سخره گری و مکر و فریب آنان را می دهد و مجازاتشان می کند . خدا از آنچه ظالمان می گویند، بسیار بلند مرتبه تر است ؛ ان الله تعالی لا یسخر و لا یستهزی و لایمکر و لایخادع ، و لکنه تعالی یجازیهم جزاء السخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعه ، تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا . (735)

صفات برگرفته از فعل خدا

پس هر صفتی که ملازم یا انتقال یا مصاحب با انفعال باشد، باید برگرفته از فعل خداوند باشد؛ چه این انفعال مادی باشد، چنان که در حوادث زمانی رخ می دهد یا انفعال ذاتی باشد، چنان که در حوادث ذاتی پدید می آید که همه ی عالم را در برگرفته است . زیرا انفعال در صورت فقر ذاتی محقق می شود و غنی محض به هیچ وجه از غیر خود اثر نمی پذیرد .

پس انفعال وجود ندارد، و هیچ بی نیاز محضی منفعل نیست و هیچ منفعلی ، بی نیاز نیست . بنابراین ، باید فقیر و نیازمند باشد تا به غیر خود نیازمند باشد و از او اثر پذیرد .

این نوشته به

لطف و مرحمت الاهی در ساعت 10 شب اول ذی الحجه الحرام 1422 مصادف با سالروز شهادت نهمین امام شیعیان حضرت ابی جعفر محمد بن علی الجواد علیهما السلام به پایان رسید .

پایان

پی نوشتها

1 تا 150

1-سوره حج ، آیه 11.

2-سوره آل عمران ، آیه 144.

3-سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، آیه 25.

4-سوره اسراء، آیه 82.

5-سوره نساء، آیه 59.

6-بحار، ج 66، باب 38، ص 404، ح 109.

7-سوره ی حدید، آیه ی 9.

8-سوره ی زخرف ، آیات 3 - 4.

9-سوره ی عبس ، آیات 13 - 16.

10-سوره ی جن ، آیات 26 - 28.

11-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ح 307، ح 4 و 10.

12-همان ، باب فضل القرآن ، ص 309، ح 13.

13-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب فضل القرآن ، ص 309.

14-سوره ی روم ، آیه ی 30.

15-سوره ی اسراء، آیه ی 15.

16-سوره ی نساء، آیه ی 165.

17-سوره ی رعد، آیه ی 7.

18-سوره ی طه ، آیه ی 134.

19-سوره ی بینه ، آیات 1 - 3.

20-سوره ی زخرف ، آیات 5 - 7.

21-مسند الامام الرضا علیه السلام ، باب فضل القرآن ، ص 309، ح 13.

22-سوره ی توبه ، آیه ی 32.

23-سوره ی توبه ، آیه ی 33.

24-سوره ی نساء، آیه ی 174.

25-سوره ی اسراء، آیه ی 88.

26-سوره ی فصلت ، آیات 41 - 42.

27-سوره ی حجر، آیه ی 9.

28-سوره ی ابراهیم ، آیه ی 34.

29-سوره الرحمن ، آیه ی 29.

30-مفاتیح الجنان ، دعای افتتاح .

31-صحیفه ی سجادیه ، دعای وداع ماه مبارک رمضان .

32-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر،

ص 309، ح 12.

33-سوره ی قدر، آیه ی 3.

34-سوره ی آل عمران ، آیه ی 96.

35-سوره ی بقره ، آیه ی 125.

36-سوره ی نجم ، آیه ی 11.

37-سوره ی شعراء، آیات 107 - 108، 143 - 144، 162 - 163، 178 - 179.

38-سوره ی نجم ، آیه ی 12.

39-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 307، ح 2.

40-همان ، ح 4 و 10.

41-اشاره است به جلد دوم همین کتاب علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم که ان شاءالله در آینده چاپ خواهد شد.

42-سوره ی صف ، آیه ی 4.

43-سوره ی صف ، آیه ی 4.

44-مسند الامام الرضا علیه السلام : ج 2، کتاب الدعاء، ص 24، ح 28.

45-سوره ی انشقاق ، آیه ی 6.

46-سوره قیامه ، آیات 22 - 23.

47-سوره ی سجده ، آیه ی 12.

48-سوره ی طه ، آیه ی 124.

49-بحار، ج 8، باب 22، ص 66، ح 3 و ج 24، باب 24، ص 11، ح 3.

50-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 133، ح 142.

51-سوره ی یونس ، آیه ی 35؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 100، ح 45.

52-سوره ی هود، آیه ی 56.

53-سوره ی اسراء، آیه ی 82.

54-سوره ی فصلت ، آیه ی 44.

55-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 98، ح 35.

56-سوره ی شوری ، آیه ی 11.

57-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 98، ح 35.

58-سوره ی مائده ، آیه ی 50.

59-سوره ی فتح ، آیه ی 26.

60-سوره ی بقره

، آیه ی 130.

61-سوره ی احزاب ، آیه ی 67.

62-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الدعا، ص 25، ح 28.

63-همان ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 90، ح 14.

64-سوره ی انفال ، آیه ی 24.

65-سوره ی یس ، آیه ی 70.

66-سوره ی انفال ، آیه ی 24.

67-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 90، ح 15.

68-سوره ی حشر، آیه ی 22.

69-سوره ی مائده ، آیه ی 48.

70-سوره ی اسراء، آیه ی 110.

71-کشف اللثام ، ج 1، ص 106.

72-مقدمه ی شرح فصوص قیصری ، ص 27.

73-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 75، ح 3.

74-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 98، ح 35.

75-اشاره به آیه ی انا عرضنا الاءمانه علی السموات و... سوره احزاب ، آیه ی 72.

76-سوره ی حشر، آیه ی 21.

77-نهج البلاغه ، حکمت 111.

78-سوره ی نساء، آیه ی 59.

79-سوره ی حشر، آیه ی 7.

80-سوره ی مائده ، آیه ی 55.

81-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 307، ح 4 و 10.

82-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 307، ح 5.

83-سوره ی نساء، آیه ی 174.

84-سوره ی عبس ، آیه ی 13 - 16.

85-سوره ی حجر، آیه ی 75.

86-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الاحتجاجات ، ص 132، ح 15.

87-سوره ی شوری ، آیه ی 11.

88-سوره ی جن ، آیات 26 - 27.

89-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الاحتجاجات ، ص 97، ح 6.

90-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج

1، کتاب الامامه ، ص 102، ح 38.

91-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 102، ح 38.

92-نهج البلاغه ، خطبه ی 179.

93-سوره ی حج ، آیه ی 46.

94-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 156، ح 226.

95-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 172؛ ح 268؛ ص 109، ح 65.

96-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب دلالات الرضا، ص 160، ح 235.

97-بحار، ج 47، باب 4، ص 27، ح 27.

98-نهج البلاغه ، خطبه ی قاصعه 192.

99-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 158، ح 234.

100-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 101، ح 7.

101-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 106، ح 49.

102-سوره ی حجر، آیه ی 9.

103-سوره ی احزاب ، آیه ی 33.

104-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 106، ح 49 و 50.

105-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 107، ح 52.

106-نهج البلاغه ، نامه ی 28.

107-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 103، ح 39.

108-سوره ی غایشه ، آیه ی 19.

109-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 382، ح 202.

110-نهج البلاغه ، خطبه ی 2.

111-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب دلالات الرضا، ص 172، ح 266.

112-بحار الاءنوار، ج 43، باب 12، ص 261، ح 1 و ص 270، ح 35.

113-بحار الانوار، ج 2، باب 23، ص 178، ح 28.

114-سوره ی بقره

، آیه ی 136، و سوره ی آل عمران ، آیه ی 84.

115-سوره ی بقره ، آیه ی 253.

116-سوره ی مزمل ، آیه ی 20.

117-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب سیرته و مکارم اخلاقه ، ص 34.

118-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب سیرته و مکارم اخلاقه ، ص 34.

119-سوره ی فصلت ، آیه ی 3.

120-سوره ی زمر، آیه ی 28.

121-سوره ی نحل ، آیه ی 103.

122-سوره ی نحل ، آیه ی 98.

123-سوره ی جن ، آیه ی 22.

124-سوره ی نحل ، آیات 99 - 100.

125-سوره ی مزمل ، آیه ی 4.

126-سوره ی ص ، آیه ی 29.

127-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 68.

128-سوره ی نساء، آیه ی 82.

129-سوره ی محمد، آیه ی 24.

130-سوره ی واقعه ، آیات 77 - 79.

131-سوره ی احزاب ، آیه ی 33.

132-دفع و رفع متفاوت اند. زیرا در مقام رفع ، چیزی هست ، ولی آن را رفع از بین می برد، ولی در مقام دفع ، دافع ابتدائا از پیدایش آن جلوگیری می کند. در آیه ی تطهیر، خداوند در مقام دفع است . زیرا از ابتدای پلیدی را از معصومیان علیهم السلام دور کرده است ، نه آن که آنان دارای رجس بوده اند - معاذالله - و خداوند آن را نابود ساخته است .

133-سوره ی واقعه ، آیه ی 79.

134-بصائر الدرجات الکبری ، جزء چهارم ، باب 10، ص 222.

135-سوره ی نحل ، آیه ی 44.

136-سوره ی طه ، آیه ی 121.

137-سوره ی آل عمران ، آیه ی 7.

138-بحار، ج 11، ص 72.

139-سوره ی عبس ، آیات 13 - 14.

140-سوره ی

بینه ، آیه ی 2.

141-سوره ی بقره ، آیه ی 222.

142-سوره ی توبه ، آیه ی 108.

143-سوره ی توبه ، آیه ی 103.

144-سوره ی احزاب ، آیه ی 53.

145-سوره ی مائده ، آیه ی 6.

146-سوره ی توبه ، آیه ی 108.

147-سوره ی مائده ی ، آیه ی 41.

148-سوره ی مائده ، آیه ی 41.

149-سوره ی نور، آیه ی 36.

150-سوره ی مجادله ، آیه ی 11.

151 تا 300

151-سوره ی اعراف ، آیه ی 176.

152-سوره ی عبس ، آیات 13 - 16.

153-سوره ی واقعه ، آیه ی 77.

154-سوره ی نمل ، آیه ی 40.

155-سوره ی شعراء، آیه ی 195 و سوره ی نحل ، آیه ی 103.

156-سوره ی حجرات ، آیه ی 13.

157-سوره ی حج ، آیه ی 18.

158-سوره ی روم ، آیات 6 - 7.

159-سوره ی نجم ، آیات 29 - 30.

160-سوره ی بقره ، آیات 2 - 3.

161-سوره ی سباء، آیه ی 28.

162-سوره ی آل عمران ، آیه ی 164.

163-سوره ی جاثیه ، آیه ی 24.

164-سوره ی اسراء، آیات 90 - 91.

165-سوره ی انعام ، آیه ی 103.

166-سوره ی فرقان ، آیه ی 22.

167-سوره ی زخرف ، آیه ی 31.

168-سوره ی انعام ، آیه ی 124.

169-سوره ی مدثر، آیه ی 52.

170-سوره ی انعام ، آیه ی 29.

171-سوره ی ق ، آیه ی 3.

172-سوره ی سباء، آیه ی 7.

173-سوره ی هود، آیه ی 91.

174-سوره ی هود، آیه ی 91.

175-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التوحید، ص 41، ح 58.

176-سوره ی جاثیه ، آیات 25 - 26.

177-سوره ی جاثیه ، آیه ی 26.

178-سوره ی غافر، آیات 36 - 37.

179-سوره ی زخرف ، آیه ی 84.

180-مسند

الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 27، ح 1.

181-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التوحید، ص 21، ح 18.

182-سوره ی محمد، آیه ی 24.

183-سوره ی نوح ، آیه ی 7.

184-سوره ی هود، آیه ی 5.

185-سوره ی قصص ، آیه ی 68.

186-سوره ی محمد، آیه 24؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 99، ح 35.

187-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التوحید، ص 72، ح 72.

188-سوره ی اسراء، آیه ی 72.

189-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 90، ح 3.

190-سوره ی اعراف ، آیه ی 96.

191-سوره ی انفال ، آیه ی 29.

192-سوره ی اعراف ، آیه ی 96.

193-سوره ی اعراف ، آیه ی 146.

194-سوره ی توبه ، آیه ی 127.

195-سوره ی محمد صلی الله علیه و آله ، آیه ی 24.

196-سوره ی انعام ، آیه ی 59.

197-سوره ی سباء، آیه ی 26.

198-سوره ی شوری ، آیه ی 12.

199-سوره ی فاطر، آیه ی 2.

200-سوره ی فصلت ، آیه ی 5.

201-سوره ی انعام ، آیه ی 25.

202-سوره ی جاثیه ، آیه ی 23.

203-سوره ی انعام ، آیه ی 125.

204-سوره ی انعام ، آیه ی 125.

205-سوره ی فاطر، آیه ی 2.

206-سوره ی نساء، آیه ی 78.

207-سوره ی اعراف ، آیه ی 179.

208-سوره ی منافقون ، آیه ی 7.

209-سوره ی توبه ، آیه ی 93.

210-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 331، ح 66.

211-تفسیر عیاشی ، ج 2، ص 42، ح 119.

212-سوره ی توبه ، آیه ی 119.

213-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1،

کتاب التفسیر، ص 339، ح 95.

214-سوره ی نحل ، آیه ی 16.

215-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 341، ح 103.

216-سوره ی محمد، آیه ی 24.

217-نهج البلاغه ، خطبه ی 158.

218-نهج البلاغه ، خطبه ی 19، خطبه ی اشباح .

219-نهج البلاغه ، خطبه ی 110.

220-نهج البلاغه ، خطبه ی 176.

221-گفتنی است : مراد از نظم در امور، شناختن امام بر حق و سامان دادن جامعه ی اسلامی بر پایه ی فرهنگ امامت است . زیرا در سخنان دیگری از اهل بیت علیهم السلام این گونه آمده است : الامامه نظام الامه . بنابراین ، نباید سخنان آن بزرگ رهبر الاهی را به امری کوچک و انتظام امور عادی زندگی تفسیر کرد؛ گر چه چون که صد آمد، نود هم پیش ماست ، یعنی اگر نظام امامت حکمفرما شد و در سایه ی آن ، احکام و آیین راستین آسمانی عملی شد، نظم در امور فردی و جمعی جامعه پدیدار می شود ویراستار.

222-نهج البلاغه ، نامه ی 47 وصیت امام علی علیه السلام به حسنین علیه السلام .

223-نهج البلاغه ، خطبه ی 183.

224-نهج البلاغه ، خطبه ی 125.

225-نهج البلاغه ، خطبه ی 158.

226-نهج البلاغه ، خطبه ی 87.

227-سوره ی فاطر، آیه ی 32.

228-سوره ی فاطر، آیه ی 32.

229-سوره ی احزاب ، آیه ی 33.

230-سوره ی آل عمران ، آیات 33 - 34؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 114، ح 10.

231-سوره ی اءنفال ، آیه ی 41.

232-سوره ی نساء، آیه ی 59.

233-سوره ی مائده ، آیه ی 55.

234-سوره ی توبه ، آیه ی 60؛ مسند

الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 120، ح 10.

235-سوره ی ص ، آیه ی 39؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 350، ح 129.

236-سوره ی فاطر، آیه ی 32.

237-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 366، ح 164.

238-بحار، ج 43، باب 17، ص 359، ح 2.

239-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 307، ح 5.

240-بحار، ج 2، ص 242، ح 39.

241-سوره ی یونس ، آیه ی 32.

242-سوره ی اسراء، آیه ی 105.

243-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التوحید، ص 16، ح 7.

244-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب النوادر، ص 284، ح 104.

245-سوره ی حج ، آیه ی 3.

246-سوره ی حج ، آیات 8 - 9.

247-سوره ی احزاب ، آیات 66 - 68.

248-سوره ی اعراف ، آیات 38 - 39.

249-سوره ی بقره ، آیات 166 - 167.

250-غررالحکم و دررالکلم .

251-سوره ی ق ، آیه ی 37.

252-سوره ی بقره ، آیه ی 62.

253-سوره ی بقره ، آیه ی 111.

254-سوره ی بقره ، آیه ی 113.

255-سوره ی بقره ، آیه ی 120.

256-سوره ی مائده ، آیه ی 18.

257-سوره ی بقره ، آیه ی 140.

258-سوره ی بقره ، آیه ی 135.

259-سوره ی بقره ، آیه ی 111.

260-سوره ی بقره ، آیه ی 111.

261-سوره ی بقره ، آیه ی 113.

262-سوره ی مائده ، آیه ی 68.

263-سوره ی بقره ، آیات 145 - 146.

264-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 101 - 103؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 232، ح

.418

265-سوره ی نساء، آیه ی 123.

266-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 231، ح 416.

267-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 232، ح 417.

268-سوره ی هود، آیه ی 45.

269-سوره ی هود، آیه ی 46.

270-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 231، ح 415.

271-سوره ی زخرف ، آیه ی 26.

272-سوره ی سباء، آیه ی 49.

273-سوره ی حجرات ، آیه ی 13.

274-بحار، ج 46، ص 177، ح 33؛ ج 93، ص 224، ح 21.

275-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 98، ح 35.

276-سوره ی نساء، آیه ی 119.

277-نهج البلاغه ، خطبه ی 83.

278-سوره ی نساء، آیه ی 123.

279-نهج البلاغه ، حکمت 211.

280-بحار، ج 74، ص 400، ح 23.

281-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، باب ما وقع بینه و بین الماءمون ، ص 67.

282-سوره ی بقره ، آیه ی 185.

283-سوره ی اسراء، آیه ی 36.

284-سوره ی اعراف ، آیه ی 169.

285-سوره ی یونس ، آیه ی 39. بحار، ج 2، ص 113، ح 3؛ و ص 186، ح 13.

286-سوره ی بقره ، آیه ی 170.

287-سوره ی زخرف ، آیات 20 - 21.

288-سوره ی عنکبوت ، آیه ی 43.

289-سوره ی فاطر، آیه ی 28.

290-سوره بقره ، آیه ی 230.

291-سوره ی زخرف ، آیه ی 54.

292-سوره ی مزمل ، آیه ی 5.

293-سوره ی قارعه ، آیات 6 - 9.

294-سوره ی غافر، آیه ی 26.

295-سوره ی روم ، آیه ی 60.

296-سوره ی زمر، آیه ی 28.

297-سوره ی انبیاء، آیه ی 22.

298-سوره ی نساء، آیه ی 82.

299-سوره ی مؤ منون

، آیه ی 115.

300-بیان قیاس و تلازم در آیه ی یکم : اگر در آسمان ها و زمین دو خدا بود، آن دو تباه می شدند؛ ولی آسمان و زمین استوار و تباه نشده است . پس بیش از یک خدا در آن نیست .

بیان تلازم در آیه ی دوم : اگر قرآن از سوی غیر خدا فرود آمده بود، در آن اختلاف بسیاری دیده می شد؛ لیکن هیچ اختلافی در آیات آن نیست . پس بی تردید قرآن از سوی خدا فرود آمده است .

301 تا 450

301-سوره ی توبه ، آیه ی 45.

302-سوره ی انعام ، آیات 148 - 149.

303-سوره ی یس ، آیه ی 82.

304-سوره ی نحل ، آیه ی 35.

305-سوره ی اعراف ، آیات 191 - 192.

306-سوره ی لقمان ، آیه ی 25؛ سوره ی زمر، آیه ی 38.

307-سوره ی زخرف ، آیه ی 21.

308-سوره ی روم ، آیه ی 35.

309-سوره ی اعراف ، آیه ی 33.

310-سوره ی نساء، آیه ی 48.

311-سوره ی یونس ، آیه ی 59.

312-سوره ی نساء، آیه ی 48.

313-سوره ی انعام ، آیه ی 93.

314-سوره ی یس ، آیه ی 82.

315-سوره ی فصلت ، آیه ی 11.

316-سوره ی انفال ، آیه ی 42.

317-سوره ی بلد، آیه ی 10.

318-سوره ی انسان ، آیه ی 3.

319-سوره ی نحل ، آیه ی 90.

320-سوره ی بینه ، آیه ی 5.

321-سوره ی زمر، آیه ی 11.

322-سوره ی طلاق ، آیه ی 8.

323-سوره ی انعام ، آیه ی 148.

324-سوره ی یونس ، آیه ی 99.

325-سوره ی نساء، آیه ی 79.

326-سوره ی فرقان ، آیه ی 1.

327-سوره ی انعام ، آیه ی 35.

328-سوره ی نحل ،

آیه ی 9.

329-سوره ی کهف ، آیه ی 29.

330-سوره ی انعام ، آیه ی 107.

331-سوره ی انعام ، آیه ی 137.

332-سوره ی انعام ، آیه ی 149.

333-سوره ی بقره ، آیه ی 10.

334-سوره ی احقاف ، آیه ی 11.

335-سوره ی توبه ، آیه ی 109.

336-سوره ی قصص ، آیات 36 - 37.

337-سوره ی ص ، آیات 4 و 7 و 8.

338-سوره ی اسراء، آیات 94 - 95.

339-سوره ی مؤ منون ، آیات 24 - 25.

340-سوره ی هود، آیه ی 27.

341-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 34.

342-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 47.

343-سوره ی قمر، آیه ی 24.

344-سوره ی اعراف ، آیات 109 - 110.

345-سوره ی حجر، آیه ی 91.

346-سوره ی اعراف ، آیات 66 - 67.

347-سوره ی ذاریات ، آیات 52 - 53.

348-سوره ی اعراف ، آیه ی 184.

349-سوره ی ذاریات ، آیه ی 39.

350-سوره ی بقره ، آیه ی 130.

351-سوره ی بقره ، آیه ی 13.

352-سوره ی هود، آیه ی 87 و 91.

353-کافی ، ج 1، ص 97، ح 6.

354-سوره ی بقره ، آیه ی 31.

355-سوره ی بقره ، آیه 33.

356-سوره ی بقره ، آیه ی 30.

357-سوره ی حجر، آیه ی 30؛ سوره ی ص ، آیه ی 73.

358-سوره ی اسراء، آیه ی 94.

359-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 24.

360-سوره ی انعام ، آیه ی 8.

361-سوره ی اسراء، آیه ی 95.

362-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 24.

363-سوره ی انعام ، آیه ی 9.

364-سوره ی نحل ، آیه ی 43.

365-سوره ی احزاب ، آیه ی 53.

366-سوره ی یونس ، آیه ی 57.

367-سوره ی فاطر، آیه ی 2.

368-سوره ی بقره ، آیه

ی 10.

369-سوره ی صف ، آیه ی 5.

370-سوره ی انعام ، آیه ی 9.

371-سوره ی بقره ، آیه ی 26.

372-سوره ی بقره ، آیه ی 147.

373-سوره ی سباء، آیه ی 49.

374-سوره ی انعام ، آیه ی 9.

375-سوره ی انعام ، آیه ی 124.

376-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 33.

377-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 47.

378-سوره ی فصلت ، آیات 5 - 6.

379-سوره ی ابراهیم ، آیات 10 - 11.

380-سوره فاطر، آیه ی 15.

381-سوره ی آل عمران ، آیه ی 49.

382-سوره ی ابراهیم ، آیه ی 11.

383-سوره ی رعد، آیه ی 38.

384-سوره ی انبیاء، آیات 26 - 28.

385-سوره ی فرقان ، آیات 21 - 22.

386-سوره ی انفال ، آیه ی 50.

387-صحیفه سجادیه ، دعای ختم قرآن 42.

388-سوره ی زخرف ، آیه ی 23.

389-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 24؛ سوره ی قصص ، آیه ی 36.

390-سوره ی بقره ، آیات 131 - 133.

391-سوره ی یوسف ، آیات 37 - 38.

392-سوره ی یوسف ، آیه ی 38.

393-سوره ی انعام ، آیه ی 90.

394-سوره ی نساء، آیه ی 163.

395-سوره ی یوسف ، آیه ی 38.

396-سوره ی زخرف ، آیه ی 23.

397-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الآداب ، ص 305، ح 60.

398-سوره ی عبس ، آیه ی 24.

399-بحار، ج 2، ص 96، ح 38.

400-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الآداب ، ص 302، ح 44.

401-همان ، کتاب العقل ، ص 3، ح 1.

402-همان ، کتاب الاداب و المواعظ، ص 302، ح 44.

403-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 90، ح 3.

404-همان ، ص

86. ح 3.

405-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 89.

406-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 89.

407-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 91.

408-همان ، ص 123. ح 11.

409-همان ، ص 123. ح 11.

410-سوره ی انعام ، آیه ی 50.

411-سوره ی انعام ، آیه ی 104.

412-سوره ی هود، آیه ی 24.

413-سوره ی رعد، آیه ی 19.

414-سوره ی حج ، آیه ی 46.

415-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 90، ح 3.

416-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 90، ح 3.

417-غرر الحکم و دررالکلم .

418-غررالحکم و دررالکلم .

419-همان .

420-همان .

421-همان .

422-الفوائد الطوسیه ، ص 79.

423-مصابیح الاءنوار فی مشکلات الاءخبار، ج 1، ص 204.

424-غررالحکم و دررالکلم ، ح 2.

425-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الاداب و المواعظ، ص 302، ح 44.

426-سوره ی جاثیه ، آیه ی 23.

427-سوره ی نمل ، آیه ی 14.

428-سوره ی طه ، آیه ی 64.

429-سوره ی بقره ، آیه ی 146.

430-سوره ی انعام ، آیه ی 20.

431-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 69.

432-سوره ی انفال ، آیه ی 42.

433-سوره ی اعراف ، آیات 175 - 176.

434-نور الثقلین ، ج 2، ص 102؛ مجمع البیان ، ج 4، ص 769.

435-عوالی اللئالی ، ج 4، ص 132.

436-سوره ی توبه ، آیه ی 105.

437-سوره ی توبه ، آیه ی 105.

438-بحار، ج 23، ص 339، ح 10.

439-سوره توبه ، آیه ی 105.

440-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 339، ح 96.

441-همان ، ح 97.

442-سوره

ی مطففین ، آیات 18 - 21.

443-سوره ی مطففین ، آیه ی 18.

444-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 246، ح 465.

445-سوره ی نور، آیه ی 35.

446-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 357، ح 153.

447-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 133، ح 15.

448-همان ، ص 123، ح 11.

449-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 133، ح 15.

450-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التوحید، ص 27، ح 27.

451 تا 600

451-سوره ی مطففین ، آیات 14 - 16.

452-سوره ی اسراء، آیه ی 45.

453-سوره ی اسراء، آیه ی 46.

454-سوره ی اعراف ، آیه ی 198.

455-مفاتیح الجنان ، دعای الوحمزه ثمالی .

456-همان ، دعای روز بیست و هفتم ماه رجب .

457-سوره ی فصلت ، آیه ی 44.

458-سوره ی غافر، آیه ی 35.

459-سوره ی انفال ، آیه ی 29.

460-سوره تغابن ، آیه ی 11.

461-سوره ی نور، آیه ی 54.

462-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الایمان و الکفر، ص 260، ح 15.

463-سوره ی احزاب ، آیه ی 43.

464-سوره ی لیل ، آیه ی 5 - 7.

465-سوره ی مائده ، آیه ی 16.

466-سوره ی عنکبوت ، آیه ی 69.

467-سوره ی انعام ، آیه ی 125.

468-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الایمان و الکفر، ص 261، ح 20.

469-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الایمان و الکفر، ص 260، ح 17.

470-همان ، ص 290، ح 143.

471-غررالحکم و درر الکلم ، فصل 76، ح 1.

472-سوره ی توبه ، آیه ی 67.

473-مفاتیح الجنان

، زیارت آل یس ، حضرت صاحب الاءمر علیه السلام .

474-سوره ی بقره ، آیه ی 152.

475-سوره ی اعراف ، آیه ی 27.

476-سوره ی اعراف ، آیه ی 201.

477-سوره ی اعراف ، آیه ی 200.

478-سوره ی کهف ، آیه ی 27.

479-سوره ی یونس ، آیه ی 107.

480-سوره ی تکاثر، آیه ی 5 - 7.

481-سوره ی حج ، آیه ی 49.

482-سوره ی کهف ، آیات 100 - 101.

483-سوره ی ق ، آیه ی 22.

484-مفاتیح الجنان ، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه .

485-سوره ی طه ، آیه ی 124.

486-سوره ی مطففین ، آیه ی 15.

487-سوره جن ، آیه ی 15.

488-سوره ی سجده ، آیه ی 12.

489-سوره ی فرقان ، آیه ی 12.

490-سوره ی ملک ، آیه ی 7.

491-سوره ی اعراف ، آیه ی 50.

492-سوره ی اعراف ، آیه ی 146.

493-سوره ی اعراف ، آیه ی 147.

494-سوره ی هود، آیه ی 91.

495-سوره ی اعراف ، آیه ی 179.

496-سوره ی محمد، آیه ی 16.

497-سوره ی انفال ، آیه ی 31.

498-سوره ی لقمان ، آیه ی 18.

499-سوره ی نساء، آیه ی 78.

500-سوره ی منافقین ، آیه ی 7.

501-سوره ی بقره ، آیه ی 13.

502-سوره ی اسراء، آیه ی 72.

503-سوره ی منافقون ، آیه ی 7.

504-سوره ی مؤ منون ، آیه ی 88 و سوره ی یس ، آیه ی 83.

505-سوره ی آل عمران ، آیه ی 156.

506-سوره ی بقره ، آیه ی 258.

507-سوره ی انعام ، آیه ی 95.

508-سوره ی زمر، آیه ی 62.

509-سوره ی اسراء، آیه ی 72.

510-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 90، ح 3.

511-سوره ی نور، آیه ی

.25

512-سوره ی نجم ، آیات 29 - 30.

513-سوره ی حشر، آیه ی 19.

514-سوره ی توبه ، آیه ی 67.

515-سوره ی مریم ، آیه ی 64.

516-سوره ی طه ، آیات 124 - 126.

517-سوره ی سجد، آیه ی 14.

518-سوره ی جاثیه ، آیات 34 - 35.

519-سوره ی مؤ منون ، آیات 107 - 111.

520-سوره ی حجر، آیه ی 39.

521-سوره ی مجادله ، آیه ی 19.

522-سوره ی بقره ، آیه ی 257.

523-سوره ی اعراف ، آیه ی 196.

524-سوره ی نحل ، آیه ی 63.

525-سوره ی اعراف ، آیه ی 27.

526-سوره ی مریم ، آیه ی 83.

527-سوره ی مائده ، آیه ی 105.

528-المیزان ، ج 6، ص 174.

529-فصل سوم و چهارم .

530-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الآداب و المواعظ، ص 302، ح 44.

531-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ، ح 1366.

532-همان ، فصل 78، ح 1517.

533-همان ، فصل 78، ح 319.

534-همان ، فصل 1، ح 527.

535-همان ، فصل 1، ح 947.

536-همان ، ج 4، ح 5146.

537-همان ، فصل 21، ح 209.

538-همان ، فصل 78، ح 780.

539-همان ، فصل 83، ح 29.

540-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 52.

541-همان ، ح 978.

542-همان ، ح 1817.

543-همان ، فصل 18، ح 144.

544-همان ، فصل 44، ح 63.

545-همان ، فصل 78، ح 1130.

546-همان ، فصل 86، ح 338.

547-همان ، فصل 1، ح 632.

548-همان ، ح 2240.

549-همان ، فصل 9، ح 109.

550-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 13، ح 47.

551-همان ، ج 4، ح 5805.

552-همان ، فصل 43، ح 14.

553-همان ، فصل 63، ح 17.

554-همان ، 36، ح 11.

555-همان ، فصل 63، ح 3.

556-همان ، ح 12.

557-همان ، ح 12.

558-غررالحکم و دررالکلم

، فصل 80، ح 126.

559-همان ، فصل 82، ح 32.

560-همان ، فصل 71، ح 143 و 224.

561-همان ، فصل 86، ح 464.

562-همان ، فصل 1، ح 89.

563-هممان ، فصل 38، ح 29.

564-همان ، فصل 65، ح 35.

565-همان ، فصل 79، ح 104.

566-همان ، فصل 1، ح 894.

567-همان ، ح 672.

568-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 1442.

569-همان ، فصل 52، ح 12.

570-همان ، فصل 78، ح 797.

571-همان ، فصل 27، ح 4.

572-همان ، فصل 39، ح 19.

573-همان ، فصل 1، ح 1504.

574-همان ، ح 657.

575-همان ، فصل 2، ح 2021.

576-همان ، فصل 3، ح 59.

577-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 32، ح 7.

578-همان ، فصل 49، ح 23.

579-همان ، فصل 78، ح 1223.

580-همان ، فصل 86، ح 49.

581-همان ، فصل 86، ح 202.

582-همان ، فصل 1، ح 964.

583-همان ، فصل 5، ح 39.

584-همان ، فصل 9، ح 151.

585-همان ، فصل 9، ح 286.

586-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 9، ح 314.

587-همان ، فصل 13، ح 32.

588-همان ، فصل 16، ح 12.

589-همان ، فصل 28، ح 12.

590-همان ، فصل 47، ح 7.

591-همان ، ج 4، ح 6264.

592-همان ، فصل 168، ح 35.

593-همان ، فصل 71، ح 46.

594-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 78، ح 1203.

595-همان ، فصل 87، ح 11.

596-همان ، فصل 87، ح 11.

597-همان ، فصل 1، ح 1977.

598-همان ، ح 596.

599-همان ، فصل 76، ح 16.

600-همان ، فصل 78، ح 660.

601 تا 735

601-همان ، فصل 17، ح 90.

602-غررالحکم و دررالکلم ، ج 4، ح 5147.

603-همان ، فصل 78، ح 875.

604-همان ، فصل 1، ح 1966.

605-همان ، فصل 26، ح 37.

606-همان ، فصل 1، ح 599.

607-همان ، فصل 46،

ح 1.

608-همان ، فصل 60، ح 61.

609-همان ، فصل 67، ح 46.

610-همان ، فصل 1، ح 1326.

611-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 8، ح 408.

612-همان ، فصل 26، ح 39.

613-همان ، فصل 28، ح 64.

614-همان ، فصل 32، ح 30.

615-همان ، فصل 78، ح 212.

616-همان ، فصل 1، ح 703.

617-همان ، فصل 17، ح 165.

618-همان ، فصل 64، ح 20.

619-همان ، فصل 86، ح 95.

620-همان ، ح 134.

621-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 953.

622-همان ، فصل 22، ح 99.

623-همان ، فصل 81، ح 63.

624-همان ، فصل 81، ح 43.

625-همان ، فصل 55، ح 29.

626-همان ، فصل 78، ح 155.

627-همان ، فصل 8، ح 429.

628-همان ، فصل 71، ح 76.

629-همان ، فصل 1، ح 853.

630-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 2087.

631-همان ، ح 1816.

632-همان ، ح 2037.

633-همان ، ح 138.

634-همان ، ح 139 مد

635-همان ، فصل 15، ح 3.

636-همان ، فصل 78، ح 1373.

637-همان ، فصل 23، ح 68.

638-همان ، فصل 1، ح 1129.

639-غررالحکم و دررالکلم ، فصل ، ح 1892.

640-همان ، فصل 8، ح 257.

641-همان ، فصل 22، ح 26.

642-همان ، فصل 44، ح 80.

643-همان ، فصل 61، ح 65.

644-همان ، فصل 86، ح 437.

645-همان ، فصل 36، ح 58.

646-همان ، ح 57.

647-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 2، ح 1381.

648-همان ، فصل 10، ح 27.

649-همان ، فصل 18، ح 51.

650-همان ، فصل 38، ح 19.

651-همان ، فصل 78، ح 1161.

652-همان ، فصل 41، ح 50.

653-همان ، فصل 1، ح 1227.

654-همان ، ح 2007.

655-همان ، ح 1373.

656-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 18، ح 140.

657-همان ، ح 30.

658-همان ، ح 97.

659-همان ، فصل 28، ح 39.

660-همان

، فصل 29، ح 1.

661-همان ، فصل 86، ح 446.

662-همان ، فصل 78، ح 1265.

663-همان ، فصل 1، ح 715.

664-همان ، ح 2010.

665-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 223.

666-همان ، فصل 43، ح 16.

667-همان ، فصل 1، ح 1591.

668-همان ، فصل 78، ح 1475.

669-همان ، فصل 82، ح 16.

670-همان ، فصل 83، ح 16.

671-همان ، فصل 1، ح 243 و 1503.

672-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 39، ح 40.

673-همان ، فصل 44، ح 79.

674-همان ، فصل 68، ح 10.

675-همان ، فصل 73، ح 79.

676-همان ، فصل 9، ح 118.

677-همان ، ح 198.

678-همان ، فصل 29، ح 52.

679-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 87، ح 26.

680-همان ، فصل 1، ح 593.

681-همان ، فصل 39، ح 39.

682-همان ، فصل 1، ح 1399.

683-همان ، فصل 2، ح 219.

684-همان ، فصل 28، ح 38.

685-همان ، فصل 30، ح 41.

686-همان ، فصل 80، ح 9.

687-همان ، فصل 85، ح 136.

688-سوره ی مائده ، آیه ی 3.

689-رساله الولایه ، ص 57.

690-همان ، ص 41.

691-نهج البلاغه ، خطبه ی 7.

692-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الآداب و المواعظ، ص 303، ح 49.

693-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب الآداب و المواعظ، ص 301، ح 38.

694-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الصلاه ، ص 180، ح 120.

695-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الصلاه ، ص 180، ح 120.

696-همان ، ج 1، کتاب النبوت ، ص 76، ح 50.

697-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الدعا، ص 66، ح 86.

698-همان ، ج 1، کتاب الامامه ، ص 158، ح 234.

699-غررالحکم و دررالکلم

، فصل 6، ح 5.

700-سوره ی نجم ، آیه ی 57.

701-سوره ی نحل ، آیه ی 1.

702-مفردات الفاظ القرآن ، ص 17.

703-بحار، ج 22، باب 37، ح 126.

704-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 2، کتاب الاحتجاجات ، ص 132، ح 13. 705-غررالحکم و دررالکلم ، فصل 1، ح 33.

706-همان ، ح 34.

707-سوره ی ق ، آیه ی 22.

708-سوره ی فرقان ، آیه ی 45.

709-سوره ی بقره ، آیه ی 258.

710-سوره ی بقره ، آیه ی 243.

711-سوره ی فیل ، آیه ی 1.

712-سوره ی اعراف ، آیه ی 143.

713-توحید صدوق رحمه الله ، باب روایاتی که درباره ی رؤ یت آمده ، ص 119.

714-سوره ی انعام ، آیه ی 103.

715-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 332، ح 71.

716-سوره ی نجم ، آیه ی 11.

717-توحید، ص 116، ح 17.

718-توحید، ص 117؛ این روایت با توجه به نابینا بودن چشم ظاهری ابو بصیر بسیار شایان دفت است .

719-سوره ی زخرف ، آیه ی 36.

720-سوره ی اسراء، آیه ی 72.

721-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 352، ح 136.

722-سوره ی جمعه ، آیه ی 9.

723-سوره ی طه ، آیات 12 - 14.

724-سوره ی اعلی ، آیات 14 - 15.

725-سوره ی قیامت ، آیات 22 - 23.

726-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 379، ح 195.

727-سوره ی مطففین ، آیه ی 15.

728-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، کتاب التفسیر، ص 381، ح 200، 201.

729-سوره ی فجر، آیه ی 22.

730-مسند الامام الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 383، ح 203.

731-سوره ی توبه ، آیه

ی 79.

732-سوره ی بقره ، آیه ی 15.

733-سوره ی آل عمران ، آیه ی 54.

734-سوره ی نساء، آیه ی 142.

735-مسند الامام الرضا، ج 1، کتاب التفسیر، ص 318، ح 33.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109